



شوالبه های معبد

مبانی نظری فراماسونری جهانی

هارون یحیی



کتاب «فراماسونری جهانی» نقادانه به بررسی ریشه‌های فراماسونری و اهداف و فعالیت‌های آن می‌پردازد. در این کتاب خواننده خلاصه‌ای از تئوری ماسون‌ها علیه مذاهب توحیدی در طول تاریخ را مطالعه خواهد نمود. ماسون‌ها، نقش مهمی در بیگانه‌سازی ملل اروپایی از مذهب و مانوس ساختن آن‌ها به فلسفه‌ی ماده‌انگار و انسان‌محور بازی کرده‌اند. همین‌طور خواهیم دید که فراماسونری چگونه در تحمیل این عقاید باطل بر تمدن‌های غیر غربی تأثیرگذار بوده است. و بالاخره به بحث درباره‌ی روش‌های این سازمان در جهت ایجاد اجتماعی مبتنی بر این عقاید می‌پردازیم. به طرز کئی فلسفه‌ی ایشان و روش‌هایی که برای پی‌ریزی این فلسفه به کار بسته‌اند مطرح و نقد خواهد شد.

موسکول

مرکز بخش ۸-۶۶۹۵۶۱۴۷



تقديم به ساحت مقدس حضرت صاحب الزمان

ازو احنا له الفداء.

شواپه‌های معبد

Page 23/28

Scanned with CamScanner

- سرشناسه
Yahya, Harun
- عنوان و پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
- یادداشت
یادداشت
یادداشت
عنوان دیگر
موضوع
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابخانه ملی
- سرسناسه
عنوان و پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
- عنوان اصلی: [2006] Global Freemasonry
- این کتاب در سال ۱۳۸۴ با عنوان «فراماسونری جهانی» توسط انتشارات المعی به چاپ رسیده است.
- کتابنامه.
- فراماسونری جهانی.
- فراماسونری.
- ۱۳۸۶ ف۳/ی/HS۳۹۵
- ۳۶۶/۱
- ۸۵-۴۷۸۴۱ م

شوالیه‌های معبد

نویسنده: هارون یحیی

ناشر: هلال

سال و محل نشر: تهران، ۱۳۸۶

شابک: ۶-۶۵-۶۹۳۸-۹۶۶۴-۹۷۸

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

آدرس مرکز پخش: تهران - ص. پ: ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

شماره تلفن: ۸-۶۶۹۵۶۱۶۷

فهرست

صفحه	عنوان
۹	مقدمه‌ی مؤلف:
۱۳	از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان
۱۳	جنگجویان صلیبی
۲۱	شوالیه‌های معبد و کابالا
۲۵	جادوگران مصر باستان
۲۹	اعتقاد مصریان باستان به نظریه مادی‌گرای تکامل
۳۳	داستان حقیقی کابالا
۳۴	گوساله طلایی
۳۸	از مصر باستان تا کابالا
۴۲	اصول الحادی که به تورات افزوده شد
۴۷	کابالا، تعالیمی مخالف اصول آفرینش
۵۱	از شوالیه‌های مصر تا ماسون‌ها
۵۷	بازخوانی اومانیسم
۶۷	ریشه‌یابی اومانیسم در کابالا
۷۲	پرستش انسان
۷۴	نظریه اخلاق اومانیستی
۸۰	تأسیس دنیای اومانیستی

۱۹	بازخوانی ماتریالیسم
۹۰	ماسونها و مصر باستان
۹۶	نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی
۹۸	هرم و چشم (مثلث نورافشان)
۱۰۰	ستاره شش گوشه
۱۰۲	دو ستون
۱۰۴	واژگان مصری لژها
۱۰۴	ابرای فلوت سحرآمیز موزارت
۱۰۵	ستون چهارپهلوی با نوک هرمی (Obelisk)
۱۰۸	افسانه ایزس (Isis)، زن بیوه
۱۰۹	پرگار و گونیا
۱۱۰	فلسفه فراماسونری
۱۱۲	ماده‌انگاری در منابع ماسونی
۱۱۸	تناقض علمی انکار روح
۱۲۰	ماتریالیسم ماسونی: خدا انگاری ماده
۱۲۷	بازخوانی نظریه‌ی تکامل
۱۲۸	افسانه تکامل، از یونان باستان تا اروپای جدید
۱۳۳	عصر روشنگری و ظهور افسانه‌ی سیر تکامل
۱۳۳	آراسموس ذاروین
۱۳۸	فراماسونها و فلسفه‌ی طبیعت‌گرا
۱۴۴	سرآغاز حیات از منظر ماسونی
۱۴۸	سنت‌پرستی و تعصب ماسونی
۱۵۵	فراماسونری علیه مذهب

- ۱۵۷.....(The Hell - Fire Club) باشگاه آتش دوزخ
- ۱۶۰.....ستیز علیه مذهب در فرانسه
- ۱۶۶.....عملیات ضد مذهب در آلمان
- ۱۶۹.....جنبش ضد مذهب در ایتالیا
- ۱۷۳.....برنامه‌های انقلابی ماسون‌ها در روسیه
- ۱۷۵.....فراماسونری قرن بیستم: آرام و متحرک
- ۱۸۱.....نتیجه‌گیری

مقدمه‌ی مؤلف:

فراماسونری موضوعی است که قرن‌ها بر سر آن بحث‌های بسیار وجود داشته است. برخی آن را به جنایات و اعمال خلاف عرف متهم نموده‌اند. منتقدان بسیاری به جای تلاش جهت فهم «سازمان برادری» و نقد بی‌طرفانه، به دشمنی با آن برخاسته‌اند. از آن سو نیز ماسون‌ها در برابر اتهامات بر نفوذ پنهانی خود افزوده و ترجیحاً خود را به صورت نهادهای اجتماعی - که البته این‌گونه نیستند - معرفی کرده‌اند.

این کتاب در بر گیرنده‌ی توضیحات صحیحی از سازمان فراماسونری به عنوان یک مکتب فکری است. مهم‌ترین عامل پیوند و اتحاد ماسون‌ها فلسفه‌ی ایشان است و بهترین اصطلاحات برای توصیف آن، «ماده‌انگاری» و «انسان محوری دنیاگرا» می‌باشد. البته این فلسفه بر پایه‌ی احتمالات و نظریه‌های غلط پی‌ریزی شده است. این بخش، بنیادی‌ترین نقطه‌ی شروعی است که باید نقد فراماسونری را از آن آغاز نمود.

لازم به ذکر است این نوع نقد نه تنها غیر ماسون‌ها را از موضوع آگاه می‌سازد، بلکه خود ماسون‌ها را به چالش می‌کشد تا نظاره‌گر حقیقت باشند. البته ماسون‌ها، مانند سایر افراد، مختارند هرگونه جهان‌بینی را که

می‌خواهند اختیار کنند و بر مبنای آن زندگی نمایند. این حق طبیعی آنهاست. اما دیگران نیز حق دارند پرده از اشتباهات آنها برکشند به نقد ایشان پردازند.

کتاب پیش رو دقیقاً همین رویکرد را دنبال می‌نماید. ما در نقد سایر جوامع و گروه‌ها نیز همین راه را پی می‌گیریم؛ مثلاً نقد یهودیان. این کتاب در بخش‌هایی با تاریخ یهودیت ارتباط پیدا می‌کند و انتقادات مهمی را مطرح می‌نماید. لازم به اشاره است که این مطالب به ضد سامی‌گری و یا نظریه‌های نادرست یهودی - ماسونی ارتباطی ندارد. در واقع مسلمان واقعی با ضد سامی‌گری بیگانه است. یهودیان مردمانی هستند که در برهه‌ای از تاریخ خداوند آنها را انتخاب نمود و پیامبران بسیاری به سویشان فرستاد. آنها در طول تاریخ مصایب بسیاری را متحمل شدند، ولی از هویت خود دست نکشیدند. اما ضروری به نظر می‌رسد که عقاید و تشریفات بعضی از آنها را نقد کنیم و راه صحیح را به آنان نشان دهیم. البته اینکه حق دارند مطابق عقاید خود زندگی کنند انکارناپذیر است.

کتاب «فراماسونری جهانی» نقادانه به بررسی ریشه‌های فراماسونری و اهداف و فعالیت‌های آن می‌پردازد. در این کتاب خواننده خلاصه‌ای از نبرد ماسون‌ها علیه مذاهب توحیدی در طول تاریخ را مطالعه خواهد نمود. ماسون‌ها، نقش مهمی در بیگانه‌سازی ملل اروپایی از مذهب و مانوس ساختن آنها به فلسفه‌ی ماده‌انگار و انسان‌محور بازی کرده‌اند. همین‌طور خواهیم دید که فراماسونری چگونه در تحمیل این عقاید باطل بر تمدن‌های غیرغربی تأثیرگذار بوده است. و بالاخره به بحث درباره‌ی

روش‌های این سازمان در جهت ایجاد اجتماعی مبتنی بر این عقاید می‌پردازیم. به طور کلی فلسفه‌ی ایشان و روش‌هایی که برای پی‌ریزی این فلسفه به کار بسته‌اند مطرح و نقد خواهد شد.

امیدواریم حقایق مهمّ این کتاب راهی باشد که بسیاری، از جمله ماسون‌ها، بتوانند به کمک آن با آگاهی و دید بهتری به جهان نظاره کنند.

خواننده پس از مطالعه‌ی کتاب قادر خواهد بود با درک عمیق‌تری به موضوعات بی‌شمار پیش رو بنگرد؛ از مکاتب مختلف تا عناوین روزنامه‌ها، موسیقی راک و ایدئولوژی‌های سیاسی. از این رو با دیدی روشن‌تر خواهد توانست معانی و اهداف نهانی حوادث را تشخیص دهد.

هارون یحیی

از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان

جنگجویان صلیبی

بیشتر مورخان «فراماسونری» متفق القول بر این باورند که مبدأ این سازمان به جنگ‌های صلیبی باز می‌گردد، اگرچه فراماسونری به طور رسمی در اوایل قرن هیجدهم میلادی در انگلستان بنا نهاده شد، اما ریشه‌ها و مبادی آن به جنگ‌های صلیبی قرن دوازدهم باز می‌گردد. در نقطه‌ی عطف حکایت آشنای فراماسونری دسته‌ای به نام «شوالیه‌های معبد» قرار دارند.

برخلاف آنچه بسیاری بر آن اصرار می‌ورزند، جنگ‌های صلیبی نه اردوکشی نظامی با هدف گسترش مسیحیت، بلکه تنها با اهداف مادی صورت پذیرفتند. در دوره‌ای که اروپا فقر شدید و بیچارگی مفرط را تجربه می‌کرد، کامیابی و رفاه شرق، به خصوص مسلمانان خاورمیانه توجه اروپاییان را به خود جلب نمود. این وسوسه، رونمایی از مذهب به خود گرفت و به سمبل‌های مسیحی مزین گردید. در عین حال اندیشه‌ی جنگ‌های صلیبی از میل به منافع مادی و دنیایی متولد شده بود و این، علت تغییر رویکرد مسیحیان اروپا از سیاست‌های صلح‌طلبانه در دوران

اولیه‌ی تاریخشان، به تجاوزهای نظامی ویرانگر به شمار می‌رفت. بنیان‌گذار جنگ‌ها «پاپ اربن دوم»^۱ بود. وی در سال ۱۰۹۵ م. مجلس «کلمونت»^۲ را که اصول صلح طلبانه‌ی پیشین مسیحیت در آن متروک گردید، فرا خواند. دعوت به جنگ با نیت به چنگ آوردن سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان اعلام گردید و در پی آن لشکر بزرگی از صلیبیان تشکیل شد که سربازان نظامی و ده‌ها هزار نفر از مردمان عادی آن را تشکیل می‌دادند.

مورخان بر این باورند که اقدام اربن دوم با انگیزه‌ی خشی کردن یکی از رقبای طالب سمت پاپی صورت پذیرفت. به علاوه شاهان اروپا، شاهزادگان، اشراف و دیگران در حالی دعوت پاپ را با شور لیبک گفتند که مقصودی جز اغراض دنیایی نداشتند.

بنا به گفته‌ی «دونالد کوئلر» از دانشگاه ایلینوی:

شوالیه‌های فرانسوی به دنبال زمین‌های بیشتر بودند. تجار ایتالیایی امیدوار بودند تجارت خود را در بنادر خاورمیانه توسعه دهند. شمار وسیع مردم بینوا تنها برای فرار از سختی زندگی روزمره‌ی خویش به هیئت اعزامی پیوستند.^۳

این جمعیت حریص در راه خود به شرق بسیاری از مسلمانان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا و جواهرات، قتل عام کردند. صلیبیان حتی شکم قربانیان را برای یافتن طلا و سنگ‌های قیمتی که گمان می‌کردند آنها را قبل از مرگ بلعیده‌اند، پاره می‌کردند. (تصویر شماره ۱)



تصویر شماره ۱

گروه مختلط و چند چهره‌ی صلیبیان پس از سفری طولانی و سخت و غارت و قتل عام وسیع مسلمانان در سال ۱۰۹۹م. به اورشلیم رسید. شهر اورشلیم در پی محاصره‌ای که پنج هفته ادامه داشت، سقوط کرد و صلیبیان به آن وارد شدند. جهان به ندرت شاهد بی‌رحمی و وحشی‌گری‌ای، مانند آنچه صلیبیان انجام دادند، بوده است. آنها همه‌ی مسلمانان و یهودیان شهر را به دم شمشیر سپردند. بر اساس سخنان یک تاریخ‌نگار:

آنها همه‌ی اعراب و ترک‌هایی را که می‌یافتند - چه مرد و چه زن - می‌کشتند.^۱

ارتش صلیبیان طی دو روز، چهل هزار مسلمان را با وحشی‌ترین شیوه‌ی ممکن به قتل رساند. یکی از صلیبیان به نام «ریموند» به این

خشونت چنین مباحث می‌کند:

مناظر شگفت‌آور بودند. بعضی از مردان ما سر دشمنان خود را قطع می‌کردند؛ برخی آنها را در حالی که روی برج بودند هدف تیر قرار می‌دادند تا سقوط کنند؛ بعضی آنها را بیشتر شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند.

در کوچه‌های شهر پشته‌های سر و دست و پا دیده می‌شد. برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما این‌ها در مقایسه با آنچه در «معبد سلیمان» صورت گرفت بی‌اهمیت است. در معبد و رواق سلیمان، مردان ما در حالی که خون به زانو‌ها و افسار اسب‌هایشان می‌رسید عبور می‌کردند.^۹

آنها اورشلیم را پایتخت خود قرار دادند و قلمرو پادشاهی از سرزمین‌های فلسطین تا آنتیاک (در سوریه و ترکیه) گسترش یافت. اما از این زمان به بعد برای حفظ موقعیت خویش در خاورمیانه قدم در راه مبارزات جدید نهادند. حفظ کشور تازه یافته به سازماندهی نیازمند بود. به همین منظور طبقات نظامی را تشکیل دادند که اعضای این دسته‌ها از اروپا به فلسطین می‌آمدند و در مکان‌هایی شبیه صومعه زندگی می‌کردند و برای جنگ با مسلمانان آموزش نظامی می‌دیدند. یکی از این دسته‌ها با بقیه تفاوت داشت و دگرگونی‌ای را تجربه کرد که بر سیر تاریخ تأثیرگذار بود. این طبقه شوالیه‌های معبد نام داشتند.

شوالیه‌های معبد

دسته‌ی شوالیه‌های معبد که نام کاملشان: «هم‌زمان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان» است، در سال ۱۱۱۸ م. - یعنی بیست سال پس از اشغال اورشلیم - توسط صلیبیان تشکیل شد (تصاویر شماره ۳ و ۲). مؤسسان این گروه دو شوالیه‌ی فرانسوی به نام «هیودی پینز»^۱ و «گادفری دو سنت امر»^۲ بودند. این دسته در ابتدا نه عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. انتخاب نام معبد سلیمان برای گروه، از روی نام مکانی بود که به عنوان مقر انتخاب کرده بودند. آنها در کوه معبد در مکان معبد ویران شده سکنا گزیدند؛ همان مکانی که مسجد «قبة الصخره» بنا شد. آنان خود را سربازان مسکین نام نهادند، اما در اندک زمانی بسیار ثروتمند شدند. زائران مسیحی که از اروپا به فلسطین می‌آمدند تحت کنترل کامل این گروه بودند و در نتیجه با پول زائران به ثروت هنگفتی دست یافتند.





تصویر شماره ۳

نگهبانان معبد عامل اصلی حملات بعدی صلیبیان به مسلمانان و کشتار آنها به شمار می‌رفتند. به همین علت «صلاح الدین» فرماندار بزرگ اسلام که در سال ۱۱۸۷ م. لشکر صلیبیان را در جنگ «هیتن» شکست داد و اورشلیم را رها نمود، شوالیه‌های معبد را به خاطر جنایاتشان به مرگ سپرد، در حالی که پیش از این بسیاری از مسیحیان را عفو کرده بود. شوالیه‌های معبد با وجود آنکه اورشلیم را از دست دادند و خسارات زیادی متحمل شدند و با وجود کاهش روز افزون حضور مسیحیان در فلسطین، به حیات خود ادامه دادند و بر قدرت خود در اروپا افزودند و ابتدا در فرانسه و سپس در سایر کشورها، به بخشی از دولت مبدل شدند. تردیدی نیست که قدرت سیاسی آنان پادشاهان اروپا را پریشان خاطر نمود. اما جنبه‌ی دیگری از شوالیه‌های معبد، روحانیت کلیسا را آشفته می‌کرد؛ و آن اینکه نظام به تدریج از دین مسیح برمی‌گشت و با حضور

در اورشلیم عقاید سرّی و درونی تازه‌ای اختیار می‌نمود. شایعه‌هایی نیز مبنی بر سازمان بخشی آدابی خاص برای تجلّی این تعالیم به گوش می‌رسید.

بالاخره در سال ۱۳۰۷ م. «فیلیپ لویل» پادشاه فرانسه تصمیم گرفت اعضای این دسته را دستگیر نماید. در این میان بعضی موفق به فرار شدند، اما بیشترشان گرفتار گشتند. در پی یک دوره‌ی طولانی بازپرسی و محاکمه، بسیاری از شوالیه‌ها به عقاید بدعت‌آمیز خود اعتراف نمودند و اقرار کردند که در میان خود به حضرت عیسی (ع) توهین می‌کرده‌اند. سرانجام رهبران شوالیه‌های معبد، که «استاد بزرگ» نام داشتند، از جمله «ژاک دومالی»، در سال ۱۳۱۴ م. به دستور کلیسا و پادشاه، اعدام و تعداد بی‌شماری نیز زندانی شدند. «دسته» نیز پراکنده و رسماً ناپدید گردید.

محاکمه‌ی معبدیان پایان یافت، اما با آنکه رسماً وجود خارجی نداشت، به واقع ناپدید نگردید. طی بازداشت‌های ناگهانی سال ۱۳۰۷ م. بعضی از شوالیه‌های معبد موفق شدند بدون به جا گذاردن ردّی از خویش بگریزند. بر مبنای رساله‌ای با اسناد مستند تاریخی، تعداد عمده‌ای از اعضای این گروه به تنها قلمرو پادشاهی اروپا که کلیسای کاتولیک را به رسمیت نمی‌شناخت - یعنی کشور اسکاتلند - پناه بردند. آنها تحت حمایت پادشاه اسکاتلند «رابرت بروس» تشکیلات خود را احیا نمودند و اندکی بعد برای ادامه‌ی حیات نامشروع خویش روش مناسبی یافتند. آنها به مهم‌ترین لژ جزایر بریتانیا در زمان قرون وسطی، یعنی «لژ وال بیلدرز» (Wall Builders' Lodge) نفوذ نمودند و عاقبت کنترل آن را به طور کلی در دست گرفتند.

این لژ در اوایل عصر مدرن نام خود را به «لژ فراماسونی» (Masonic Lodge) تغییر داد. «لژ اسکاتلند» قدیمی‌ترین شاخه‌ی فراماسونری است و به اوایل قرن چهاردهم، زمانی که شوالیه‌های معبد به اسکاتلند پناهنده شدند باز می‌گردد. القابی که به افراد عالی‌رتبه‌ی این لژ داده می‌شد قرن‌ها پیش‌تر به شوالیه‌های معبد اعطا می‌گردید. این عناوین تا به امروز به کار می‌روند. به طور خلاصه معبدیان ناپدید نشدند و هنوز فلسفه، عقاید و تشریفاتشان در لباس مبدل فراماسونری پابرجاست. شواهد بی‌شمار تاریخی این موضوع را مورد تأیید قرار می‌دهند و امروز شمار وسیعی از تاریخ‌دانان غربی - چه فراماسون و چه غیرفراماسون - این امر را پذیرفته‌اند. گاهی در مجلات فراماسون‌ها که برای اعضا منتشر می‌شود به ریشه‌یابی فراماسونری و شوالیه‌های معبد اشاره می‌شود. فراماسون‌ها این موضوع را کاملاً پذیرفته‌اند. یکی از این مجلات «معمارستان» نام دارد. این نشریه که متعلق به فراماسون‌های ترکیه می‌باشد، ارتباط میان نظام معبد و فراماسون‌ها را چنین تشریح می‌کند:

در سال ۱۳۱۲ م. زمانی که پادشاه فرانسه زیر فشار کلیسا، گروه معبد را توقیف کرد و اموالشان را به شوالیه‌های «سنت جان» داد فعالیت‌های آنان متوقف شد. شمار بسیاری از آنها به لژهای ماسونی که در آن زمان فعال بودند پناه بردند «میگناک»^۱ رهبر معبدیان و اندکی از سایر اعضا در پناه یکی از لژهای وال بیلدرز به نام «مک بیناچ»^۲ به اسکاتلند گریختند. «رابرت» پادشاه اسکاتلند به آنها خوش‌آمد گفت و اجازه داد

نمود خود را بر لژهای ماسونری اسکاتلند گسترش دهند. در نتیجه لژهای اسکاتلند از نظر مهارت و عقاید اهمیت بسیاری یافتند.

امروز فراماسون‌ها از نام «مک بیناچ» با احترام یاد می‌کنند. ماسون‌های اسکاتلندی که وارث میراث اسکاتلند بودند، سال‌ها بعد با انتقال به فرانسه پایه‌های لژ اسکاتلند را بنا کردند.^{۱۰}

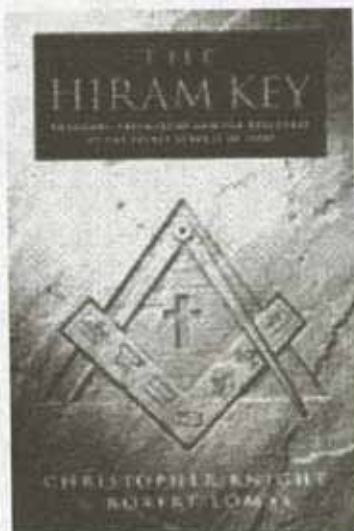
مجله‌ی «معمارستان» بار دیگر اطلاعات بسیاری در ارتباط با شوالیه‌های معبد و فراماسونری ارائه می‌دهد و در مقاله‌ای با عنوان «شوالیه‌های معبد و فراماسون‌ها» چنین بیان می‌کند:

تشریفات نظام معبد شبیه تشریفات فراماسونری امروز است.^{۱۱} بر مبنای این مطلب، اعضای شوالیه‌های معبد مانند اعضای فراماسونری یکدیگر را برادر خطاب می‌کنند. در پایان مقاله می‌خوانیم: شوالیه‌های معبد و سازمان فراماسونری به میزان قابل توجهی بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. حتی آداب و مراسم دو گروه چنان شبیه یکدیگر است که گویی از شوالیه‌های معبد نمونه‌برداری انجام شده است. در این ارتباط، ماسون‌ها به شدت خود را وابسته به معبدیان می‌دانند و در نهایت می‌توان گفت آنچه نسخه‌ی اولیه‌ی فراماسونری تلقی می‌شود میراث شوالیه‌های معبد است.^{۱۲}

شوالیه‌های معبد و کابالا

کتابی با عنوان «کلید حیرام» نوشته‌ی دو ماسون به نام‌های «کریستوفر نایت» و «رابرت لوماس» (تصویر شماره ۴)، حقایق مهمی از ریشه‌های

فراماسونری را آشکار می‌کند. به نوشته‌ی این دو، فراماسونری استمرار شوالیه‌های معبد است. به علاوه این دو نویسنده سرچشمه‌های نظام معبد را بررسی کرده‌اند.



تصویر شماره ۴

شوالیه‌های معبد در طول دوران استقرار در اورشلیم دستخوش تغییرات بزرگی قرار گرفتند و در حضور مسیحیت عقاید دیگری اتخاذ نمودند. در نهاد این موضوع رازی نهفته است که آن را در معبد سلیمان کشف کردند. نویسندگان این کتاب، اعضای نظام معبد را محافظان زائران مسیحی فلسطین می‌دانند که با تظاهر به این عمل هدف کاملاً متفاوتی داشتند.

هیچ نشانه‌ای مبنی بر حمایت مؤسسان لژ معبد از زائران وجود ندارد. اما طولی نکشید که مدارک قاطعی در ارتباط با اجرای حفاری‌های وسیع در زیر خرابه‌های معبد هرود یافتیم.^{۱۳}

نویسندگان کتاب «کلید حیرام» تنها کاشفان این شواهد نبودند. مورخ فرانسوی به نام «دلافورج» ادعای مشابهی می‌کند:

وظیفه‌ی اصلی‌^{۱۴} نه شوالیه انجام تحقیقات جهت به دست آوردن آثار باستانی و نسخ خطی بود که حاوی ماهیت رسوم پنهانی

یهودیت و مصر باستان بودند.

در اواخر قرن نوزدهم «چارلز ویلسون» از «انجمن مهندسان رویال» تحقیقات باستان‌شناسی را در اورشلیم آغاز نمود. او به این نتیجه رسید که شوالیه‌ها برای مطالعه‌ی ویرانه‌های معبد به اورشلیم رفته‌اند. ویلسون در زیر شالوده‌ی معبد نشانه‌هایی از حفاری و کاوش یافت و به این نتیجه رسید که این اعمال با ابزار متعلق به شوالیه‌های معبد صورت پذیرفته‌اند. این اقلام در کلکسیون «رابرت برایدون» که آرشیو اطلاعاتی گسترده‌ای از نظام معبد در اختیار دارد، موجود است.^{۱۱}

نویسندگان کتاب «کلید حیرام» حفاری‌های این شوالیه‌ها را بی‌نتیجه نمی‌دانند و چنین استدلال می‌کنند که این گروه آثاری در اورشلیم کشف کردند که دیدشان را نسبت به جهان تغییر داد. به علاوه بسیاری از دیگر محققان همین عقیده را دارند. حتماً دلیلی وجود داشته که شوالیه‌های معبد را با وجود مسیحی بودن از سرزمین‌های مسیحی عالم به اورشلیم و به پذیرش عقاید و فلسفه‌ی کاملاً متفاوت و اجرای مراسم بدعت‌آمیز و اجرای تشریفات «جادوی سیاه» هدایت نموده است.

مطابق دیدگاه مشترک بسیاری از محققان این دلیل، «کابالا» می‌باشد. معنای لغوی کابالا، «سنت شفاهی» است. دایرة‌المعارف‌ها و لغت‌نامه‌ها آن را شاخه‌ی مبهم و سری یهودیت تعریف می‌کنند. بر اساس این تعریف، کابالا به موشکافی معانی پنهان تورات و دیگر نوشته‌های یهودی می‌پردازد اما با بررسی دقیق‌تر موضوع، به حقایق دیگری پی‌می‌بریم،

نظیر اینکه «کابالا» نظامی است که در بت‌پرستی ریشه داشته، قبل از تورات موجود بوده و پس از آشکار شدن تورات دیگر بار در یهودیت گسترش یافته است.

«مورات ازگن»، فراماسون ترک در کتاب خود با عنوان: «فراماسونری چیست و چگونه است؟» می‌نویسد:

به روشنی نمی‌دانیم کابالا از کجا آمد یا چگونه گسترش یافت. این اسم نامی عمومی برای فلسفه‌ای سرّی، باطنی، منحصر به فرد و آمیخته با علوم ماوراء الطبیعه (علوم غریبه) است که مشخصاً با یهودیت درآمیخته است. کابالا به عنوان عرفان یهودی شناخته شده اما بعضی اجزای آن نشان می‌دهد بسیار پیش‌تر از تورات بوجود آمده است.^{۱۵}

«ماسوکس» مورخ فرانسوی کابالا را بسیار کهن‌تر از یهودیت می‌داند.^{۱۶}

«تنودور ریناش» مورخ یهودی می‌گوید:

کابالا زهری است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در برمی‌گیرد.

«سالومون ریناش» کابالا را نمونه‌ای از بدترین انحرافات ذهن انسان تعریف می‌کند.^{۱۷} دلیل سخن وی این است که تعالیم کابالا به طور گسترده با جادوگری مرتبط است. کابالا در طول هزاران سال سنگ‌بنای انواع تشریفات جادوگری به شمار می‌رفته است. این اعتقاد وجود دارد که خاخام‌هایی که کابالا را مطالعه می‌کنند از توان جادوگری بزرگی برخوردارند. همچنین بسیاری از غیریهودیان، تحت تأثیر کابالا سعی می‌کنند

با به کارگیری تعالیم آن جادوگری کنند. تمایلات سرّی اواخر قرون وسطی، به ویژه آنچه کیمیاگران به آن می‌پرداختند، به میزان وسیعی ریشه در کابالا داشت. عجیب اینجاست که یهودیت دینی توحیدی است و با وحی تورات بر موسی(ع) آغاز گردیده است. با این حال درون آن سیستمی به نام کابالا جای گرفته که در بردارنده‌ی آداب جادوگری است، که از سوی مذهب ممنوع اعلام شده‌اند. این موضوع گفته‌های ما را اثبات می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد که کابالا در واقع عنصری خارجی است که از بیرون به یهودیت وارد شده است. اما سرچشمه‌ی این عنصر کجاست؟

«فیبِر دالیوت» مورخ یهودی، مصر باستان را خاستگاه کابالا می‌داند. به عقیده‌ی وی ریشه‌های کابالا سستی است که بعضی رهبران یهودی در مصر باستان آن را آموختند و نسل به نسل به صورتی متفاوت منتقل کردند. به همین دلیل برای کشف مبدأ اصلی زنجیره‌ی «کابالا»، «نظام معبد» و «فراماسونری» باید به مصر باستان نگاهی بیندازیم.

جادوگران مصر باستان

مصر باستان متعلق به دوران فراعنه از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری و از غم‌انگیزترین آنها است. بناهای باشکوهی که اکنون از مصر باستان به جای مانده‌اند - اهرام، مجسمه‌ی ابوالهول و ستون‌های هرمی شکل - توسط صدها هزار برده ساخته شده‌اند که زیر فشار شلاق و تهدید به مرگ تا پای جان کار کردند. فراعنه، حاکمان مطلق مصر، خود را خدا جلوه می‌دادند و خواستار عبادت از سوی مردم بودند. از جمله منابع دانش ما درباره‌ی مصر باستان کتیبه‌های خود آنهاست.

این کتیبه‌ها در قرن نوزدهم کشف شدند و پس از تلاش بسیار الغبای مصر رمز شکافی شد و اطلاعات بسیاری درباره این کشور آشکار گردید، اما چون کتیبه‌ها توسط مورخان رسمی مصر نوشته شده‌اند، مملو از گزارشات یک طرفه و متعصبانه جهت ستایش کشور مصر هستند، (تصویر شماره ۵ و ۶). البته بهترین منبع دانش ما درباره‌ی این موضوع قرآن کریم است.



تصویر شماره ۵



تصویر شماره ۶

در قرآن، در داستان موسی(ع) اطلاعات مهمی درباره‌ی دستگاه مصر ارائه شده. بر اساس آیات قرآن دو قدرت اصلی در مصر وجود داشت: فرعون و گروه مشاوران. مشاوران نفوذ قابل توجهی بر فرعون داشتند و فرعون با آنان مشورت می‌نمود و گاه به گاه از پیشنهادهای آنان پیروی می‌کرد. آیات زیر میزان نفوذ گروه مشاوران را نشان می‌دهند:

و موسی خطاب کرد که ای فرعون، محققاً بدان که من فرستاده‌ی خدای عالمیانم. سزاوار آنم که از طرف خدا چیزی جز حق به خلق نگویم. دلیلی بس روشن از جانب پروردگار عالم برای شما آوردم. پس بنی‌اسرائیل را با من بفرست. فرعون پاسخ داد که ای موسی، اگر دلیلی برای صدق خود در (دعوت رسالت) داری بیاور. موسی هم عصای خود را بیفکند، به ناگاه از آن عصا اژدهایی پدیدار گردید. و دست از جیب خود برآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود. گروهی از قوم فرعون، فرعون را گفتند که این شخص ساحری سخت ماهر و دانا است. اراده‌ی آن دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند؛ اکنون در کار او چه دستوری می‌دهید. (پس از مشاوره) قوم به فرعون چنین گفتند که موسی و برادرش را زمانی بازدار و اشخاصی را به شهرها بفرست تا ساحران زبردست دانا را به حضور تو جمع آورند.^{۱۸}

توجه کنید که در اینجا به انجمنی اشاره شده که فرعون را نصیحت می‌کند، او را علیه موسی(ع) تحریک می‌کند و راه‌های خاص را به او

گوشزد می‌نماید. اگر به اسناد تاریخ مصر نظری بیفکنیم، خواهیم دید که دو جزء پایه‌ای این انجمن را ارتش و کاهنان تشکیل می‌دادند.

نیازی به توضیح درباره‌ی اهمیت ارتش نیست. این ارگان قدرت اصلی نظامی حکومت فراعنه به شمار می‌رفت؛ اما باید به نقش روحانیان و کاهنان بیشتر دقت کنیم. کاهنان مصر باستان طبقه‌ای بودند که در قرآن با عنوان جادوگر از آنها یاد شده است. این باور وجود دارد که آنها صاحب قدرت مخصوص و دانش سرّی بودند. آنان با این قدرت به مردم مصر نفوذ و موقعیت خود را در حکومت فراعنه تقویت نمودند. این گروه که بر اساس اسناد مصری با عنوان «کاهنان آمن»^{۱۹} شناخته شده‌اند به جادوگری و اداره‌ی فرقه‌ی بت‌پرست خود می‌پرداختند و همچنین در علوم مختلف از جمله علم هیئت، ریاضیات و هندسه تبحر داشتند.

گروه کاهنان، نظامی بسته و صاحب علم مخصوص بود. چنین نظام‌هایی «سازمان مخفی» نامیده شده‌اند. مجله‌ای با عنوان «ماسون درگیسی» که از نشریات ماسون‌های ترکیه می‌باشد با ریشه‌یابی فراماسونری، آن را به چنین نظام مخفی متعلق می‌داند و به کاهنان مصر باستان اشاره‌ی خاص می‌نماید:

با گسترش فکر انسان علم پیشرفت می‌کند و با پیشرفت علم تعداد اسرار در میان دانش یک سازمان مخفی افزایش می‌یابد. این تشکیلات مخفی که اولین بار در شرق، در چین و تبت آغاز شدند و سپس در هند، بین‌النهرین و مصر گسترش یافتند، پایه‌های دانش کاهنان را که هزاران سال به آن پرداخته می‌شد

و عامل قدرت آنها بود، تشکیل می‌دادند.^{۲۰}

باید پرسید: چگونه میان فلسفه‌ی سرّی کاهنان مصر باستان و فراماسون‌های عصر حاضر ارتباط وجود دارد؟ مصر قدیم که در قرآن از آن یاد شده متشکل از یک حکومت سیاسی «مشرك» بود که هزاران سال پیش ناپدید شد. آیا ممکن است همچنان حیاتی داشته باشد؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات باید به عقاید کاهنان مصر باستان درباره‌ی مبدأ جهان و حیات نظر بیفکنیم.

اعتقاد مصریان باستان به نظریه‌ی مادی‌گرایی تکامل

نایت و لوماس، نویسندگان کتاب «کلید حیرام» در کتاب خویش ادعا می‌کنند که مصر باستان نقش مهمی در ارتباط با مبدأ فراماسونری دارد. به نوشته‌ی این نویسندگان مهم‌ترین طرز تفکری که از گذشته به فراماسونری مدرن نفوذ کرده، مربوط به جهانی است که گمان دارند خود به خود به وجود آمده و برحسب اتفاق تکامل یافته است. آنان این اندیشه‌ی جالب توجه را این گونه تشریح می‌کنند:

مصریان معتقد بودند ماده همیشه موجود بوده است. برای آنها غیرقابل قبول به نظر می‌رسید خدایی از عدم چیزی بیافریند. به عقیده‌ی آنها، جهان زمانی آغاز شد که نظم از آشوب پدیدار شد و از آن زمان تا کنون میان نیروهای نظم و بی‌نظمی مبارزه بوده است. این حالت آشوب‌زده «نان» (Nun) نام داشت و مانند توصیف سومریان همه چیز تاریک، تهی و لجه‌ای پسرآب بود.

در این میان یک نیروی خالق (درون وضعیت آشوب) دستور داد
 نظم آغاز شود. این قدرت نهفته که درون ماده‌ی آشوب قرار
 داشت از وجود خود آگاه نبود و یک احتمال یا یک پتانسیل به
 شمار می‌رفت که در بی‌قاعدگی آشوب ظهور کرد.^{۲۱}

قابل توجه است که این عقاید با ادعاهای مادی‌گرایان امروز، که به
 کمک انجمن‌های علمی با اصطلاحاتی نظیر «نظریه‌ی آشوب»^{۲۲} و «تجلی
 جوهری ماده»^{۲۳} رواج یافته‌اند، در تناسب است.

«نایت» و «لوماس» بحث خود را چنین ادامه می‌دهند:

شگفت‌آور است که این شرح آفرینش، نظریات علم مدرن، به
 ویژه «نظریه‌ی آشوب» را به طور کامل توضیح می‌دهد؛ نظریه‌ی
 آشوب طرح‌های پیچیده‌ای را نشان می‌دهد که رشد می‌کنند و با
 قوانین ریاضی درون رویدادهای بی‌ساخت تکرار می‌شوند.

«نایت» و «لوماس» مدعی‌اند که میان عقاید مصر باستان و علم مدرن
 تطابق وجود دارد، اما مقصود آنها از علم مدرن، همان گونه که بر آن تأکید
 ورزیدیم، مفاهیم مادی‌گرایی چون «نظریه‌ی تکامل» و «نظریه‌ی آشوب»
 است. این تئوری‌ها با وجود فقدان اساس علمی، طی دو قرن گذشته به
 اجبار بر علم تحمیل شده‌اند و برای اثباتشان توجیه علمی آورده می‌شود.
 در بخش‌های بعد به بررسی کسانی که این تئوری‌ها را بر دنیای علم
 تحمیل کردند خواهیم پرداخت. اکنون در این مرحله به نقطه‌ی مهمی
 دست یافته‌ایم، بگذارید خلاصه‌ی آنچه را که تاکنون گفته شد، ارائه کنیم.

۱. بحث را با گفت و گو از «شوالیه‌های معبد» که پنداشته می‌شود مبدأ

«فراماسونری» باشند آغاز نمودیم. دیدیم که شوالیه‌های معبد با آنکه به عنوان سازمانی مسیحی شروع به فعالیت نمودند، تحت تأثیر عقاید مرموزی که آنها را در اورشلیم کشف نموده بودند، قرار گرفتند. سپس مسیحیت را به کلی واگذارند و به سازمانی ضد مذهب مبدل گشتند و آداب فساد آمیزی را اجرا نمودند.

۲. در جست‌وجوی عقایدی که شوالیه‌های معبد را متأثر ساخت، به «کابالا» رسیدیم و یافتیم که اساساً کابالا عامل این روند بوده است.

۳. با بررسی کابالا شواهدی یافتیم بر این مبنا که با وجود آنکه کابالا ممکن است به عرفان یهودی شباهت داشته باشد، عقیده‌ای شرک‌آمیز و کهن‌تر از یهودیت است و بعدها وارد این مذهب گشته و ریشه‌های حقیقی آن در مصر باستان یافت می‌شود.

۴. مصر باستان توسط نظام بت‌پرست و مشرک فرعون اداره می‌شد. در این مسیر به اندیشه‌ای که اساس فلسفه‌ی مدرن «منکر خدا» را تشکیل می‌دهد رسیدیم؛ یعنی جهانی که خود به خود به وجود آمده و به صورت اتفافی تکامل یافته است.

همه‌ی این‌ها تصویرگر تابلوی جالبی هستند. آیا دوام و پیشرفت فلسفه‌ی کاهنان مصر باستان اتفافی صورت پذیرفته و آیا ردی از سلسله‌ی کابالا، نظام معبد و فراماسونری وجود دارد که عامل حفظ آن تا عصر حاضر به شمار می‌رود؟

آیا ممکن است فراماسون‌ها که از قرن هجدهم تا کنون نشان خود را در تاریخ دنیا برجای گذارده‌اند، انقلاب‌ها را به وجود آورده‌اند و فلسفه‌ها و بنیادهای سیاسی را ترویج کرده‌اند، وارث جادوگران مصر

باستان باشند؟

برای یافتن پاسخ این سؤال باید حوادث تاریخی را که به طور خلاصه بیان کردیم؛ به دقت بررسی کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

1. Pope Urban II
2. Clermont.
3. World Book Encyclopedia, "Crusades," Contributor: Donald E. Queller, Ph.D.
4. Geste Francorum, or the Deeds of the Frankd and the other Pilgrins to Jerusalem, trans. Rosalind Hill, London, 1962, p.91.
5. August C. Krey, The FIRST Crusade: The Accounts of EYE_Witnesses and Participants, Peinceton & London, 1921, p.261.
6. Hugh de Payens
7. Godfrey de St.Omer
8. Mabeignac
9. Mac Bench
10. Ender Arkun, "Masonlarin Dusunce Evrimine Katkisina Kisa Bir Bakis; (A short Look at the Contribution of Freemasonry to the Evolution of Thought), MimarSinan, 1990, No.77.p.68.
11. Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalar" (Templars and Freemasons), Mimar Sinan, 1997, No.106.p.11.
12. Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalr' (Templars and Freemasons), Mimar sinan, 1977, No.106.p.19.
13. Christopher Knight and Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, 1997, p.37
14. C.Wilson, the Excavation of Jerusalem, Christopher Kinght, Robert Lomas, the Hiram Key, p. 38.
15. Murat Ozgen, Masonluk Nedir va Nesildir?, Istanbul 1992, PP298-299.
16. Gougenot des Mouseaux in Le Juif, La Judaisme et La Judaision des Peuples Chretiens, 2nd edition, 1886, p.499.
17. Theodore Reinach, Histoire des Israeletes, P221, and Salomon Reinach, Orpheus, p.299.
18. سوره‌ی اعراف (۷)، آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲.
19. Priests of Amon.
20. Mason Dergisi (The Journal of Freemasonry) no. 48-49, P.67.
21. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, 1997, P.131.
22. Chaos Theory.
23. essential organization of matter.

داستان حقیقی کابالا

«سفر خروج» عنوان دومین کتاب «تورات» است. در این کتاب به تشریح نحوه‌ی خروج بنی‌اسرائیل از مصر تحت حمایت حضرت موسی (ع) و رهایی آنان از ظلم و ستم فرعون پرداخته شده است. فرعون بنی‌اسرائیل را وادار به بردگی نموده بود و به آزادی آنها رضایت نمی‌داد اما با مشاهده‌ی معجزات الهی به دست موسی (ع) و بلایایی که بر سر قومش نازل می‌شد، اندک اندک تغییر رفتار داد. به این ترتیب بنی‌اسرائیل ششی گرد هم جمع شدند و از مصر مهاجرت کردند. سپس فرعون به آنها حمله کرد اما خداوند به وسیله‌ی معجزات دیگری از طریق موسی (ع) آنها را حفظ نمود.

ما شرح قرآن را درباره‌ی مهاجرت یهودیان از مصر می‌پذیریم، چون متن تورات بعد از وحی به موسی (ع) دچار تحریف شد. مهم‌ترین استناد بر این مدعا تناقضات بسیاری است که در پنج کتاب تورات: «سفر پیدایش»، «سفر خروج»، «سفر لاویان»، «سفر اعداد» و «سفر تثئیه» وجود دارد. کتاب سفر تثئیه با شرح مرگ و تدفین موسی (ع) پایان می‌یابد و این گواه مسلمی است بر اینکه بخش مذکور پس از مرگ آن حضرت به کتاب اضافه شده است.

در قرآن، درباره‌ی شرح مهاجرت بنی اسرائیل از مصر و در دیگر داستان‌های مربوط به این قوم، اندک تناقضی وجود ندارد. داستان به طور دقیق بیان گردیده و علاوه بر این خداوند حکمت‌ها و اسرار بسیاری در خلال آن آشکار می‌نماید. به همین دلیل با بررسی دقیق آنها به درس‌های بی‌شماری برمی‌خوریم.

گوساله‌ی طلایی



چنانچه در قرآن آمده است از مهم‌ترین حقایق مربوط به مهاجرت بنی اسرائیل از مصر، طغیانشان علیه مذهبی است که خدا به آنها وحی نمود؛ در حالی که قبلاً به کمک خدا از زیر بار ستم فرعون رهایی یافته بودند. بنی اسرائیل قادر به درک توحیدی که موسی (ع) از آن سخن می‌گفت نبودند و دمام به سمت

تصویر شماره ۷

بت‌پرستی گرایش می‌یافتند. قرآن این گرایش را در اینجا توضیح می‌دهد:
 و ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. آنها در سر راهشان به قومی برخوردند که مشغول پرستش بت‌های خود بودند؛ گفتند:
 «ای موسی! همچنان که این‌ها خدایانی برای خود دارند، تو هم برای ما خدایانی معین کن.» موسی گفت: «الحق که شما

مردمی نادان هستید [که الطاف و معجزات خداوند یکتا را نادیده می‌گیرید.] این مردم [بت‌پرست] محکوم به نابودی هستند و اعمالشان نیز باطل است.^۱

بنی اسرائیل با وجود هشدارهای موسی (ع) به انحرافات خود ادامه دادند و زمانی که موسی (ع) آنها را ترک کرد تا به تنهایی از کوه سینا بالا رود، این گرایش آشکار گردید. مردی به نام «سامری» با سوء استفاده از غیبت موسی (ع) از خفا بیرون آمد. وی آتش زیر خاکستر تمایل بنی اسرائیل به بت‌پرستی را شعله‌ور ساخت و آنها را متقاعد کرد تا مجسمه گوسفندی بسازند و آن را پرستش کنند:

موسی خشمگین و غمگین به سوی قوم خود بازگشت و سرزنش‌کنان به قومش گفت: «آیا آفریدگارتان به شما وعده‌ی نیکو نداده بود؟ و آیا تحقق این وعده آنچنان طولانی شد [که شما طغیان کردید] یا می‌خواستید غضب آفریدگارتان بر شما نازل شود و لذا وعده‌ی خودتان را با من زیر پا گذاشتید؟

آنها گفتند: «ما به میل و اختیار خودمان عهدشکنی نکردیم. بلکه زینت‌آلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودیم از خود دور ساختیم و این گونه به پیشنهاد و رأی سامری آنها را در کوره‌ی آتش افکندیم.» و سامری از آن طلاهای ذوب شده مجسمه‌ی یک گوساله را ساخت که صدای گوساله هم از آن شنیده می‌شد و به مردم گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است و موسی عهد خود را فراموش کرد [و در کوه طور دنبال

خدای دیگری است.^۲

چرا بنی‌اسرائیل چنین گرایش پایداری به برافراشتن بت‌ها و پرستش آنها داشتند؟ منبع این میل چه بود؟ واضح است جامعه‌ای که قبلاً هرگز به بت‌پرستی اعتقاد نداشته، به ناگهان دست به رفتار پوج و بسی‌معنایی چون ساختن بت و پرستش آن نمی‌زند. تنها کسانی که تمایل درونی به بت‌پرستی دارند ممکن است به آن ایمان آورند.

با این حال بنی‌اسرائیل مردمی بودند که از زمان جدش‌ان - ابراهیم (ع) - به خدای واحد ایمان داشتند. نام «اسرائیل» یا «پسران اسرائیل» اوّلین بار به فرزندان یعقوب (ع) - نوهی ابراهیم (ع) - اطلاق گردید و بعد: ها به همه یهودیان تعمیم داده شد. بنی‌اسرائیل (یهودیان) از ایمان توحیدی که از اجداد خویش: ابراهیم، اسحاق و یعقوب (ع) به ارث برده بودند، حفاظت می‌کردند. آنها با یوسف (ع) به مصر رفتند و با اینکه در میان مصریان بت‌پرست می‌زیستند، مدت‌های مدید از ایمان خویش محافظت نمودند. از داستان‌های قرآن چنین برمی‌آید که آنان در زمانی که موسی (ع) بر آنها ظهور کرد مؤمن به خدای واحد بودند. تنها تفسیری که می‌توان کرد این است که بنی‌اسرائیل با وجود آنکه به ایمان توحیدی خود بسیار وابسته بودند، تحت تأثیر مردم کافری که در میان آنها زندگی می‌کردند قرار گرفتند و شروع به تقلید از آنها و جایگزین ساختن مذهب و حیانی خود با بت‌پرستی اقوام بیگانه نمودند.

با نگاه به اسناد تاریخی پی‌پی‌سی می‌بریم که قوم کافر تأثیرگذار بر بنی‌اسرائیل، متعلق به مصر باستان بود. گواه مهم ما بر این نتیجه‌گیری این است که گوساله‌ی طلایی که بنی‌اسرائیل در زمان غیبت موسی (ع) عبادت کردند، در حقیقت نسخه‌ی عینی از «هاتر» (Hathor) (تصویر شماره ۸) و

«افیس» (Aphis)، بت‌های مصریان بود. «ریچارد رایوز»، نویسنده‌ی مسیحی کتاب «زمان طولانی زیر آفتاب» در کتاب خود می‌نویسد:



هائتر و افیس، خدایان
گاونر و ماده، نماد
خورشیدپرستی بودند.
پرستش این خدایان تنها
یک مرحله از تاریخ
طولانی خورشیدپرستی

تصویر شماره ۸

مصر است. گوساله‌ی طلایی کوه سینا مدرک کاملاً اثبات شده‌ی این موضوع است که مراسم ذکر شده به خورشیدپرستی مربوط بوده است.^۳

نفوذ بت‌پرستی مصر در بنی‌اسرائیل در مراحل متفاوتی روی داد. در نتیجه‌ی رویارویی با مردم کافر، طولی نکشید که میل به عقاید رافضی ظاهر گشت و همان طور که در آیه‌ی بالا بیان شد، آنچه آنها به پیامبر خود گفتند:

ای موسی! همچنان که خدایانی برای خود دارند، تو هم برای ما خدایانی معین کن. تا ما خدا را آشکارا به چشم خود نینیم
حرف‌های تو را باور نمی‌کنیم.^۴

آشکار می‌کند که به پرستش موجودی مادی که قابل دیدن باشد گرایش داشتند؛ درست همانند آنچه مصریان می‌پرستیدند.

گرایش بنی‌اسرائیل به بت‌پرستی مصر باستان بسیار بااهمیت است و بیش خاصی را در ارتباط با تحریف متن تورات و مبادی کابالا برای ما

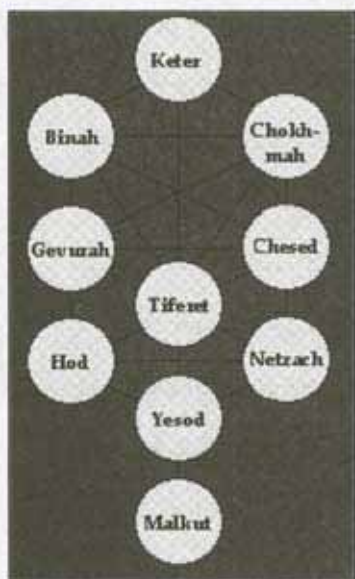
فراهم می‌آورد. زمانی که به دقت به این دو موضوع توجه می‌کنیم، خواهیم دید که در سر منشأ بت‌پرستی مصر باستان، فلسفه‌ی «ماده‌انگار» وجود دارد.

از مصر باستان تا کابالا

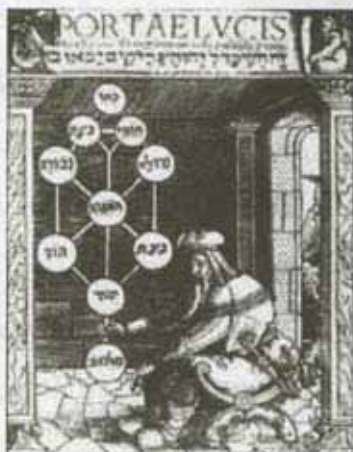
بنی اسرائیل زمانی که موسی(ع) هنوز در قید حیات بود شروع به ساختن شبه بت‌هایی از آنچه در مصر دیده بودند کردند و به عبادت آنها پرداختند و پس از مرگ موسی(ع) دیگر ترسی از برگشتن از دین و گرایش به انحرافات نداشتند. مسلماً این موضوع را نمی‌توان به هم‌هی یهودیان تعمیم داد، لذا بعضی از آنان بت‌پرستی مصر باستان را پذیرا شدند. در واقع آنان عقاید «کاهنان مصر» (جادوگران فرعون) را که بنیاد عقاید اجتماعی آن زمان را تشکیل می‌داد ادامه دادند و ایمان خود را کنار گذاردند. عقایدی که یهود از مصر باستان با آن آشنا گردید «کابالا» نام داشت. ساختار کابالا درست مانند نظام کاهنان مصر، سری و درونی بود و اساس آن را جادوگری تشکیل می‌داد. جالب توجه است که توضیح کابالا درباره‌ی آفرینش با آنچه در تورات موجود است، کاملاً متفاوت می‌باشد و تفسیری مادی‌گرا و مبتنی بر عقاید مصر باستان بوده و به وجود ابدی ماده عقیده دارد. «مورات ازجن» فراماسون ترک در این باره می‌گوید:

پیداست که کابالا سال‌ها قبل از تورات به وجود آمد. مهم‌ترین بخش تورات نظریه‌ای درباره‌ی پیدایش جهان است. این تئوری با داستان آفرینش مذاهب توحیدی بسیار متفاوت می‌باشد. بر اساس کابالا در آغاز آفرینش چیزهایی به نام

«سغیراٹ»، به معنای «دایره» یا «مدار» با ویژگی‌های مادی و غیرمادی به وجود آمدند. تعداد آنها ۳۲ عدد بود. ده مدار اول نمایانگر منظومه‌ی شمسی بودند و بقیه نمایانگر انبوه ستارگان فضا. این مشخصه‌ی کابالا نشان می‌دهد که به اصول اعتقادی نجومی مربوط است... بنابراین کابالا از مذهب یهود بسیار فاصله دارد و بیشتر با مذاهب مرموز و کهن شرق مرتبط است.^۵ (تصاویر شماره ۹ و ۱۰)



تصویر شماره ۹



تصویر شماره ۱۰

یهودیان با پذیرش عقاید سرّی و مادی‌گرای مربوط به مصر باستان که بر جادوگری استوار بود، از احکام تورات چشم‌پوشی نمودند. اینان شعائر و آداب سحرآمیز دیگر بت‌پرستان را پذیرا شدند و در نتیجه کابالا به تعالیمی پنهانی در یهودیت مبدل شد، که البته با تورات مغایر بود. «نستاج. ویستر» نویسنده‌ی انگلیسی کتاب «جوامع مخفی و جنبش‌های ویرانگر» می‌نویسد:

جادوگری‌ای را که ما می‌شناسیم کنعانیان قبل از اشغال فلسطین توسط بنی اسرائیل اجرا می‌کردند. مصر، هندوستان و یونان نیز طالع‌بینان و غیب‌گویان خود را داشتند. یهودیان با وجود لعن و نفرین‌هایی که در قانون موسی (ع) علیه جادوگری وجود دارد با نادیده گرفتن هشدارها، گرفتار این بیماری مسری شدند و با تدبیر خود سنت مقدّسی را که به ارث برده بودند با عقاید جادوگری که از دیگر اقوام وام گرفتند، مجروح ساختند. هم‌زمان جنبه‌ی فکری کابالای یهودی از فلسفه‌ی مجوسیان ایران، نوافلاطونیان و نوفیثاغورثیان گرفته شد. پس ادعای ضدّ کابالاها که می‌گویند آنچه ما امروز از کابالا می‌دانیم صددرصد یهودی نیست، توجیه پذیر است.^۶

در قرآن آیه‌ای وجود دارد که به این موضوع اشاره می‌کند. خداوند می‌گوید بنی اسرائیل تشریفات و آیین‌های جادوگری و شیطانی را از منابعی خارج از مذهب خویش گرفتند؛

یهود از کار و امداد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان

برای مردم می خواندند و یاد می دادند پیروی می کردند [و آنها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می گرفتند] سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد، لیکن شیاطین کفر می ورزیدند و مردم را سحر و جادوگری تعلیم می دادند و [نیز یهود] از آنچه بر دو فرشته‌ی بابل به نام‌های «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی می کردند. [آن دو فرشته از طریق باطل کردن سحر، ناچار شیوه‌ی کار ساحران را به مردم یاد می دادند.] و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر اینکه قبلاً به او می گفتند: «ما وسیله‌ی آزمایش شما هستیم، کافر نشوید و از این تعلیمات استفاده‌ی ناصواب نکنید.» ولی مردم از آن دو فرشته چیزهایی از جادوگری می آموختند که می توانستند میان زن و شوهر جدایی بيفکنند. آنها [علی رغم نصایح فرشتگان] همان درس‌هایی را می آموختند که به جای سود برای آنها ضرر داشت ولی جز به اذن و خواست خداوند نمی توانستند به آدم‌ها ضرری بزنند و آنها خود می دانستند که هر کس خریدار متاع جادو باشد در آخرت بهره‌ای از بهشت نصیب او نخواهد شد و بسیار بد بود بهایی که [آینده‌ی] خود را بدان می فروختند، اگر عقل خود را به کار می بستند.^۷

این آیه اعلام می کند که برخی یهودیان، با آنکه می دانستند با کار خود در آخرت مورد بازخواست قرار خواهند گرفت، آداب جادوگری را آموختند و پذیرا شدند. بنابراین از قانون خداوند گمراه گشتند و با

فروش روح خود به بت‌پرستی گرفتار شدند (عقاید جادویی) و به عبارت دیگر ایمان خود را رها کردند.

حقایق این آیه مهم‌ترین خصوصیات یک جدال را در تاریخ یهود شرح می‌دهد. در این جدال در یک سو رسولان الهی و پیروان آنان قرار داشتند و در سوی دیگر یهودیان مغرض که برخلاف فرمان خداوند عمل کردند، به تقلید از فرهنگ شرک‌آمیز پرداختند و به جای پیروی از قانون خداوند از آداب فرهنگی آنان پیروی نمودند. تصویر شماره ۱۱ نمایی از معابد خورشید پرستان را نشان می‌دهد.



تصویر شماره ۱۱

اصول الحادی که به تورات افزوده شد

قابل توجه است که در کتاب «عهد قدیم» (کتاب یهودیان) به گناهان یهودیان منحرف اشاره شده است. در کتاب «نحمیا»، که نوعی کتاب تاریخی در میان عهد عتیق است، یهودیان به گناهان خویش اعتراف و چنین توبه می‌نمایند:

و بنی اسرائیل خویشان را از جمیع غرباء جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات «یهوه» — خدای خود — را خواندند و ربع دیگر را اعتراف نموده و یهوه — خدای خود را عبادت نمودند و یسوع و بانی و قدمییل و شبینا و بنی و شریا و بانی و کنانی بر زنبه لایوان ایستادند و به آواز بلند نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند.^۸

و آنان [پدران ما] بر تو فتنه انگیخته و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیسای تو را که برای ایشان شهادت می آورند، تا به سوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حسین تنگی خویش نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمت های عظیم خود نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رهانیدند. اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضرت تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان واگذاشتی که بر ایشان تسلط یافتند و چون باز نزد تو استغاثه نمودند ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمت های عظیمت بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی و برای ایشان شهادت

فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی اما ایشان متکبرانانه رفتار نموده اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را به جا آورد از آنها زنده می‌ماند، خطا ورزیدند و دوش‌های خود را معاند و گردن‌های خویش را سخت نموده اطاعت نکردند.

... اما بر حسب رحمت‌های عظیم خود تمام ایشان را فانی

نساختی و ترک نمودی زیرا خدای کریم و رحیم هستی.^۹

و الان ای خدای ما، ای خدای عظیم، جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می‌داری، زنده‌های تمام این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است در نظر تو قلیل نماید. و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی زیرا تو به راستی عمل نمودی اما ما شرارت ورزیده‌ایم. و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی گوش ندادند. و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهاده‌ی تو را عبادت نمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.^{۱۰}

این عبارات میل بعضی از یهودیان را به بازگشت به ایمان به خدا

شرح می‌دهد اما در طول تاریخ یهود به تدریج بخش دیگری قدرت یافت و توانست بر یهودیان چیره شود و بعدها خود مذهب را کاملاً دگرگون ساخت. به همین دلیل در تورات و در دیگر کتب عهد قدیم، علاوه بر آنچه در بالا ذکر شد، عناصری وجود دارد که از تعالیم بدعت‌آمیز بت‌پرستان نشأت گرفته‌است. به عنوان نمونه:

- در کتاب اول تورات گفته شده «خدا جهان را در شش روز از هیچ آفرید.» این درست است و از وحی اولیه به دست آمده است. اما سپس می‌گوید: «خدا در روز هفتم به استراحت پرداخت.» این بخش ادعایی کاملاً ساختگی است و با عقاید الحادی که صفات انسانی را به خداوند نسبت می‌دهد منطبق می‌باشد. خداوند در آیه‌ای از قرآن می‌گوید:

و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آنهاست، در مدت شش روز آفریدیم و این کار بر ما سخت و خستگی‌آور نبود. ^{۱۱}

- در دیگر بخش‌های تورات نیز نوشته‌هایی وجود دارد که با احترام شایسته مقام خداوند سازگاری ندارد، به ویژه بخش‌هایی که ضعف‌های انسان به دروغ به خداوند نسبت داده شده‌اند و خداوند مسلماً فراتر از اینهاست. این نوع قائل شدن جنبه‌ی انسانی برای خداوند شبیه عمل کافران است که ضعف‌های بشری را به خداوند موهوم خود نسبت می‌دادند.

یکی از این ادعاهای کفرآمیز آن است که ادعا می‌کند یعقوب (ع) - جد بنی اسرائیل - با خداوند کشتی گرفت و پیروز گشت. روشن است که این داستان برای بخشیدن برتری قومی به بنی اسرائیل و به تقلید از احساسات نژادپرستانه‌ی شایع در میان کافران، ساخته شده است.

- در کتاب عهد قدیم گرایش به معرفی خدا به عنوان خدای یک قوم

خاص وجود دارد که تنها خدای بنی اسرائیل است، با اینکه خداوند، ربّ و پروردگار جهان و همه‌ی انسان‌ها است. اندیشه‌ی مذهب قومی در کتاب عهد قدیم با گرایش‌ات الحادی که در آن هر قبیله خدای خود را عبادت می‌کند، مطابقت می‌نماید.

- در بعضی کتب عهد قدیم، به عنوان نمونه کتاب «یوشع بن نون(ع)»، یهودیان به انجام اعمال خشونت‌آمیز و موحش علیه غیریهودیان امر شده‌اند. فرمان به قتل عام مردم بدون توجه به زنان و کودکان یا سالخورده‌گان داده شده است. این نوع وحشی‌گری بی‌رحمانه کاملاً برخلاف عدالت خداوند است و یادآور بربریت فرهنگ‌های ملحدی که نمادای اسطوره‌ای جنگ را می‌پرستیدند، است. چرا این عقاید به تورات رسوخ کرده‌اند؟ حتماً باید منبعی برای آنها وجود داشته باشد. حتماً یهودیانی بوده‌اند که سستی بیگانه از تورات را پذیرفته‌اند، محترم شمرده‌اند و احکام ناب را با اضافه کردن آنچه در گذشته به آن برخوردند، تغییر داده‌اند.

در حقیقت مبدأ این تغییر، «کابالاست» که به کمک بعضی یهودیان ادامه یافت. کابالا شکلی به خود گرفت که باعث شد عقاید مصریان باستان و دیگر بت‌پرستان به یهودیت نفوذ نماید و در آن گسترش یابد. کابالیست‌ها ادعا می‌کنند که کابالا تنها به توضیح بیشتر رازهای نهفته در تورات می‌پردازد. اما در واقع چنانکه «تنودور ریناش» مورخ یهودی کابالا می‌گوید، «کابالا سمی است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در بر می‌گیرد.»^{۱۱}

بنابراین کشف آثار ایدئولوژی‌های «ماده‌انگار» مصریان باستان در کابالا غیرممکن نیست.

کابالا، تعالیمی مخالف اصول آفرینش

خداوند در قرآن بیان می‌کند که تورات کتابی الهی است و برای روشننگری انسان‌ها نازل شده است:

ما تورات را که در آن هدایت و نور بود، [بسر موسی] نازل فرمودیم.^{۱۳}

بنابراین تورات نیز چون قرآن دربردارنده‌ی علوم و فرامین مرتبط با موضوعاتی چون وجود خداوند، یگانگی او، خصوصیات او، آفرینش بشر و سایر موجودات، هدف از آفرینش انسان و قوانین اخلاقی خداوند برای بشر است. اما تورات اصلی، امروز موجود نیست. آنچه امروز در اختیار داریم نسخه‌ی تغییر یافته‌ی تورات است که به دست بشر تحریف شده است.

قابل توجه است که تورات واقعی و قرآن اصول مشترکی دارند؛ در هر دو خداوند به عنوان خالق جهان شناخته شده، مطلق است و از آغاز وجود داشته است. هر چه غیر از خدا، مخلوق اوست که توسط او از هیچ به وجود آمده است. او کلّ جهان، اجرام آسمانی، ماده‌ی بی‌جان، بشر و همه‌ی موجودات زنده را خلق نموده و شکل داده است.

با توجه به این حقایق در کابالا به تفاسیر کاملاً متفاوتی برمی‌خوریم. تعالیم آن درباره‌ی خدا کاملاً مخالف «حقیقت آفرینش» است. محقق آمریکایی «لنس اس. اوینز» در یکی از کتب خود درباره‌ی ریشه‌ی احتمالی کابالا در این تعالیم چنین بیان می‌کند:

تعالیم کابالا مفاهیم مختلفی درباره‌ی خدا ارائه می‌دهد که بسیاری از آنها از دیدگاه «ارتودوکسی» منحرف شناخته

شده‌اند. اصلی‌ترین انگاره‌ی دین یهود این است که «خدای ما یکی است». اما کابالا ادعا می‌کند در حالی که خدا در درجه‌ی اعلی و به صورت یگانه‌ای توصیف‌ناپذیر - که در کابالا Einsof به معنای «لایتناسمی» نامیده می‌شود - وجود دارد، یکتایش لزوماً در تعدّد صور الهی تجلّی یافته: تعداد خدایان کابالیست‌ها این را «سفیرا» (sefiroth) به معنای چهره‌های خدا می‌نامند، چگونگی نزول خداوند از مقام یکتای لایتنامی به تعدّد خدایان، معمای است که کابالیست‌ها بسیار در آن تعمق کرده‌اند. بدیهی است که این تصویر چند چهره از خدا، راه را برای مشرک خواندن کابالیست‌ها باز می‌کند؛ اتهامی که آنها را به تندی و نه کاملاً با موفقیت رد کرده‌اند.

در خداشناسی کابالیست‌ها نه تنها دیدگاه تکثر خدایان وجود دارد بلکه خداوند صورت دوگانه‌ی مذکر و مؤنث به خود گرفته: "Binah Hokhmah"! پدر و مادر آسمانی که اولین شکل‌های خدایی بودند. کابالیست‌ها برای توضیح چگونگی آمیزش این دو و ایجاد آفرینش بعدی، صراحتاً از استعاره‌های جنسی استفاده می‌کنند. از خصایص جالب این خداشناسی سرّی این است که بر مبنای آن بشر خلق نشده بلکه خود به گونه‌ای موجودی خدایی است. «اوینز» این اسطوره را چنین تشریح می‌نماید:

کابالا تصویر پیچیده خدا را به گونه‌ی دیگری نیز نشان می‌دهد: موجود یگانه‌ای شبیه انسان. به گفته‌ی یک کابالیست خداوند

اولین انسان ازلی و نمونه‌ی اولیه‌ی آن بود. انسان خصوصیات

درونی، ابدی و الهی و ساختاری مشترک با خدا دارد.

یک رمز شکاف کابالیست این برابری آدم با خدا را تأیید می‌کند و می‌گوید:

در زبان عبری ارزش عددی اسامی آدم و یهوه به صورت

یکسان ۴۵ است. بنابراین بر اساس تفسیر کابالا یهوه مساوی

است با آدم؛ یعنی آدم خدا بود. به این ترتیب اعلام می‌شود که

همه‌ی انسان‌ها در بالاترین درجه‌ی درک مانند خدا بوده‌اند.

چنین خداشناسی، گونه‌ای از اسطوره‌های الحادی را در بر دارد و

اساس انحطاط یهود است. کابالیست‌های یهودی مرزهای عقل سلیم را

چنان نقض کرده‌اند که حتی می‌کوشند بشر را خدا بخوانند. به علاوه بر

اساس این الهیات، بشریت نه تنها خدایی است بلکه فقط و فقط یهودیان

را شامل می‌شود و دیگر اقوام انسان به شمار نمی‌روند. در نتیجه‌ی این

اندیشه‌ی فاسد در یهودیت که اساساً بر مبنای اطاعت و فرمانبرداری از

خدا بنا شده بود، گسترش یافت و هدفش اقناع خودبینی و غرور یهودی

بود. کابالا علی‌رغم این طبیعت خود که با تورات متناقض بود، در

یهودیت راه یافت و شروع به فاسد کردن آن نمود.

یک نکته‌ی جالب توجه دیگر درباره‌ی تعالیم منحرف کابالا، شباهت

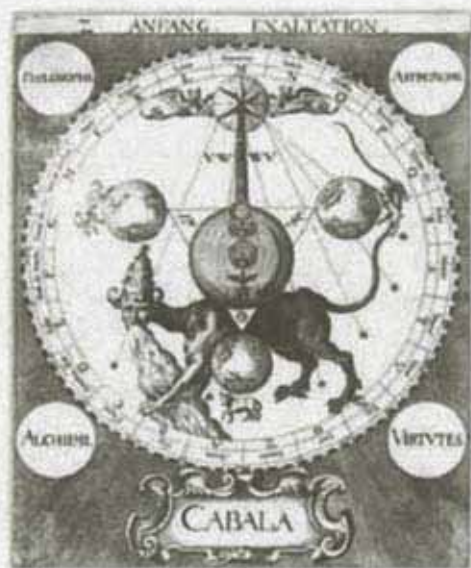
آن به انگاره‌های کفرآمیز مصر باستان است. چنانکه در صفحات قبل بحث

نمودیم، مصریان باستان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته. به عبارت

دیگر این اندیشه را که ماده از هیچ به وجود آمده مردود می‌دانستند. کابالا

نیز از همین عقیده درباره‌ی انسان دفاع می‌کند و مدعی است انسان‌ها خلق

نشده‌اند و عهده‌دار تنظیم و اداره‌ی وجود خود می‌باشند. به عبارت امروزی، مصریان باستان ماده‌گرا بودند، کابالا را می‌توان «اومانیسم سکولار» نامید. جالب توجه است که این دو مفهوم: «ماده‌گرایی و اومانیسم سکولار»، از ایدئولوژی‌هایی می‌باشند که دو قرن است بر جهان حکمرانی می‌کنند. باید پرسید چه نیروهایی وجود دارند که مفاهیم مصر باستان و کابالا را از میان تاریخ کهن به زمان حاضر منتقل کرده‌اند؟ تصویر شماره‌ی ۱۲ تصویرگر اسطوره‌ها و مفاهیم این طرز تفکر است.



تصویر شماره ۱۲

از شوالیه‌های مصر تا ماسون‌ها

با اشاره به شوالیه‌های معبد دانستیم که این نظام عجیب صلیبیان تحت تأثیر یک نهاد سرّی در اورشلیم قرار داشت که در نتیجه‌ی آن مسیحیت را رها نمود و به اجرای آداب جادوگری پرداخت. گفتیم که بسیاری از محققان به این نتیجه رسیده‌اند که این سرّ به کابالا مربوط می‌شود. به عنوان مثال «الیفس لیوای» نویسنده‌ی فرانسوی کتاب «تاریخ جادوگری»، شواهدی تفصیلی در این کتاب ارائه می‌دهد و اثبات می‌کند که، شوالیه‌های معبد اولین گام را در پذیرش تعالیم کابالا برداشتند؛ به عبارت دیگر آنها این تعالیم را به صورت مخفیانه آموختند.^{۱۴} بنابراین اصول ریشه‌دار مصر باستان به کمک کابالا به شوالیه‌های معبد منتقل شد.

«امبرتو ایکو» رمان‌نویس معروف ایتالیایی این حقایق را در چهارچوب یکی از رمان‌های خود نمودار می‌سازد. او در داستان خود از زبان شخصیت اصلی چنین بیان می‌کند که شوالیه‌های معبد تحت تأثیر کابالا قرار داشتند و کابالیست‌ها صاحب رمزی بودند که در فراغته‌ی مصر باستان قابل ردیابی است. به نوشته‌ی «ایکو»، بعضی از یهودیان سر بسته رموز خاص را آموختند و سپس آنها را در پنج کتاب عهد عتیق (اسناد پنج‌گانه) جای دادند. اما تنها کابالیست‌ها این رمز را که پنهانی انتقال یافته درک می‌کنند. کتاب «ژهر» که کتاب اصلی کابالا می‌باشد با اسرار این پنج کتاب ارتباط دارد. ایکو بعد از بیان اینکه کابالیست‌ها قادرند راز مصر باستان را در اندازه‌گیری‌های هندسی معبد سلیمان (تصویر شماره‌ی ۱۳ مدلی را از معبد سلیمان نشان می‌دهد) نیز بخوانند، می‌نویسند شوالیه‌های معبد آن را از خاخام‌های کابالیست اورشلیم آموختند:



تصویر شماره ۱۳

فقط گروه اندکی از خاخام‌ها که در فلسطین باقی ماندند از سر آگاه بودند... و بعدها شوالیه‌های معبد آن را از آنان آموختند.^{۱۵}

شوالیه‌های معبد با پذیرش مفاهیم کابالا طبیعتاً با بنیاد مسیحی حاکم بر اروپا سر ناسازگاری یافتند. این ناسازگاری با نیروی مهم دیگری مشترک بود؛ «یهودیان».

بعد از بازداشت شوالیه‌های معبد به دستور مشترک پادشاه فرانسه و پاپ در سال ۱۳۰۷ م.، نظام آنان، ساختاری زیرزمینی به خود گرفت اما تأثیرش به صورت افراطی‌تر، همچنان ادامه یافت.

چنانچه قبلاً گفتیم شمار قابل توجهی از این افراد گریختند و به پادشاه اسکاتلند - تنها پادشاهی که مرجعیت پاپ را قبول نداشت - پناه

بردند. آنها در اسکاتلند به «لژ وال بیلدرز» نفوذ کردند و در اندک زمانی بر آن تسلط یافتند. لژ سنن نظام معبد را به خود گرفت و به این ترتیب بذر فراماسونری در اسکاتلند کاشته شد. هنوز هم تا به امروز «لژ کهن اسکاتلند» شاخه‌ی اصلی فراماسونری به شمار می‌رود.

رد پای شوالیه‌های معبد و بعضی از یهودیان مرتبط با آنها در مراحل گوناگون تاریخ اروپا قابل ردیابی است. در اینجا بدون پرداختن به جزئیات، تنها سرفصل‌ها را بررسی می‌کنیم. این موارد در کتاب «نظم نوین ماسونی» بررسی شده‌اند.

- یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های شوالیه‌های معبد در منطقه‌ی «پراوینس فرانسه» قرار داشت. طی بازداشت‌ها، بسیاری در آنجا مخفی شدند. از خصوصیات مهم دیگر این منطقه این است که مرموزترین مرکز کابالیسم اروپا می‌باشد. پراوینس جایی بود که سنت شفاهی کابالا به کتاب تبدیل شد و ثبت گردید.

- به عقیده‌ی بعضی از مورخان شورش روستایی انگلستان در سال ۱۳۸۱ م. به کمک یک سازمان مخفی شعله‌ور شد. محققانی که تاریخ فراماسونری را مطالعه می‌کنند همگی بر این باورند که این سازمان مخفی نظام معبد بوده است. جنبش ذکر شده بزرگ‌تر از یک قیام داخلی و حمله‌ای سازمان یافته علیه کلیسای کاتولیک بود.

- نیم قرن پس از این شورش، یک کشیش در بوهمیا (جنوب اطریش) به نام «جان هاس» (John Huss) شورشی را در مخالفت با کلیسای کاتولیک آغاز کرد. در پس پرده‌ی این شورش نیز شوالیه‌های معبد قرار داشتند. «اوینگدور بن آیزاک کارا» (Avigdor Ben Isaac Kara)، از مهم‌ترین

نام‌هایی بود که «هاس» در توسعه دکترین خویش تحت تأثیر آن قرار داشت. «کارا»، خاخام انجمن یهودی شهر پراگ و یک کابالیست بود. نمونه‌هایی از این قبیل، حکایت از اتحاد میان شوالیه‌های معبد و کابالیست‌ها جهت تغییر نظام اجتماعی اروپا می‌کند. این تغییر موجب دگرگونی فرهنگ مسیحی پایه‌ای اروپا و جایگزینی آن با فرهنگی مبتنی بر مفاهیم الحادی مانند کابالا گردید. و بعد از دگرگونی فرهنگی دگرگونی سیاسی به میان آمد؛ مثلاً انقلاب فرانسه و ایتالیا و...

در فصول آینده نگاهی به نقاط تحول مهم تاریخ اروپا می‌اندازیم. در همه‌ی مراحل با حقیقتی روبرو می‌شویم که از وجود نیرویی حکایت می‌کند که هدفش منحرف ساختن اروپا از میراث مسیحی خود و جایگزینی آن با ایدئولوژی سکولار است و با این برنامه نیتی جز نابودی نهادهای مذهبی آن را ندارد. این نیرو تلاش کرد اروپا را به قبول تعالیمی که به کمک کابالا از مصر باستان دست به دست گشته‌اند وادار کند. همانطور که قبلاً اشاره کردیم اساس این تعالیم را دو گرایش مهم تشکیل می‌دهند: «اومانیسم و ماده‌انگاری».

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره‌ی اعراف (۷)، آیات ۱۳۸ - ۱۳۹.
۲. سوره‌ی طه (۲۰)، آیات ۸۶ - ۸۸.
- 3- Richard Rives, *Too Long in the Sun*, Partakers Pub., 1996, pp. 130-31.
۴. سوره‌ی بقره (۲)، آیه‌ی ۵۵.
- 5- Murat Ozgen Ayfer, *Masonluk Nedir ve Nasildir? (What is Freemasonry?)*, Istanbul, 1992, pp. 298-299.
- 6- Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*.

۷. سوره ی بقره (۲)، آیه ۱۰۲.
۸. نجمیا، باب نهم، آیات ۲ - ۴.
۹. نجمیا، باب نهم، آیات ۲۶ - ۲۹.
۱۰. نجمیا، باب نهم، آیات ۳۱ - ۳۵.
۱۱. سوره ی ق (۵۰)، آیه ۳۸.
- 12- Nesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movements p. 299.
۱۳. سوره ی مائده (۵)، آیه ۴۴.
- 14- Eliphas Levi, Histoere de la Magie, p. 273; Nesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movments.
- 15- Umberto Eco, Foucault,s Penbulum, Translated from the Italian by William Weaver, p. 450.

بازخوانی اومانيسم

بيشتر افراد نظر مثبتی نسبت به «اومانيسم» يا «بشرانگاری» دارند. اين انگاره مفاهيمی چون نوع دوستی، صلح و برادری را به ذهن بسياری متبادر می سازد. اما معنای فلسفی اومانيسم فراتر از اين است.

اومانيسم طرز تفکری است که مفاهيم بشری را در مرکز توجه و تنها هدف خود قرار می دهد. به عبارت ديگر بشر را به ويگردانی از خالق خویش و اهميت دادن به خود وجودی و هویتی فرا می خواند. واژه اومانيسم را در يک فرهنگ لغت ساده چنين می يابيد:

نظام فکری مبتنی بر ارزش ها، خصايص و اخلاقیاتی که پنداشته می شود فارق از هر گونه قدرت ماوراء الطبیعی، درون انسان وجود داشته باشند.^۱

روشن ترین تعريف را از اومانيسم حاميان آن ارائه داده اند. «کریس لامنت» از سخن پردازان برجسته ی اومانيسم می باشد. وی در کتاب «فلسفه ی اومانيسم» می نويسد:

[به طور خلاصه] اومانيسم معتقد است که طبيعت سراسر از حقيقت ساخته شده، ماده و انرژی اساس جهان را تشکیل می

دهد و ماوراء الطبیعه وجود ندارد. غیرواقعی بودن ماوراء الطبیعه به این معناست که اولاً در سطح بشری، انسان‌ها دارای روح غیرمادی و جاودان نیستند، و ثانیاً در سطح جهانی، عالم صاحب خدای غیرمادی و فناپذیر نیست.^۲

چنانچه مشاهده می‌کنیم اومانیسیم با الحاد برابر است و اومانیسیت‌ها خود این حقیقت را پذیرفته‌اند. در قرن گذشته، دو اعلامیه توسط این گروه منتشر شد. اولین آن در سال ۱۹۳۳ م. که به امضای مهم‌ترین شخصیت‌های آن دوره رسید و دومی چهل سال بعد در ۱۹۷۳ م. که علاوه بر تأیید اولین بیانیه به پیشرفت‌های صورت گرفته در این مدت زمان اشاره داشت. هزاران نفر از متفکران، دانشمندان، نویسندگان و اعضای رسانه‌ها بیانیه دوم را امضا نمودند. این بیانیه مورد حمایت «انجمن اومانیسیم آمریکا» که بسیار فعال است، قرار دارد.

با بررسی بیانیه‌ها به نکاتی اساسی برمی‌خوریم؛ از جمله عقاید الحادی مبنی بر اینکه جهان و انسان خلق نشده‌اند بلکه مستقلاً به وجود آمده‌اند؛

انسان‌ها نسبت به هیچ قدرتی غیر از خود مسئولیتی ندارند؛ عقیده به خداوند موجب عدم پیشرفت افراد و جوامع شده است. به عنوان نمونه به شش ماده‌ی اول اولین بیانیه توجه کنید:

اول: اومانیسیت‌های مذهبی، جهان را وجودی خود به خود می‌پندارند و به آفرینش ایمان ندارند.

دوم: اومانیسیم معتقد است انسان جزئی از طبیعت است و در

نتیجه‌ی فرایندی ممتد پدیدار شده است.

سوم: اومانیست‌ها با عقیده به یکپارچگی حیات، دوگانگی ذهن و روح را رد می‌کنند.

چهارم: اومانیسم معتقد است تمدن و فرهنگ مذهب‌ی بشر که به طور واضح در علوم انسان‌شناسانه‌ی تاریخ ترسیم گردیده‌اند محصول تدریجی کنش و واکنش‌های انسان با محیط طبیعی و میراث اجتماعی او بوده‌اند. فردی که در محیط فرهنگی خاصی متولد می‌شود تا حدود بسیاری از آن الگو می‌پذیرد.

پنجم: اومانیسم ادعا می‌کند آنچه توسط دانشمندان نوین به عنوان ماهیت جهان ترسیم شده هرگونه ضمانت ماوراء الطبیعی بودن ارزش‌های انسانی را غیرقابل قبول می‌کند....

ششم: ما مجاب شده‌ایم که جهان، دوره‌ی توحید، خداپرستی، مدرنیسم و انواع اندیشه‌های جدید را پشت سرگذاشته و می‌گذارد.^۳ در موارد بالا تجلی فلسفه‌ی مشترکی که خود را با نام‌هایی چون «ماتریالیسم»، «داروینیسم» و «الحاد» آشکار می‌سازد، مشهود است. در ماده‌ی اول اصول مادی‌گرا بحث از وجود ابدی جهان است. ماده‌ی دوم، طبق نظریه‌ی تکامل، مخلوق نبودن بشر را بیان می‌کند. ماده‌ی سوم با انکار وجود روح مدعی است انسان‌ها فقط از ماده ساخته شده‌اند. ماده‌ی چهارم به تکامل فرهنگی اشاره دارد و منکر طبیعت الهی انسان است (طبیعت خاصی که از طریق آفرینش به او عطا شده است). ماده‌ی پنجم قدرت و حاکمیت خداوند بر عالم و انسان را انکار می‌کند و ماده‌ی

ششم ادعا می‌کند زمان آن فرا رسیده که توحید را کنار بگذاریم. این ادعاها عقاید متداول کسانی است که با مذهب حقیقی سر ناسازگاری دارند. دلیل این سخن این است که «اومانیسزم» پایه‌ی اصلی تمایلات ضد‌مذهب است. زیرا اومانیسزم تجلی این تفکر است که: *انسان گمان می‌کند بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می‌شود.* این طرز تفکر در طول تاریخ اساس انکار خداوند بوده است. خداوند در آیات قرآن می‌فرماید:

آیا انسان گمان می‌کند که [خلقت و مرگ او تصادفی و بدون هدف بوده و] بدون آزمون و مکافات به خود واگذارده می‌شود؟ آیا او از نطفه‌ای که [در رحم مادر] ریخته شده به وجود نیامده؟ سپس نطفه به صورت خون بسته درآمد و آنگاه خداوند به او شکل و تناسب اندام بخشید و از او، زوج مذکر و مؤنث خلق فرمود: آیا چنین آفریدگاری قادر نیست که مردگان را زندگی دوباره بخشد؟^۴

خداوند می‌فرماید انسان‌ها بدون بازخواست رها نمی‌شوند و بلافاصله یادآوری می‌کند که آنان مخلوقات او هستند. زیرا هنگامی که فرد مخلوق خداوند است، می‌فهمد که در مقابل او مسئولیت دارد و بدون حساب رها نمی‌شود.

این ادعا که انسان‌ها خلق نشده‌اند اصل اول فلسفه‌ی اومانستی است. دو ماده‌ی نخست بیانیه‌ی اول بیانگر این اصل می‌باشد. به علاوه، اومانست‌ها اظهار می‌دارند که علم این ادعاها را تأیید می‌کند. در حالی

که در اشتباهند. و از زمانی که اولین بیانیه‌ی اومانیسیت‌ها منتشر شد، اشتباه بودن دو فرضی که ایشان آن را به عنوان حقایق علمی مطرح کردند، «جاودانگی جهان و نظریه‌ی تکامل» به اثبات رسید.

۱. اندیشه‌ی فناپذیری جهان همان زمان به کمک کشفیات نجومی باطل گردید. کشفیاتی چون انبساط عالم و تشعشعات محیطی آن و همچنین محاسبه‌ی نسبت هیدروژن به هلیوم نشان دادند جهان آغازی داشته و حدود ۱۵ تا ۱۷ میلیارد سال پیش در نتیجه‌ی انفجاری بزرگ، از هیچ به وجود آمده است. حامیان فلسفه‌ی اومانیسیم و ماتریالیسم با وجود آنکه نسبت به قبول نظریه‌ی انفجار بزرگ بی‌تعمیل بودند، بالاخره مغلوب آن گشتند. در نهایت جوامع، نظریه‌ی انفجار بزرگ را که به معنی آغازمندی جهان است پذیرفتند. چنین شد که «آنتونی فلو»^۵ از متفکران منکر خدا مجبور به اعتراف گردید:

بنابراین اعتراف می‌کنم که اجماع معاصر کیهان‌شناسان موجب شرمساری منکران خدا می‌شود، چون به نظر می‌رسد کیهان‌شناسان به دلایل علمی دست یافته‌اند که پیش‌تر با اثبات فلسفی آن مخالفت می‌شد. یعنی جهان آغازی داشته است...^۶

۲. نظریه‌ی تکامل نیز که با اهمیت‌ترین توجیه علمی اولین بیانیه‌ی اومانیسیم به شمار می‌رود، طی دهه‌های بعد مجبور به عقب‌نشینی شد. امروز آشکار گردیده است که سناریوی نوشته شده درباره‌ی مبدأ آفرینش توسط تکامل‌گرایان ملحد (و بی‌شک اومانیسیتی) چون «ای. آی. آپرایین»^۷ و «جی. بی. اس. هالدین»^۸ در دهه ۱۹۳۰ م. فاقد اعتبار علمی است. بنابر این

نظریه‌ی، موجودات زنده به طور خود به خود از ماده‌ای که خود وجود نداشته به وجود آمده‌اند. این موضوع ناممکن است. چنانچه سنگواره‌ها نشان می‌دهند موجودات نه طیّ روندی از تغییرات کوچک، بلکه یکباره و با همان ویژگی‌های خاصّ خود به وجود آمده‌اند. دیرین‌شناسان تکامل‌گرا از دهه‌ی ۱۹۷۰ خود این حقیقت را پذیرفتند. زیست‌شناسی مدرن نشان داده است که موجودات برآیند تصادف و یا مولود قوانین طبیعی نیستند بلکه در هر ترکیب از موجودات زنده، نظام پیچیده‌ای وجود دارد که از هدفی هوشمند حکایت می‌کند و این گواه آفرینش است.

به علاوه تجربیات تاریخی این ادعا را که عقاید مذهبی عاملی ممانعت‌کننده در راه پیشرفت بشر بوده و او را به تهاجم و داشته‌اند، باطل می‌کند. اومانیست‌ها ادعا می‌کنند جدایی از عقاید مذهبی باعث شادی مردم و آسایش آنان می‌شود، اما خلاف این ثابت شده است. شش سال پس از انتشار بیانیه‌ی اول، جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست؛ فاجعه‌ای که به موجب ایدئولوژی فاشیستی ماده‌گرا بر جهان تحمیل شد.

ایدئولوژی اومانیستی کمونیسم، خشونت و بی‌رحمی بی‌مانند خود را ابتدا برای مردم شوروی، بعد چین، کامبوج، ویتنام، کوبا و کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای لاتین به ارمغان آورد. (تصویر شماره‌ی ۱۴) در مجموع ۱۲۰ میلیون نفر زیر سلطه‌ی رژیم‌ها و سازمان‌های کمونیستی جان خود را از دست دادند. مشهود است که نوع غربی اومانیسم (نظام سرمایه‌داری) نیز در به بار نشاندن صلح و خوشنودی برای جوامع خود آنها و دیگر مناطق جهان ناموفق بوده است.



تصویر شماره ۱۴

شکست استدلال‌های اومانيستی در رابطه با مذهب در زمینه‌ی روانشناسی نیز به اثبات رسیده است. افسانه‌ی «فرويد» که از اوایل قرن بیستم سنگ بنای عقاید انکار خداوند را ساخت به کمک حقایق تجربی، باطل اعلام شد. «پاتریک گلین» از دانشگاه جرج واشنگتن در کتاب خود با عنوان «خداوند: گواه، مصالحه ایمان و عقل در دنیای پُست سکولار» چنین می‌نویسد:

ربع آخر قرن بیستم با روانشناسی نامهربان بود. بخش عمده‌ای از آن را ظهور نظرات فرويد درباره‌ی مذهب (به سبیل موضوعات دیگر اشاره نمی‌کنم) تشکیل می‌داد که کاملاً غلط است. جالب است که برخلاف ادعاهای فرويد و مریدانش مبنی بر اینکه مذهب ناشی از اختلالات روانی یا موجب اختلالات روانی است، چنین ثابت شده که عقاید مذهبی از مهم‌ترین عوامل سلامت ذهن و خشنودی آن است. مطالعات پیاپی، ارتباط استوار میان عقاید مذهبی و ممارست در آنها را با رفتارهای درست در برابر مسائلی چون خودکشی، استفاده از

الکل و مواد مخدر، طلاق و افسردگی نشان داده است.^۹

به طور خلاصه باید گفت توجیه علمی تصوّر شده برای اومانیزم و وعده‌های آن باطل اعلام شده است. با این حال هواداران این نظام فکری فلسفه‌ی خود را رها نکرده‌اند و هر چه بیشتر در تلاشند به کمک تبلیغات انبوه آن را گسترش دهند. مخصوصاً در دوران بعد از جنگ [جهانی] تبلیغات اومانیزستی شدیدی در زمینه‌ی علوم، فلسفه، موسیقی، ادبیات، هنر و سینما صورت پذیرفت. شعر «تصوّر کن» از «جان لسن»، تکخوان مشهورترین گروه موسیقی به نام «بیتلز»، نمونه‌ای از این دست است:

تصوّر کن بهشتی نباشد

اگر سعی کنی آسان است

زیر پایمان جهنمی نباشد

و بالای سرمان فقط آسمان باشد

تصوّر کن همه فقط برای امروز زندگی کنند

تصوّر کن هیچ کشوری نباشد

سخت نیست!

چیزی برای کشتن یا کشته شدن وجود نداشته باشد

مذهبی هم نباشد...

ممکن است بگویی خیالبافم

اما من تنها نیستم

امیدوارم روزی تو هم به ما بپیوندی

اینطور جهان دنیای واحد می‌شود.

در نظرخواهی‌های متعدد صورت گرفته در سال ۱۹۹۹ م، این آهنگ به عنوان «آهنگ قرن» شناخته شد. این نمونه، از حربه‌ی عاطفی اومانیسزم که عاری از هرگونه اساس علمی و عقلی است حکایت می‌کند و تحمیل آن بر توده‌ی مردم را نشان می‌دهد. اومانیسزم در مخالفت با مذهب و حقایق آن قادر به ارائه‌ی استدلال‌های عقلی نیست، اما تلاش می‌کند از چنین روش‌هایی بهره ببرد. با به اثبات رسیدن پوچی وعده‌های اعلامیه‌ی اول، چهل سال سپری شد تا اومانیسست‌ها پیش‌نویس دومین اعلامیه را ارائه کردند. اول تلاش شده بود برای شکست وعده‌ها دلیل آورده شود. این دلایل با وجود ضعیف بودن، نشان‌دهنده‌ی پیوستگی دائم آنان با فلسفه‌ی کفرآمیزشان بود. مهم‌ترین مشخصه‌ی اعلامیه‌ی پافشاری آن بر حفظ بخش‌های ضد مذهب اعلامیه‌ی اول بود. چنانچه می‌گوید:

اومانیسست‌ها هنوز همانند سال ۱۹۳۳ م. معتقدند، توحید سستی، مخصوصاً ایمان به اینکه خدا دعا را می‌شنود، زنده است، مراقب انسان‌هاست، دعاهايشان را درک می‌کند و برايشان کاری انجام می‌دهد، هنوز به اثبات نرسیده و منسوخ شده است. ما معتقدیم مذاهب متعصب سستی و خودکامه که وحی، خدا، تشریفات مذهبی و پدین را مافوق نیازها و تجربیات انسانی می‌پندارند موجب بدبختی نوع بشر گشته‌اند. ما به عنوان کسانی که به توحید ایمان نداریم به انسان و طبیعت - نه به خدا - توجه می‌کنیم.^{۱۱}

این تعریف بسیار سطحی است. انسان برای درک مذهب، اول به

هوش و فهم نیازمند است تا مفاهیم عمیق را دریابد. او باید با خلوص نیت به این امر تمایل داشته باشد و از تعصب دوری گزیند. اومانیسم چیزی نیست جز تلاش کسانی که از ابتدا ملحد آتشی مزاج و ضد مذهب بوده و تعصب خود را مستدل و مدلل جلوه می‌دهند. تلاش‌های اومانیستی برای بی‌اساس خواندن و منسوخ تلقی کردن ایمان به خداوند و مذاهب توحیدی عمل تازه‌ای نیست. این کار تقلیدی از اعمال هزاران ساله‌ی کسانی است که خداوند را انکار می‌کنند. خداوند در قرآن مجید مباحث مطرح شده توسط کافران را اینگونه شرح می‌دهد:

خدای شما آن خالق یگانه و یکتاست و آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند دل‌هاشان منکر توحید است و آنها مردمانی عصیانگر و متکبرند. به طور قطع خداوند به آنچه که مشرکان آشکار می‌کنند و آنچه که پنهان می‌دارند دانایی کامل دارد و بدون تردید خداوند متکبران عصیانگر را دوست نمی‌دارد. و چون از آنان پرسیده شود: «پروردگارتان چه چیز بر شما نازل کرد؟» پاسخ می‌دهند:

«همان افسانه‌ها و داستان‌های قدیمی و تکراری!»^{۱۱}

این آیه دلیل حقیقی انکار مذهب را تکبر نهفته در قلب‌های کافران می‌داند. اومانیسم برخلاف آنچه حامیان آن مدعی‌اند، طرز فکر جدیدی نیست، بلکه یک جهانی‌بینی قدیمی و متروک به شمار می‌رود که در میان همه‌ی کسانی که از روی غرور خداوند را انکار می‌کنند مشترک می‌باشد. با نگاهی به پیشرفت اومانیسم در تاریخ اروپا به دلایل متقنی در تأیید

این ادعا دست می‌یابیم.

ریشه‌یابی اومانیسیم در کابالا

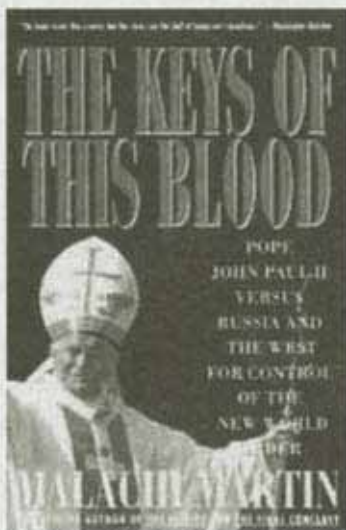
دیدیم که «کابالا» اصولی متعلق به مصر باستان است که پس از مدتی به یهودیت - دین بنی اسرائیل - وارد شد و آن را آلوده ساخت. همچنین دیدیم که بنیان آن ریشه در دیدگاهی فاسد دارد که انسان را غیر مخلوق و ابدی می‌پندارد.

«اومانیسیم» با این منشأ در اروپا گسترش یافت. مسیحیت بر ایمان به وجود خداوند و اینکه بشر، بندگان وابسته به او و مخلوق او هستند بنا نهاده شده بود. اما با گسترش عقاید شوالیه‌های معبد در اروپا، توجه بسیاری از فلاسفه به کابالا جلب شد. بنابراین در قرن پانزدهم جریانی از اومانیسیم آغاز گردید و بر انگاره‌های اروپا نشان ماندگاری از خود برجای گذارد.

در منابع متعدد به ارتباط میان اومانیسیم و کابالا تأکید شده است. یکی

از این منابع کتابی با عنوان «راهنمای این نژاد» اثر نویسنده‌ی معروف «ملاکای مارتین» است (تصویر شماره‌ی ۱۵). مارتین استاد تاریخ مؤسسه مطالعات کتاب مقدس و وابسته به «جامعه‌ی اسقفی واتیکان» است. او می‌گوید تأثیر و نفوذ کابالا در میان اومانیسیت‌ها مشهود است:

در جوّ غیرعادی و ابهام
آلود اوایل رنسانس در



تصویر شماره ۱۵

ایتالیا، شبکه‌ای از انجمن‌های اومانیستی برای فرار از کنترل سراسری نظام حاکم به وجود آمد. این انجمن‌ها که چنین اهدافی را دنبال می‌کردند، مجبور بودند در خفا فعالیت کنند و حداقل در شروع کار این امر ضروری بود. اما گروه‌های اومانیستی جدای از پنهان‌کاری دو مشخصه‌ی دیگر نیز داشتند. اول اینکه با تفاسیر موجود از کتاب مقدس که مورد حمایت کلیسا و اولیای امور قرار داشت، سر ناسازگاری داشتند و با زیر ساخت‌های فلسفی و خداشناسی کلیسا که برای مردم و امور سیاسی در نظر گرفته شده بود، مخالف بودند...

تعجب برانگیز نبود که انجمن‌های مذکور با چنین عنادی در رابطه با پیام اصلی کتاب مقدس و وحی خداوند، مفاهیم خاص خود را دنبال کنند. ایشان آنچه را که دانش کاملاً محرمانه و عرفان می‌نامیدند تا حدی از نژادهای فرقه‌ای و رمزی‌گرای آفریقای شمالی، مصر و تا اندازه‌ای از کابالای سنتی یهود به دست آوردند. اومانیست‌های ایتالیایی اندیشه‌ی کابالا را تصفیه کردند. آنها مفاهیم رازهای روحانی و عرفان را احیا نمودند و آن را به سطحی کاملاً دنیایی آوردند. عرفان خاصی که آنان جست‌وجو می‌کردند، دانش محرمانه‌ای بود برای چیرگی بر نیروهای مخفی طبیعت جهت رسیدن به اهداف اجتماعی و

به طور خلاصه انجمن‌های اومانیست آن دوره در پی جایگزینی فرهنگ کاتولیک اروپا با فرهنگ جدیدی که در کابالا ریشه داشت بودند و بدین منظور ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی را هدف‌گیری نمودند. جالب است که اصول و مفاهیم مصر باستان نیز علاوه بر کابالا از جمله منابع این فرهنگ جدید به شمار می‌رفت. «پروفسور مارتین» می‌نویسد:

بنیان انجمن‌های جدید اومانیستی هواخواه نیروی بزرگ - معمار بزرگ کائنات - که آن را با عنوان یهود مقدس بیان می‌کردند، بودند... [اومانیست‌ها] نشان‌های دیگر - هرم و چشم - را اساساً از منابع مصری اقتباس کردند.^{۱۴}

جالب توجه است که آنها مفهوم «معمار بزرگ کائنات» را به کار می‌برند؛ واژه‌ای که امروزه ماسون‌ها هنوز از آن استفاده می‌کنند. این موضوع نشان می‌دهد باید ارتباطی میان «اومانیسیم» و «فراماسونری» وجود داشته باشد. پروفسور مارتین می‌نویسد:

در ضمن در مناطق شمالی اتحاد مهمی با اومانیست‌ها به وقوع پیوست که هیچ کس تصوّرش را نمی‌کرد. در دهه‌ی ۱۳۰۰ م، زمانی که انجمن‌های اومانیستی - کابالایی سمت و سو می‌یافتند، در کشورهایی چون انگلستان، اسکاتلند و فرانسه اتحادیه‌های قرون وسطایی به جا مانده از قبل وجود داشت. هیچ کس در دهه‌ی ۱۳۰۰ م. پیش‌بینی نمی‌کرد که میان افکار دسته‌ی فراماسون‌ها و اومانیست‌های ایتالیا اتحادی صورت پذیرد... فراماسونری نوین از تابعیت مسیحیت رم خارج شد و بار دیگر

با توجه به اوضاع، تمایل به پنهان‌کاری ضروری به نظر می‌رسید. اما دو گروه علاوه بر فعالیت محرمانه، اشتراکات بیشتری با هم داشتند. از نوشته‌ها و سوابق اندیشه‌ی فراماسونری بر می‌آید که عقیده به معمار بزرگ کائنات، به عقیده‌ی اصلی و مذهبی آنان مبدل شده بود. اکنون بر اثر تأثیرات اومانیسم ایتالیا این اصطلاح برای ما آشنا است... معمار بزرگ کائنات محصول ذهن روشن‌فکر است که در عالم مادی نفوذ گسترده دارد و ضرورتاً جزئی از آن به شمار می‌رود.

هیچ مدرکی وجود نداشت تا با آن بتوان میان مسیحیت و چنین عقایدی ارتباط برقرار کرد. چون این نوع افکار در آیین مسیحیت گناه بود و جهنم، جزا و بهشت، پاداش پنداشته می‌شد.^{۱۵}

به طور خلاصه باید گفت در قرن چهاردهم در اروپا سازمانی «ماسونی و اومانیستی» متولد شد که ریشه در کابالا داشت و تلقی آن نسبت به خداوند همانند مفاهیم دینی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نبود. آنها به جای خالق و فرمانروای کل عالم و تنها صاحب و خدای بشر، به «معمار بزرگ کائنات» اعتقاد داشتند و وی را «جزئی از دنیای مادی» به حساب می‌آوردند. به عبارت دیگر، این سازمان مخفی که در قرن چهاردهم در اروپا ظاهر شد خدا را انکار کرد، اما تحت عنوان معمار بزرگ کائنات، دنیای مادی را هم‌تراز با خداوند به شمار آورد.

برای یافتن تعریف روشن‌تری از این طرز تفکر می‌توانیم به قرن بیستم بیایم و به ادبیات ماسونی نگاهی بیندازیم. به عنوان نمونه یکی از

ماسون‌های ارشد ترکیه به نام «سلامی ایشینداغ» کتابی دارد با عنوان الهاماتی از فراماسونری. این کتاب برای آموزش ماسون‌های جوان نوشته شده است. او در ارتباط با عقیده‌ی ماسون‌ها به «معمار بزرگ کائنات» می‌گوید:

فراماسونری بی‌خدا نیست، اما مفهومی که به عنوان خدا پذیرفته با آنچه در مذاهب وجود دارد متفاوت است. خدای فراماسونری یک کمال اعلی است که در اوج تکامل است. ما با نگوئش وجود درونی خود، هوشمندی و تقوا می‌توانیم از فاصله‌ی میان خود و او بکاهیم. این خدا از خصایص خوب و بد انسان‌ها برخوردار نیست، به آن شخصیت داده نمی‌شود و راهنمای طبیعت یا انسان به حساب نمی‌آید. آن، معمار کائنات بزرگ و یگانگی و تناسب خود است. آن کثیت هم‌هی مخلوقات جهان است؛ یعنی قدرت کلی و انرژی که همه چیز را در بر می‌گیرد. با این حال نمی‌توان پذیرفت که نقطه‌ی شروع بوده باشد... این موضوع یک معمای بزرگ است.^{۱۷}

با نظر به همان کتاب روشن می‌شود که زمانی که فراماسون‌ها از معمار بزرگ کائنات سخن می‌گویند مقصودشان طبیعت است. آنها طبیعت را می‌پرستند:

جز طبیعت هیچ قدرت دیگری عامل افکار و فعالیت‌های ما نیست... اصول و عقاید فراماسونری حقایق علمی هستند که بر پایه‌های علمی استوارند و قدرت طبیعت جزئی از آن است. بنابراین، حقیقت کامل خود تکامل و انرژی است که طبیعت را

فرا می‌گیرد.^{۱۷}

مجله‌ی «معمار ستان» به بیان همین فلسفه می‌پردازد:

معمار بزرگ کائنات، تمایلی به ابدیت و دخول به ابدیت و جاودانگی است و برای ما یک راه است و ما را مستلزم جست‌وجوی کمال مطلق در ابدیت می‌کند. آن میان زمان حاضر و هوشیاری فاصله ایجاد می‌کند.^{۱۸}

ماسون‌ها خداپرست نیستند بلکه به مفاهیمی چون طبیعت، تکامل و بشریت ایمان دارند و به کمک فلسفه‌ی خود آن را خدا ساخته‌اند. با نگاهی اجمالی به ادبیات ماسونی در می‌یابیم که این سازمان چیزی جز اومانیسیم سازمان یافته نیست. همین‌طور پی می‌بریم که هدف آن ایجاد نظامی سکولار و اومانیت در سراسر جهان است. این اندیشه‌ها در میان اومانیت‌های قرن چهاردهم اروپا شکل گرفت و ماسون‌های امروز هنوز همین اهداف را دنبال می‌کنند.

پرستش انسان

نشریات داخلی ماسون‌ها به تفصیل به تشریح فلسفه‌ی سازمان و دشمنی‌شان با یکتاپرستی می‌پردازند. در این نشریات توضیحات، تفاسیر، نقل قول‌ها و حکایات بی‌شماری درباره‌ی این موضوع وجود دارد.

از مشهورترین اومانیت‌های قرن چهاردهم فردی بود با نام «یکودلا میراندولا»^{۱۹} (تصویر شماره‌ی ۱۶). «پاپ اینوسنت» هشتم در سال ۱۴۸۹ م. کتاب او را به دلیل داشتن عقاید بدعت‌آمیز محکوم کرد. میراندولا



تصویر شماره ۱۶

نوشت، در دنیا چیزی بالاتر از شکوه انسان وجود ندارد. کلیسا این عقیده را بدعت آمیز و به معنای پرستش انسان یافت. حقیقت نیز چنین بود.

امروزه ماسون‌ها عقیده‌ی بدعت آمیز «میراندولاه» را هر چه آزادانه‌تر اعلام می‌کنند. به عنوان نمونه در یک کتابچه‌ی ماسونی آمده است:

جوامع اولیه ضعیف بودند و به دلیل این ضعف، قدرت‌ها و پدیده‌های اطراف خود را خدا قلمداد می‌کردند، اما فراماسونری تنها انسان را خدا می‌داند.^{۲۰}

بر مبنای عقاید غلط فراماسونری، انسان‌ها خدایان‌اند، ولی تنها «استاد اعظم» در مقام «خدایی کامل» است. راه رسیدن به این مقام انکار خداوند و ردّ بندگی اوست. نویسنده‌ای به نام «جی.دی. باک» در کتاب خود با عنوان «فراماسونری رمزی» این موضوع را چنین بیان می‌کند:

فراماسونری تنها بشر را به عنوان خدا می‌پذیرد... بنابراین بشر تنها خدای ماست.^{۲۱}

به نوشته‌ی یک نشریه ترکی، اومانيسم فراتر از موعظه‌های خشک عقاید مذهبی، بلکه مذهبی واقعی است و اومانيسم ما که معنای حیات

در آن ریشه می‌یابد، امیالی را که جوانان از آنها آگاه نیستند، ارضا خواهد نمود.^{۲۲}

ماسون‌ها چگونه به این مذهب می‌پردازند؟ برای پاسخ باید نگاه بیشتری به پیام‌های آنان بیندازیم.

نظریه‌ی اخلاق اومانیستی

امروزه در بسیاری از کشورها ماسون‌ها در تلاشند تا خود را به جامعه معرفی نمایند و با استفاده از کنفرانس‌های مطبوعاتی، پایگاه‌های اینترنتی، تبلیغات روزنامه‌ای و بیانیه‌ها، خود را به عنوان سازمانی معرفی کنند که تنها در جهت مصلحت جامعه فعالیت می‌کند. حتی در برخی کشورها سازمان‌های خیریه‌ای وجود دارند که از حمایت ماسون‌ها برخوردارند.

مطمئناً نمی‌توان جلوی فعالیت‌هایی را که به مصلحت جامعه صورت می‌پذیرد، گرفت. ما نیز مخالفتی با آنها نداریم. اما در پس ادعای آنان پیام فریبنده‌ای نهفته است. ماسون‌ها مدعی اخلاق بدون مذهب هستند و ادعا می‌کنند که می‌توان بدون مذهب دنیایی اخلاقی ایجاد کرد. هدف آنان از فعالیت‌های خیریه نیز گسترش این پیام در جامعه است.

مختصراً خواهیم دید چرا این ادعا فریبنده است، اما قبل از آن بهتر است نظرات ماسون‌ها را در این باره بررسی کنیم. در پایگاه اینترنتی ماسون‌ها امکان «اخلاق بدون مذهب» چنین تشریح شده است:

انسان چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟... آدمی چگونه زندگی می‌کند؟ چگونه باید زندگی کند؟ مذاهب سعی می‌کنند

به کمک اصول اخلاقی که برقرار کرده‌اند به این سؤالات پاسخ دهند. با این حال اصول خود را با مفاهیم لاهوتی چون خدا، بهشت، جهنم و عبادت تشریح می‌کنند. مردم نیز باید اصول آنها را بدون وارد شدن به مسائل ماوراء الطبیعی که باید بدون درک به آنها ایمان آورند، دریابند. فراماسونری قرن‌هاست به اعلام این اصول از جمله آزادی، برابری، برادری، صلح، دموکراسی و غیره پرداخته است. این‌ها فرد را کاملاً از عقاید مذهبی آزاد می‌کنند در حالی که اصول زندگی را همچنان آموزش می‌دهند. مبنای آنها نه در مفاهیم لاهوتی، بلکه درون هر فرد بالغی که بر این کره‌ی خاکی زندگی می‌کند، وجود دارد.^{۳۳}

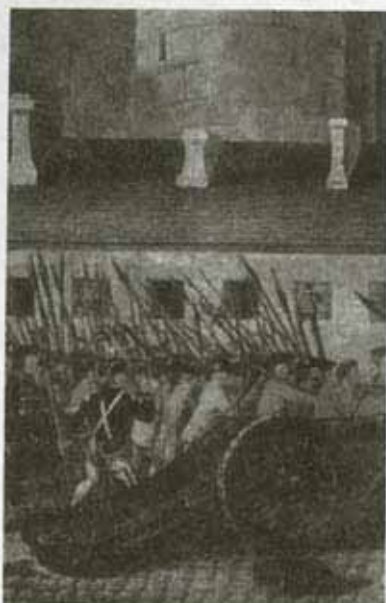
ماسون‌ها با این طرز تفکر با مؤمنان به خدا و اعمال نیکو برای کسب رضایت او کاملاً مخالفند. به نظر ایشان همه چیز باید محض خاطر بشریت صورت گیرد. این طرز تفکر را می‌توان در کتابی که از سوی لژهای ترکیه به چاپ رسیده به روشنی تشخیص داد:

اصول اخلاقی ماسونی بر اساس عشق به انسان بنا نهاده شده‌اند و خوب بودن را که از طریق امید به آینده، منفعت، پاداش و بهشتی را که در نتیجه‌ی ترس از یک انسان، مذهب یا نهاد سیاسی و یا نیروهای ناشناخته‌ی فوق‌العاده ممکن است به دست آید، به کلی مردود می‌دانند. این نظام اخلاقی خاص، خوب بودن را تأیید می‌کند که با عشق به خانواده، کشور، انسان‌ها و بشریت ارتباط داشته باشد. این جنبه از

پراهمیت‌ترین اهداف تکامل فراماسونی است. دوست داشتن انسان و خوب بودن بدون چشمداشت و رسیدن به این سطح، تکامل بزرگ است.^{۲۴}

ادعاهای بالا بسیار گمراه‌کننده هستند. بدون تأدیبات اخلاقی مذهب هیچ نوع حسن‌فدکاری برای جامعه به وجود نمی‌آید و در جایی که چنین چیزی به انجام برسد، همه چیز ظاهری است. کسانی که عاری از اصول اخلاقی مذهب می‌باشند، نسبت به خداوند احساس خشوع و احترام ندارند و در جایی که خشوع خداوند در میان نباشد انسان‌ها فقط به دنبال منافع خود می‌گردند. وقتی انسان‌ها احساس کنند منافع شخصی‌شان در خطر است نمی‌توانند به اظهار عشق حقیقی، وفاداری و شفقت پردازند و فقط نسبت به کسانی احساس عشق و احترام دارند که برایشان سودی به ارمغان آورد. دلیل آن نیز این است که طبق تصور غلطشان فقط یکبار در این جهان زندگی می‌کنند، پس باید به هر میزان که می‌توانند از آن بهره بگیرند. علاوه بر این بر مبنای این عقیده‌ی غلط هیچ نوع مجازاتی در مقابل نادرستی عمل زشتی که در جهان انجام می‌دهند وجود نخواهد داشت.

ادبیات ماسونی مملو از خطابه‌های اخلاقی است که سعی می‌کنند این حقیقت را مبهم جلوه دهند. اما در واقع چنین اخلاق بدون مذهبی چیزی نیست جز لغاظی‌های دروغین. تاریخ پر است از نمونه‌هایی که نشان می‌دهند اخلاق، بدون تأدیبات نفسی که مذهب به روح انسان عطا می‌کند و بدون قانون الهی محقق نمی‌شود. برجسته‌ترین نمونه از این دست انقلاب‌کیبر فرانسه در سال ۱۷۸۹ م. بود. ماسون‌های محرک انقلاب با شعارهایی که دم



تصویر شماره ۱۷

از آرمان‌های اخلاقی چون «آزادی، مساوات و برادری» می‌زدند، قیام کردند. با این حال ده‌ها هزار انسان بی‌گناه به گیوتین سپرده شدند و کشور غرق در خون شد. حتی رهبران انقلاب خود نتوانستند از چنین وحشی‌گری بگریزند و یکی پس از دیگری قربانی گیوتین شدند. (تصویر شماره ۱۷)

در قرن نوزدهم «سوسیالیسم» از تصورات امکان ایجاد اخلاق

بدون وجود مذهب متولد شد و نتایج فجیع‌تری به بار آورد. سوسیالیسم به طور فرضی طالب جامعه‌ای عادل و برابر بود که در آن استثمار وجود نداشته باشد و بدین منظور پیشنهاد داد مذهب را از بین ببرند. با این حال در قرن بیستم در کشورهایی چون شوروی، بلوک شرق، چین، هندوچین، کشورهای مختلف آفریقا و آمریکای مرکزی مردم را در معرض بیچارگی و مصیبت وحشتناکی قرار داد. نظام‌های کمونیستی افراد بی‌شماری را به قتل رساندند. رقم کلی به حدود ۱۲۰ میلیون نفر رسید. علاوه بر این برخلاف آنچه ادعا می‌شد عدالت و برابری هیچ‌گاه در هیچ کشور کمونیستی برقرار نشد. رهبران کمونیست حاکم شامل طبقه‌ای از برگزیدگان بودند. «میلوان دجیلاس»، متفکر اهل یوگوسلاوی در کتاب

خود با عنوان «طبقه جدید ۲۴» تشریح می‌کند که رهبران کمونیسم برخلاف ادعاهای سوسیالیسم دست به ایجاد «طبقه ممتاز» زدند.^{۲۵} امروز نیز با نگاه به فراماسونری که دائماً به بیان رسمی نظریات خود مبنی بر «خدمت به جامعه» و «فداکاری در راه بشریت» می‌پردازد، به پیشینه‌ی درستی دست نمی‌یابیم. فراماسونری در بسیاری از کشورها کانون ارتباطات جهت رسیدن به منابع مادی نامشروع بوده است.

در رسوایی لژ فراماسونی ایتالیا در دهه‌ی ۱۹۸۰ م، ارتباط نزدیک میان ماسون‌ها و مافیا افشا شد و آشکار گردید که مدیران لژ به فعالیت‌هایی چون قاچاق اسلحه، تجارت مواد مخدر و پولشویی مشغول بودند. در رسوایی بزرگ لژ شرقی فرانسه در سال ۱۹۹۲ م. و در «عملیات پاکی» در انگلستان، فعالیت‌های لژهای ماسونی در کسب منافع نامشروع افشا گردید.

این حوادث اجتناب‌ناپذیرند چون همان‌گونه که ذکر کردیم، اخلاق تنها در جامعه‌ای محقق می‌شود که تأدیب اخلاقی مذهبی وجود داشته باشد. بنیاد اخلاق از غرور و خودپسندی عاری است و کسانی به آن دست می‌یابند که به مسئولیت خود در برابر خداوند پی برده باشند. خداوند در سوره‌ی حشر، پس از صحبت از فداکاری مؤمنان می‌فرماید:

*مسلماً کسانی که از بخل و طمع نفس خود در امان بمانند به
رسنگاری واصل می‌شوند.*

این است اساس حقیقی اخلاق. در سوره‌ی فرقان ذات واقعی مؤمنان حقیقی چنین تشریح شده است:

بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که بدون تکبر و

خودنمایی در زمین راه می‌روند و در برخورد با جاهلان به گفتن سلام و خداحافظی قناعت می‌کنند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که شب را در محضر آفریدگارشان در حال سجده و نماز می‌گذارند. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که به استغاثه عرض می‌کنند: «خدایا به لطف و کرمات ما را از عذاب جهنم مصون بفرما که شکنجه‌ای سخت و طولانی و دائمی است. و بندگان مؤمن الرحمان کسانی هستند که انفاق و بخشش، نه اسراف می‌کنند و نه خست می‌ورزند بلکه میانه‌رو هستند... و برای آفریدگار خود شریکی قائل نمی‌شوند... و چون ذکر آیات و معجزات الهی به میان آید. بی‌تفاوت و بی‌اعتنا و کور و کور نسبت به آن حقایق الهی نمی‌مانند.^{۱۶}

وظیفه اصلی مؤمنان این است که با خضوع در برابر خداوند سر تسلیم فرود آورند؛ نه اینکه با مشاهده‌ی آیات او روی برگردانند، گویی نه می‌شنوند و نه می‌بینند. چنین وظیفه‌ای فرد را از خودخواهی نفس، هوس‌های دنیایی و جاه‌طلبی‌ها در امان می‌دارد. این نوع اخلاق تنها به این وسیله حاصل می‌شود. به همین سبب در جامعه‌ای که عشق و خشوع الهی و ایمان به خداوند وجود ندارد، اصول اخلاقی برپا نمی‌شوند و چون هیچ چیز به طور کامل تعیین نمی‌شود هر کس بر مبنای خواسته‌ی خود خوب و بد را تعیین می‌کند.

تأسیس دنیای اومانیستی

دانستیم که فلسفه‌ی اومانیستی که ماسون‌ها به آن مباحث می‌کنند، بر انکار ایمان به خداوند و پرستش انسان و ستایش او به جای خداوند بنا نهاده شده است. در اینجا سؤال مهمی مطرح می‌شود که: آیا این عقیده مختص ماسون‌هاست یا اینکه آنها می‌خواهند دیگران نیز آن را بپذیرند؟ با نگاه به نوشته‌های ماسونی به آسانی به جواب این سؤال می‌رسیم. هدف این سازمان گسترش فلسفه‌ی اومانیستی در سراسر جهان و ریشه‌کنی مذاهب توحیدی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) است. به عنوان نمونه در مقاله‌ای که در نشریه‌ی «معمارستان» به چاپ رسیده آمده است:

ماسون‌ها در پی مبدأ مفاهیم شرارت، عدالت و درست‌کاری، در آن سوی دنیای مادی نیستند. ایشان معتقدند این‌ها برآیند موقعیت اجتماعی فرد، ارتباطات اجتماعی او و آنچه در حیات خود در کوشش رسیدن به آن است می‌باشد. و می‌افزاید:

ماسونری تلاش می‌کند این اندیشه را در سراسر جهان منتشر کند. ۲۷

«سلامی ایشینداغ» می‌نویسد:

بر مبنای فراماسونری، برای رهایی بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی لازم است اصول اخلاقی‌ای را برپا کرد که مبتنی بر دوست داشتن غیرنسبی انسان باشد. فراماسونری با

توجه به اصول اخلاقی کهن خود تمایلات اندام انسان، نیازها و ارضاهای آن، قوانین زندگی اجتماعی و سازماندهی آنها، وجدان، آزادی اندیشه و بیان و بالاخره همه‌ی آنچه را که به ایجاد یک زندگی طبیعی و سرشتی کمک می‌کند مورد توجه قرار داده است. به این سبب هدف آن برپایی و تقویت اخلاقیات انسانی در همه‌ی جوامع می‌باشد.^{۲۸}

مقصود این ماسون ارشد از «نجات بشریت از اصول اخلاقی مبتنی بر منابع مذهبی» بیگانه‌سازی همه‌ی انسان‌ها از مذهب است. «ایشینداغ» در تشریح این هدف و اصول آن جهت محقق ساختن تمدن پیشرفته چنین می‌نویسد:

اصول تجربی فراماسونری برای تحقق یک تمدن پیشرفته لازم و ضروری‌اند و این اصول عبارتند از:

- پذیرش اینکه خدای غیرمجمسم (معمار بزرگ کائنات) خود سیر تکاملی دارد.

- انکار ایمان به وحی، عرفان و عقاید توخالی

- برتری اومانیسم عقلانی و کار و تلاش

اولین مورد از موارد بالا مستلزم انکار وجود خداوند است. ماده‌ی دوم منکر وحی الهی و تعالیم مذهبی است. (ایشینداغ این عقاید را توخالی می‌داند) و ماده‌ی سوم به تمجید از اومانیسم و تصور کلی آن از کار می‌پردازد (همان‌طور که در کمونیسم وجود دارد).

اگر به میزان تحقق این مفاهیم در جهان امروز توجه کنیم، می‌توانیم به نفوذ فراماسونری پی ببریم. نکته‌ی مهم دیگری نیز وجود دارد که باید به

آن توجه کرد. فراماسونری چگونه به مأموریت خود علیه مذهب عمل کرده است؟ با نظر به نوشته‌های ماسونی در می‌یابیم که هدف آنان نابودی مذهب است؛ به خصوص در سطح عامه‌ی مردم و به کمک تبلیغات انبوه.

«ایشینداغ» در بخشی از کتاب خود این موضوع را کاملاً روشن می‌کند:

... حتی رژیم‌های سرکوب‌گر افراطی نیز در تلاش خود برای

نابودسازی نهاد مذهب ناموفق بوده‌اند. در واقع افراط در

روش‌های تند سیاسی، در تلاش خود برای روشن کردن جامعه

و نجات آن از عقاید توخالی و تعصب‌آمیز مذهبی،

عکس‌العمل معکوس ایجاد نمود. مکان‌های مذهبی امروزه

شلوغ‌تر از گذشته است و عقاید و تعصباتی که سعی می‌شد

ممنوع شود طرفداران بیشتری یافته. در سخنرانی دیگری اشاره

کردیم که در چنین مواردی که بنا قلب و احساسات مردم

ارتباط دارد، تحریم و زور اثرگذار نیست. تنها راه انتقال مردم

از تاریکی به روشنایی، دانش تجربی و اصول عقلی و منطقی

است. اگر مردم از این راه تحصیل علم کنند به جوانب

اومانیستی و تجربی مذهب احترام می‌گذارند و در آن حال

خود را در برابر عقاید عبث و تعصب‌آمیزش حفظ می‌کنند.^{۲۹}

تحلیل دقیق این بخش بسیار اهمیت دارد. ایشینداغ می‌گوید سرکوبی

مذهب باعث تحریک بیشتر مردم و تقویت مذهب می‌شود. بنابراین فکر

می‌کند برای جلوگیری از تقویت مذهب باید آن را در سطح روشنفکران نابود

ساخت. مقصود از «دانش تجربی و اصول عقلی و منطقی» واقعاً دانش و عقل

و منطقی نیست. منظور او چیزی نیست جز فلسفه‌ی اومانستی و ماتریالیستی که در پس این عبارات و واژه‌ها پنهان است؛ درست مانند داروینسم.

«ایشینداغ» ادعا می‌کند با انتشار این عقاید در جامعه، تنها جوانب اومانستی در خور احترام می‌شوند یعنی تنها بخشی از مذهب باقی می‌ماند که به تأیید فلسفه‌ی اومانستی رسیده باشد. به عبارت دیگر آنها در پی انکار حقایق پایه‌ای هستند که شالوده‌ی مذهب توحیدی را به وجود آورده‌اند (وی آنها را عقاید پوچ می‌نامد). این حقایق اصولی چون آفرینش انسان توسط خداوند و مسئولیت بشر در مقابل او را در بر می‌گیرد.

به طور خلاصه باید گفت: ماسون‌ها نابودی عناصری از ایمان را هدف گرفته‌اند که ماهیت مذهب را تشکیل می‌دهند و با این روش در پی تنزک نقش مذهب به عنصری فرهنگی هستند که تنها به بیان عقیده درباره‌ی سؤالات عمومی اخلاق می‌پردازد. راه تحقق این امر نیز، به عقیده‌ی ماسون‌ها، تحمیل الحاد در ظاهر مبذل علم و عقل، به جامعه است. سرانجام هدفشان بیرون راندن مذهب از جایگاه آن حتی به صورت عنصری فرهنگی و ایجاد دنیایی کاملاً سکولار می‌باشد.

ایشینداغ در مجله‌ای به نام ماسون، در مقاله‌ای با عنوان «علم تجربی، موانع ذهن و فراماسونری» می‌گوید:

به همین دلایل می‌خواهم بگویم که مهم‌ترین وظیفه‌ی اومانستی و ماسونی همه‌ی ما این است که از علم و عقل فاصله نگیریم، همچنین تأیید می‌کنم که براساس تکامل، این بهترین و تنها راه

رواج عقاید ما در میان مردم و تعلیم دانش تجربی به آنهاست. سخنان ارنست رتن^{۳۰} (تصویر شماره‌ی ۱۸) در این باره بسیار مهم است: اگر مردم به کمک علم تجربی و عقل تعلیم داده و روشنفکر شوند، عقاید پوچ مذهب خود به خود از بین می‌رود. سخنان لیسنگ^{۳۱} (تصویر شماره‌ی ۱۹) نیز این عقیده را تأیید می‌کند: اگر انسان‌ها به وسیله‌ی دانش تجربی و عقل تعلیم داده و روشنفکر شوند، روزی می‌رسد که دیگر نیازی به مذهب وجود نخواهد داشت.^{۳۲}



تصویر شماره ۱۸



تصویر شماره ۱۹

در یک مجله‌ی ماسونی به نام «آینه» این هدف «معبد اندیشه‌ها» نامیده شده است: ماسون‌های جدید هدف ماسون‌های قدیم را از ساخت یک معبد فیزیکی به ساخت «معبد اندیشه‌ها» تغییر داده‌اند. ساخت این معبد زمانی امکان‌پذیر است که اصول و موازین ماسونی برقرار شوند و مردمی که به این روش عاقل شده‌اند روی زمین افزایش یابند.^{۳۳}

ماسون‌ها جهت پیشبرد این هدف در بسیاری از کشورهای جهان سخت فعالیت کرده‌اند. سازمان ماسونی در دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزشی، رسانه‌ها و دنیای هنر و اندیشه دارای نفوذ و قدرت است و هیچ‌گاه در جهت انتشار فلسفه‌ی اومانیستی خود در جامعه و بی‌اعتبار ساختن حقایق ایمان مذهبی دست از تلاش نمی‌کشد. خواهیم دید که نظریه‌ی تکامل از وسایل عمده‌ی تبلیغات است. به علاوه مقصود آنها ساختن جامعه‌ای است که حتی نام خداوند نیز در آن برده نشود و تنها لذایذ انسانی، امیال و جاه‌طلبی دنیایی فراهم شود. در چنین جوئی دیگر جایی برای ترس از خداوند و عشق به او، عمل به رضای او، عبادت و فکر به جهان آینده باقی نمی‌ماند. امروزه این پیام بارها و بارها در فیلم‌ها، کارتون‌ها و رمان‌ها تکرار می‌شود.

در این تشکیلات فریب‌آمیز، ماسون‌ها همیشه نقش رهبر را بازی می‌کنند. اما گروه‌ها و افراد بسیار دیگری نیز وجود دارند که به همین کار مشغولند. ماسون‌ها آنان را به عنوان «ماسون‌های افتخاری» می‌پذیرند و از متحدان خود به شمار می‌آورند، زیرا همگی فلسفه‌ی مشترکی دارند. «سلامی ایشینداغ» می‌نویسد:

در دنیای خارج انسان‌های خردمندی وجود دارند که با آنکه ماسون نیستند از ایدئولوژی ماسونی حمایت می‌کنند. چون این طرز تفکر کلاً ایدئولوژی انسان‌ها و بشریت است.^{۳۴}

این جنگ پایدار علیه مذهب بر دو استدلال یا توجیه اصلی استوار است: «فلسفه‌ی ماده‌گرا (ماتریالیستی)» و «نظریه‌ی تکامل داروین».

در دو فصل آینده به بررسی این دو توجیه، مبدأ آنها و ارتباطشان با فراماسونری خواهیم پرداخت. سپس قادر خواهیم بود پشت پرده‌ی این اندیشه‌ها را که از قرن نوزدهم تا کنون دنیا را تحت تأثیر قرار داده‌اند به صورت روشن‌تر درک کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Encarta World English Dictionary, 1999 Microsoft Corporation
- 2- Lamont, The Philosophy of Humanism, 1977, p. 116
- 3- <http://www.ijnet.com/archives/documents/humanist.htm>
- ۴- سوره‌ی قیامت (۷۵)، آیات ۳۶ - ۴۰.
- 5- Anthony Flew
- 6- Henry Margenau, Roy Abraham Vargesse, Cosmos, Open Court Publishing, 1992, p. 241
- 7- A. I. Oparin
- 8- J. B. S. Haldane
- 9- Patrick Glynn, God: The Evidence, The Reconciliation of Faith and Reason in a Postsecular World, Prima Publishing, California, 1997, p. 61
- 10- The Beatles
- 11- <http://www.garymcleod.org/2/johnd/humanist.htm>
- ۱۲- سوره‌ی نحل (۱۶)، آیات ۲۲ - ۲۴.
- 13- Malachi Martin, The Keys of This Blood: The Struggle for World Dominion Between Pope John Paul II, Mikhail Gorbachev, and the Capitalist West, New York, Simon & Schuster, 1990, pp. 519-520
- 14- Malachi Martin, The Keys of This Blood, p. 520
- 15- Malachi Martin, The Keys of This Blood, pp. 521-522
- 16- Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes V, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 73
- 17- Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VI, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 79
- 18- Mimar Sinan, 1989, No. 72, p. 45
- 19- Pico della Mirandola
- 20- Selamet Mahfilinde Uc Konferans (Three Conferences in Safety Society), p. 51
- 21- J. D. Buck, Mystic Masonry, Kessinger Publishing Company, September 1990, p. 216
- 22- Franz Simecek, Turkiye Fikir ve Kultur Dernegi E. ve K. S. R. Sonuncu ve 33. Derecesi Turkiye Yuksek Surasi, 24. Konferans, (Turkish Society of Idea and Culture, 33rd degree, Turkey Supreme Meeting, 24th

- conference), Istanbul, 1973, p. 46
- 23- <http://www.mason.org.tr/uzerine.html>
- 24- Dr. Selami Isindag, Ucuncu Derece Rituelinin Incelenmesi (The Examination of the Third Degree Ritual), Mason Dernegi (Masonic Society) Publications: 4, Istanbul, 1978, p. 15
- 25- Milovan Djilas, The New Class
- ۲۶- سوره‌ی فرقان (۲۵)، آیات ۶۳ - ۷۳.
- 27- Moiz Berker, "Gerçek Masonluk" (Real Freemasonry), Mimar Sinan, 1990, No. 77, p. 23
- 28- Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes IV, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 62
- 29- Dr. Selami Isindag, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 145-146
- 30- Ernest
- 31- Lessing Renan
- 32- Dr. Selami Isindag, "Olumlu Bilim-Aklin Engelleri ve Masonluk" (Positive Science-The Obstacles of Mind and Freemasonry), Mason Dergisi, year 24, No. 25-26 (December 76-March 77)
- 33- Ibrahim Baytekin, Ayna (Mirror), Ocak 1999, No: 19, p.4
- 34- Dr. Selami Isindag, Masonluk Ustune (On Freemasonry), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 32

بازخوانی ماتریالیسم

در بخش اول مقاله به نظام فرعونى مصر کهن نگاهى انداختيم و به نتايج قابل تأملى درباره‌ى زيرساخت‌هاى فلسفى آن دست يافتيم. چنانچه اشاره گرديد جالب توجه‌ترين خصيصه‌ى طرز تفکر مصر باستان ماهيت ماترياليستى آن بود؛ «ماترياليسم يا ماده‌انگارى» يعنى «باور به ازلى و ابدى بودن ماده». «کريستوفر نايټ» و «رابرت لوماس» در کتاب خود به نام «کلید حيرام» حرف‌هاى مهمى براى گفتن دارند که تکرار آنها خالى از لطف نيست:

مصريان معتقد بودند ماده هميشه وجود داشته است. در نظر آنان اينکه خداوند چيزى را از عدم خلق کند غيرمنطقى به نظر مى‌رسيد. به عقیده‌ى آنان آغاز جهان زماني بود که نظم از آشوب خارج شد و از آن زمان تاکنون نبرد ميان نيروهاى نظم و نيروهاى آشوب وجود داشته است. اين وضعيت آشفته «نان» (Nun) ناميده شد و مانند توضيحات سومرى ... همه چيز تاريک، تهى و لجه‌اى پرآب بود. اما درون آن يک نيروى خالق وجود داشت که فرمان داد نظم آغاز شود. اين نيسرو از وجود

خودآگاه نبود و تنها یک احتمال یا پتانسیل به شمار می‌رفت

که در بی‌قاعدگی آشوب ظهور کرد.^۱

پس از آن به شباهت قابل توجه سازمان فراماسونری و اسطوره‌های

مصر کهن و طرز تفکر مشترک ماتریالیستی آن دو پی بردیم.

ماسون‌ها و مصر باستان

فلسفه‌ی ماده‌گرایی مصر باستان پس از اضمحلال این تمدن همچنان به

حیات خود ادامه داد. بعضی یهودیان پذیرای آن شدند و در سایه‌ی اصول کابالا

به ادامه‌ی حیات آن کمک نمودند. از

سوی دیگر، گروهی از فلاسفه‌ی یونان

همان فلسفه را اقتباس کردند و با

تفسیر مجاد آن مکتب «هرمتیسیسم»

(Hermeticism) را به وجود آوردند.

کلمه هرمتیسیسم از نام «هرمس»

(Hermes)، همتای یونانی خدای

مصری «تات» (Toth) برگرفته شده

است (تصویر شماره‌ی ۲۰). به عبارت

دیگر این فلسفه، نسخه‌ی یونانی

فلسفه‌ی مصری است.

«سلامی ایشینداغ» در توضیح مبدأ این فلسفه و جایگاه آن در فراماسونری

مدرن می‌نویسد:

در مصر باستان جامعه‌ای مذهبی وجود داشت با طرز تفکری



تصویر شماره ۲۰

مبتنی بر هرمتیسیسم. فراماسونری نیز چیزی مشابه آن اتخاذ نمود. کسانی که با گذراندن تشریفات سازمان به سطوح خاص می‌رسیدند، افکار معنوی و احساسات خود را آشکار می‌نمودند و به تربیت افرادی که در سطوح پایین‌تر قرار داشتند می‌پرداختند. فیثاغورث پیرو این مکتب بود و در میان آنها آموزش دید. نظام فلسفی مکتب اسکندرانی و نوافلاطونی در مصر باستان ریشه داشته و شباهت‌های عمده‌ای میان آن و تشریفات ماسونی وجود دارد.^۲

«ایشینداغ» پا را فراتر می‌نهد و در توضیح تأثیر تفکرات مصری بر «مبادی فراماسونری» چنین اظهار می‌کند:

فراماسونری یک سازمان اجتماعی - تشریفاتی است که نقطه‌ی آغازش مصر باستان است.^۳

بسیاری از دیگر صاحب‌نظران ماسون همین عقیده را درباره‌ی خاستگاه فراماسونری دارند و معتقدند این سازمان ریشه در جوامع مخفی تمدن‌های مشرق کهن، همچون تمدن‌های مصر و یونان دارد. «سلیل لیکاتاز»، یک ماسون ارشد ترک در مقاله‌ای با عنوان «اسرار ماسونی: چه چیز محرمانه است و چه چیز محرمانه نیست؟» می‌نویسد:

«در تمدن‌های کهن یونان، مصر و روم مکاتب پنهانی وجود داشتند که از مفاهیم مشترکی در زمینه‌ی علوم ماوراءالطبیعی و اسرارآمیز برخوردار بودند. اعضای این مکاتب سری تنها پس از گذراندن دوران طولانی تحصیل و تشریفات خاص به

عضویت پذیرفته می‌شدند. پنداشته می‌شود اولین مکتب از این دست، مکتب «اوزیرس» (Osiris) باشد که بر مبنای توکلد این خدای دوران جوانی او، مبارزه‌اش با تاریکی، مرگ او و رستاخیزش شکل گرفته است. این مفاهیم طی مراسم توسط روحانیون به نمایش درمی‌آمد. با این روش مراسم و نمادهای به نمایش درآمده بسیار مؤثرتر واقع می‌شدند...
(تصاویر شماره‌های ۲۱، ۲۲، ۲۳)



تصویر شماره ۲۱



تصویر شماره ۲۲



تصویر شماره ۲۳

سال‌ها بعد، طی این مراسم و تشریفات اولین محافل مجمع برادران تشکیل شدند و با عنوان «فراماسونری» به فعالیت

پرداختند. این انجمن‌ها آرمان‌های یکسانی داشتند و در مواقع فشار قادر به فعالیت بودند. دلیل بقای آنان این است که پیوسته نام و القاب و روش خود را تغییر می‌دادند. با این حال به مکتب سرّی کهن و ویژگی‌های خاص آن وفادار ماندند و تفکرات خود را نسل به نسل منتقل کردند. آنها برای اجتناب از به خطر افتادن تشکیلات، قوانین ویژه‌ای میان خویش وضع نمودند.

ایشان برای محافظت از خود در برابر مردم نادان به فراماسونری عملی که دربردارنده‌ی احکام دقیق حرفه‌اشان بود، پناه بردند و آن را با اندیشه‌های خود پیوند زدند. این روند بعدها در تشکیل فراماسونری خرد محور مؤثر واقع گشت.»

نقل قول بالا نیز مؤید ادعای ماست. از میان سه تمدن باستانی مصر، یونان و روم، قدیمی‌ترین تمدن، تمدن مصر است. بدین ترتیب می‌توان گفت عمده‌ترین منبع الهام فراماسونری، مصر است. (پیش‌تر دیدیم که شوالیه‌های معبد رابط اصلی فراماسونری مدرن و این تمدن ملحد بودند.) لازم به یادآوری است که تمدن مصر کهن نمونه‌ی اصلی «تمدن طاغوتی» است و در قرآن از آن یاد شده است. آیه‌های متعددی به فرعونیان، جوامع آنها، ظلم و ستم، بی‌عدالتی، شرارت و فزونی طلبی آنها اشاره می‌کند. فراماسون‌ها در نوشته‌های خود به ستایش این تمدن می‌پردازند. چنانکه در مقاله‌ای در مجله‌ی «معمارستان» به ستایش معابد مصر به عنوان «منبع حرفه‌ی ماسونی» برمی‌خوریم:

... مصریان «هلیاپلیس» (شهر خورشید) (تصویر شماره‌ی ۲۴) و «ممفیس» را برپا کردند و براساس نوشته‌های ماسونی این دو شهر منبع علم و دانش و به اصطلاح ماسون‌ها «نوربزرگ» بودند. فیثاغورث که از هلیاپلیس دیدن کرده بود بیش از این‌ها از معبد می‌دانست. معبد ممفیس، جایی که او در آن آموزش دید، از اهمیت تاریخی برخوردار است. در شهر صور مکاتب پیشرفته‌ای وجود داشتند. فیثاغورث، افلاطون و سیسرو در این

شهرها به فراماسونری قدم نهادند.^۵



تصویر شماره ۲۴

در جای دیگر در همان مجله چنین می‌خوانیم:

وظیفه‌ی اصلی فرعون جست‌وجوی نور بود؛ او باید نور مخفی را به بهترین وجه تعالی می‌داد... همانطور که ما ماسون‌ها تلاش می‌کنیم معبد سلیمان را بسازیم، مصریان نیز تلاش می‌کردند اهرام یا برج نور را بنا کنند. مراسمی که در معابد مصریان به اجرا درمی‌آمد چندین درجه‌ی داشت. این درجات از دو بخش کوچک و بزرگ برخوردار بودند. درجه‌ی کوچک به یک، دو و سه تقسیم می‌شد و بعد از این‌ها درجات بزرگ آغاز می‌شدند.^۶

روشن است که «نور»ی که فرآعنه‌ی مصر و ماسون‌ها به دنبال آن

می‌گردند یکی است. می‌توان چنین استنباط نمود که فراماسونری نسخه‌ی مدرن فلسفه‌ی فراعنه‌ی مصر است. خداوند ماهیت این فلسفه را در قرآن آشکار می‌کند؛ در جایی که درباره‌ی فرعون و پیروانش چنین حکم می‌کند:

فرعون و قوم او مردمانی طغیانگر و نافرمان هستند.^۷

و در آیات دیگر می‌خوانیم:

فرعون به میان قوم آمد و گفت: «ای قوم! آیا سلطنت مصر به من تعلق ندارد و این نهرهایی که در این سرزمین در پای قصر من جاری است تحت حاکمیت من در جریان نیستند؟ آیا نمی‌اندیشید؟» ... بدین‌گونه فرعون قومش را فریفت و تحت تأثیر قرار داد. آنها از او اطاعت کردند چرا که قومی به واقع عصیانگر و فاسد بودند.^۸

نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی

نمادها از مهم‌ترین نشانه‌های ارتباط فرماسونری و تمدن مصر هستند. از آنجا که ماسون‌ها در انتقال مفاهیم از علائم و نشانه‌ها بهره می‌برند، در فراماسونری نمادها از اهمیت بسیاری برخوردارند. ماسونی که مرحله به مرحله، سلسله مراتب سی و سه گانه را طی می‌کند، در هر مرحله معنای تازه‌ای از علائم را می‌آموزد. به این ترتیب اعضا گام به گام به عمق فلسفه‌ی ماسونی پی می‌برند. در مجله‌ی «معمارستان» در نحوه‌ی عملکرد علائم چنین می‌خوانیم:

همه می‌دانیم فراماسونری در تفهیم آرمان‌ها و انگاره‌های خود از علائم، حکایات و تمثیل‌ها استفاده می‌کند. این حکایات به نخستین اعصار تاریخ بازمی‌گردند. حتی می‌توان آنها را به افسانه‌های ماقبل تاریخ بسط داد. به این صورت فراماسونری قدمت آرمان‌های خود را به اثبات رسانده و به منبع غنی از علائم دست یافته است.^۹

در میان این علائم و اسطوره‌ها وجود مفاهیم مصری بیش از همه برجسته است. نقوش اهرام، مجسمه‌های ابوالهول و همچنین نوشته‌های هیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد. بار دیگر در مقاله‌ای در همان نشریه درباره‌ی منابع کهن فراماسونری چنین آورده شده است:

اگر مصر باستان را «کهن‌ترین تمدن» تصور کنیم اشتباه نکرده‌ایم. به علاوه این حقیقت که تشریفات، درجات و فلسفه‌ی کشف شده در مصر شبیه‌ترین نوع به فراماسونری هستند توجه ما را بیشتر جلب می‌کند.^{۱۰}

و باز در مقاله‌ای با عنوان «مبادی اجتماعی و اهداف فراماسونری» می‌خوانیم:

در دوران باستان در مصر، آیین‌های معبد ممفیس مدت‌ها با شکوه و توجه بسیار اجرا می‌شد و از شباهت بی‌نظیری با فراماسونری برخوردار بود.^{۱۱}

بیاید چند نمونه از اشتراکات مصر کهن و فراماسونری را بررسی کنیم:

هرم و چشم (مثلث نورافشان)

شناخته‌شده‌ترین نشان ماسونی را می‌توان در مهر ایالات متحده‌ی آمریکا و همچنین بر روی اسکناس یک‌دلاری یافت. در این مهر یک هرم که بالای آن چشمی درون مثلث جای دارد، ترسیم شده است. (تصاویر شماره‌های ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸) علامت چشم درون مثلث در همه‌ی لژها و مجلات این گروه به چشم می‌خورد.



تصویر شماره ۲۵



تصویر شماره ۲۶



OBVERSE



REVERSE

تصویر شماره ۲۷



تصویر شماره ۲۸

این علامت زیاد مورد توجه واقع نمی‌شود، با این حال برای درک فلسفه‌ی ماسونی بسیار معنی‌دار و بااهمیت است. یک نویسنده‌ی آمریکایی به نام «رابرت هیرائیموس»، موضوع پایان‌نامه‌ی رساله‌ی دکترای خود را به این مهر اختصاص داد و در آن به اطلاعات

مهمی اشاره نمود. عنوان پایان‌نامه‌ی وی «تجزیه و تحلیل تاریخی مهر سلطنتی ایالات متحده و ارتباط آن با ایدئولوژی روانشناسی اومانیستی» است. رساله‌ی او بیانگر این است که بنیانگذاران آمریکا که این نشان را برگزیدند فراماسونر و حامی اومانیسم بودند. هرم روی مهر، شمال «هرم خنوپوس» (Cheops)، بزرگ‌ترین مقبره‌ی فراعنه می‌باشد. (تصویر شماره‌ی ۲۹)



تصویر شماره ۲۹

ستاره‌ی شش گوشه



The Double Triangle or Six-pointed Star.

تصویر شماره ۳۰

یکی دیگر از علائم مشهور فراماسونری ستاره‌ی شش گوشه است که از قرار گرفتن یک مثلث روی مثلثی دیگر شکل می‌گیرد (تصویر شماره‌ی ۳۰). این علامت که نشان سنتی یهودیان نیز هست امروز، روی پرچم اسرائیل به چشم می‌خورد. معروف است که سلیمان نبی (ع) اولین بار از آن به عنوان مهر استفاده نمود. بنابراین این علامت مهر یک پیامبر و در نتیجه نشانی الهی است. اما فراماسونها تصور دیگری از آن دارند و آن را نه نشان سلیمان نبی بلکه یادآور الحاد مصر باستان می‌پندارند. در مقاله‌ای با عنوان «علائم و نمادها در تشریفات ما» به حقایق جالبی اشاره شده است:

مثلث متساوی‌الاضلاع نماد ارزش‌های برابر است و ماسونها آن را با نام ستاره‌ی داوود می‌شناسند که از جای گرفتن یک مثلث متساوی‌الاضلاع بر روی یک مثلث دیگر شکل می‌گیرد. امروز آن را سمبل قوم یهود می‌دانند که بر پرچم اسرائیل نیز دیده می‌شود. اما در حقیقت اصل آن مصری است. اولین بار شوالیه‌های معبد آن را در تزیین دیوار کلیساها به کار بردند، چون آنها اولین کسانی بودند که در اورشلیم به حقایق مهمی

درباره‌ی مسیحیت دست یافتند. بعد از ازمیان رفتن معبدیان این نشان در کنیسه‌ها به کار رفت. اما ما در فراماسونری بی‌شک با همان مفهوم کهن مصری از آن بهره می‌گیریم و به این صورت دو نیروی مهم را با هم ترکیب می‌کنیم. با پاک کردن قسمت بالا و پایین دو مثلث به علامت نادری می‌رسیم که آن را خوب می‌شناسید.^{۱۲}

در واقع باید همه‌ی نشان‌های فراماسونری را در ارتباط با معبد سلیمان تفسیر کرد. در قرآن آمده که بعضی می‌خواستند به سلیمان(ع) افترا بزنند و وی را ملحد معرفی کنند:

یهود از افکار و اوراد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان برای مردم می‌خواندند و یاد می‌دادند، پیروی می‌کردند [و آنها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می‌گرفتند] سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد.^{۱۳}

ماسون‌ها به غلط این تفکرات باطل را به سلیمان(ع) نسبت می‌دهند و آن حضرت را نماینده‌ی الحاد مصری قلمداد می‌کنند. به همین علت نیز در تعالیم خود جایگاه خاصی برای وی قائلند. «مایکل هاوارد»، مورخ آمریکایی در کتاب، خود به نام توطئه‌ی دانش مکتوم خاطر نشان می‌کند که پس از قرون وسطی از سلیمان نبی(ع) به عنوان جادوگر و فردی که مفاهیم شرک‌آمیز را وارد اورشلیم نمود یاد می‌شود. هاوارد در ادامه‌ی توضیحات خود می‌افزاید ماسون‌ها معبد سلیمان را «معبد مشرکان» می‌دانند.^{۱۴}

دو ستون

از اجزای لایتنفکا لز ماسونی وجود دو ستون در مدخل آن است که کلمات «یاکین» و «بوعر» بر روی آنها حکاکی شده و تقلیدی از دو ستون مدخل معبد سلیمان است. اما حقیقت این است که این نماد نه یادگاری از سلیمان (ع) بلکه تجلی عقاید منحرف این گروه از آن حضرت است. منشأ این ستون‌ها بار دیگر به مصر بازمی‌گردد. (تصاویر شماره‌های ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴) مثلاً در مقاله‌ی «علائم و نمادها در تشریفات ما» می‌خوانیم:



تصویر شماره ۳۱



تصویر شماره ۳۲



تصویر شماره ۳۳



تصویر شماره ۳۴

«در مصر «هوروس» (Horus) و «ست» (Set) معماران دو قلوس و پشتیبان عالم روحانی بودند. دو ستونی که در لژهای ما بنا شده منشأشان مصر باستان است. یکی از ستون‌ها در جنوب مصر در شهر صور واقع بود و دیگری در شمال، در شهر هلیاپلیس. در مدخل معبد «امنتا» (Amenta) که مختص خدای بزرگ مصر بود، مانند معبد سلیمان دو ستون قرار داشت. در کهن‌ترین اساطیر مربوط به خورشید از این دو ستون به عنوان نماد بینش و قدرت یاد شده که در برابر دروازه‌ی جاودانگی بنا شده‌اند.»^{۱۵}

واژگان مصری لژها

از نکات جالب توجهی که دو نویسنده‌ی کتاب «کلید حیرام» افشا می‌کنند واژگانی است که در مراسم ترفیع یک ماسون به مقام ماسون اعظم به کار می‌رود. به این ترتیب:

مَعْت نِب مِّنْ آء، مَعْت بَ آء.^{۱۶}

براساس توضیح «نایت و لوماس» این لغات که اغلب بدون توجه به معنایشان مورد استفاده قرار می‌گیرند مصری هستند و مفهومشان این است:

بزرگ است استاد فراماسونری، بزرگ است روح فراماسونری.

نویسندگان توضیح می‌دهند لغت «مَعْت» به معنی مهارت در ساختن دیوار و نزدیک‌ترین ترجمه برای آن فراماسونری است. این یعنی ماسون‌های نوین با وجود گذشت هزاران سال هنوز زبان مصر باستان را در لژهای خود حفظ نموده‌اند.

اپرای فلوت سحرآمیز موزارت

از جالب‌ترین آثار فراماسونری قطعه آهنگ «فلوت سحرآمیز» اثر آهنگ‌ساز معروف، موزارت است. موزارت فراماسون بود. در جای‌جای این اپرا پیام‌های ماسونی وجود دارد که قرابت بسیاری به الحاد مصری دارند:

مهم نیست چقدر تلاش شده تا فلوت سحرآمیز را «داستانی دربارهی شرق دور» معرفی کنند. مهم این است که اساس این داستان رسوم مصری است. این خدایان و الهه‌های

معابد مصر بودند که بر خلق شخصیت‌های فلوت سحرآمیز
تأثیر گذارند.^{۱۷} (تصاویر شماره ۳۵ و ۳۶)



تصویر شماره ۳۵



تصویر شماره ۳۶

ستون چهارپهلوی با نوک هرمی (Obelisk)

ستون‌های چهارپهلوی با نوک هرمی (Obelisk) که در مصر حجاری می‌شدند قرن‌ها زیر خاک مدفون بودند تا اینکه در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی همچون نیویورک، لندن و پاریس انتقال یافتند. بزرگ‌ترین آنها به ایالات متحده فرستاده شد و انتقال آن را ماسون‌ها ترتیب دادند. چون ادعا می‌شود این نوع ستون‌ها، به علاوه نقوش حکاکی شده بر آنها از سمبل‌های ماسونی هستند. «معمارسنان» این موضوع را درباره‌ی ستون ۲۱ متری نیویورک با قطعیت بیان می‌کند:

برجسته‌ترین نمونه‌ی کاربرد نمادین معماری، اثر تاریخی

سوزن کلئوپاترا است که در سال ۱۸۷۸ م. از سوی اسماعیل، حکمران مصری، به ایالات متحده هدیه شد. این اثر تاریخی در اصل در قرن شانزدهم پیش از میلاد در مدخل معبد خدای خورشید در شهر هلیوپولیس برافراشته شده بود.^{۱۸}

نمونه‌های مختلف این نماد را در نقاط مختلف جهان در تصاویر ۳۷ تا ۴۴ مشاهده می‌کنید.



تصویر شماره ۳۷



تصویر شماره ۳۸



Amolshah Memorial Obelisk

تصویر شماره ۳۹



تصویر شماره ۴۰



تصویر شماره ۴۱



تصویر شماره ۴۲



تصویر شماره ۴۳



تصویر شماره ۴۴

افسانه ایزس (Isis)، زن بیوه

از مهم‌ترین نمادهای اندیشه‌ی ماسونی مفهوم زن بیوه است. فراماسون‌ها خود را فرزندان زن بیوه می‌خوانند و تصویر او بر نشریات آنها به چشم می‌خورد. (تصویر شماره‌ی ۴۵) اصل این تفکر چیست؟ و این زن بیوه کیست؟



تصویر شماره ۴۵

با بررسی منابع ماسونی درمی‌یابیم نماد زن بیوه در اصل از افسانه‌های مصری نشأت گرفته و از مهم‌ترین اسطوره‌های مصر باستان، داستان

«آزیرس» و «ایزس» است. «آزیرس» یکی از خدایان حاصل خیزی و «ایزس» همسر او بود. براساس اسطوره‌ها آزیرس قربانی هوی و هوس شد و در پی آن ایزس بیوه گشت. زن بیوه‌ی ماسونی ایزس است.

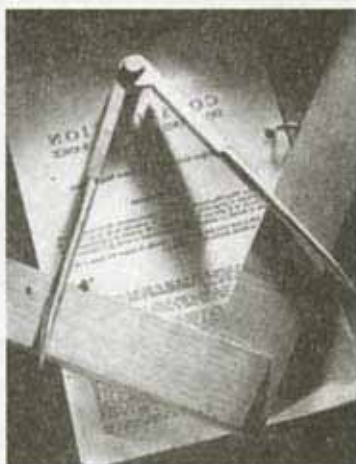
پرگار و گونیا

پرگار و گونیا (که پرگار روی گونیا قرار دارد) از مشهورترین علائم فراماسونری است (تصاویر شماره‌های ۴۶، ۴۷، ۴۸). اگر از ماسون‌ها درباره‌ی مفهوم این علامت بپرسند، خواهند گفت این نشان نماد علم، نظم هندسی و تفکر خردگراست. با این وجود این علامت مفهومی کاملاً متفاوت دارد. این موضوع را می‌توان در کتاب یکی از بزرگ‌ترین ماسون‌ها یافت. «آلبرت پایک» (تصویر شماره‌ی ۴۹) در کتاب خود با عنوان «اخلاق و تعصب» می‌نویسد:

گونیا نماد زمین است. این شکل دوگانه (زن و مرد) نماد طبیعت دوگانه‌ای است که از دوران باستان به خداوند اطلاق می‌شد و مفهوم مولد، تولیدکننده یا همان برهما و مایا نزد آریایی‌ها و آزیرس و ایزس نزد مصریان را دارد؛ مانند خورشید که مذکر است و ماه مؤنث.^{۱۹}



تصویر شماره ۴۶



تصویر شماره ۴۷



تصویر شماره ۴۸



تصویر شماره ۴۹

یعنی پرگار و گونیا، مشهورترین نماد فراماسونری، نماد الحاد آریایی است و به دوران پیش از مسیحیت تعلق دارد. ماه و خورشید نیز که «پایک» به آنها اشاره می‌کند، نمادی بسیار بااهمیت هستند و در لژها به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرند.

فلسفه‌ی فراماسونری

تاکنون دریافتیم که خاستگاه فراماسونری اصول اعتقادی الحادی است. مفاهیم و علائم پنهان آن، این موضوع را مورد تأیید قرار می‌دهند. به همین سبب اصول آن با مذاهب توحیدی در تعارض است. «مایکل هاوارد»، مورخ آمریکایی در نوشته‌ی محرمانه‌ای که مخصوص ماسون‌های عالی‌رتبه است می‌نویسد:

چرا مسیحیت منتقد فراماسونری است؟ پاسخ این سؤال در «رموز» فراماسونری نهفته است. اگر این رموز در دسترس عموم قرار گیرد برای کسانی که از فلسفه‌ی آن مطلع نیستند قابل درک نخواهد بود. در حقیقت احتمال اینکه بسیاری از اعضای لژها نیز معنای رموز را درک کنند، پایین است. در محفل درونی فراماسونری، در میان کسانی که به درجات بالای سازمان رسیده‌اند، ماسون‌هایی وجود دارند که خود را وارثان سنت کهن و متعلق به دوران پیش از میلاد می‌دانند که از اعصار پیشین به تواتر به آنها منتقل شده است.^{۲۰}

ماسون‌های عالی‌رتبه دانش خاص خود را از سایر اعضا مخفی نگه می‌دارند. ماسون اعظم، «نکدت اجران» در این باره می‌نویسد:

بعضی ماسون‌ها گمان می‌کنند فراماسونری نوعی سازمان نیمه‌مذهبی - نیمه‌خبریه است که در آن می‌توانند ارتباطات اجتماعی پسندیده داشته باشند و از آن لذت ببرند. عده‌ای دیگر فکر می‌کنند هدف فراماسونری این است که انسان‌های خوب را خوب‌تر کند. باز عده‌ای گمان می‌کنند فراماسونری محلّ شخصیت‌سازی است. به طور خلاصه کسانی که با نحوه‌ی خواندن و نوشتن زبان خاص ما آشنا نیستند، معنای نمادها و تمائیل را به این شکل درک می‌کنند.

فراماسونری و اهداف آن برای آن عده‌ی اندکی از ماسون‌ها که

قادرنند عمیقاً در آن وارد شوند کاملاً متفاوت است. فراماسونری یعنی دانش فاش شده، آغاز و تولد دوباره؛ یعنی واگذاردن راه و رسم زندگی کهنه و ورود به یک زندگی جدیدتر، باشکوه‌تر و اصیل‌تر ... در پس رمزگرایی ساده و ابتدایی فراماسونری، دسته‌ای مکاشفات قرار دارند که به ما کمک می‌کنند به زندگی روحانی و عالی دست یابیم و به رموز هستی خود پی ببریم. بنابراین در این زندگی روحانی، دستیابی به روشنگری ماسونی امکان‌پذیر می‌شود. تنها در این صورت است که می‌توان به طبیعت و شرایط رشد و تکامل در آن پی برد.^{۲۱}

به تأکید این عبارات، خلاف آنچه ماسون‌های پایین رتبه گمان می‌کنند و فراماسونری را سازمانی اجتماعی و مرتبط با امور خیریه می‌پندارند، حقیقت به گونه‌ی دیگری است. بر مبنای نوشته‌ی «پایک»، فراماسونری یعنی «کشف رموز هستی بشر». به عبارت دیگر چه‌ره‌ی صوری فراماسونری در لباس مبدل یک سازمان اجتماعی و خیریه و برای پنهان ساختن فلسفه‌ی این سازمان ظاهر می‌شود. در حقیقت هدف آن تحمیل نظام‌مند فلسفه‌ی خاص خود بر اعضا و بر جامعه است.

ماده‌انگاری در منابع ماسونی

الف) باور به ماهیت مطلق ماده: ماسون‌های امروز همچون نیاکان خویش به جاودانگی ماده و غیرمخلوق بودن آن و اینکه موجودات زنده

برحسب تصادف از ماده‌ی بی‌جان به وجود آمده‌اند، ایمان دارند. در نوشته‌های ماسونی می‌توانیم دلایل تفصیلی بنیادهای فلسفی ماده‌گرا را بیابیم. «سلامی ایشینداغ» در کتاب خود با عنوان «الهاماتی از فراماسونری» می‌نویسد:

کل فضا، اتمسفر، ستارگان، همه‌ی موجودات زنده و غیرزنده از اتم ساخته شده‌اند. بشر جز اجتماع اُنقاسی اتم‌ها نیست. موازنه‌ی جریان الکتریسته میان اتم‌ها، بقای موجودات زنده را تضمین می‌کند. با از میان رفتن این توازن می‌میریم، به خاک بازمی‌گردیم و به اتم‌ها تبدیل می‌شویم. یعنی ما همه‌ی از ماده و انرژی ساخته شده‌ایم و به ماده و انرژی بازمی‌گردیم. گیاهان از اتم‌های ما استفاده می‌کنند و همه‌ی موجودات، از جمله ما انسان‌ها از گیاهان استفاده می‌کنیم. همه چیز یک ماهیت دارد، اما چون مغز ما از سایر موجودات تکامل یافته‌تر است، صاحب هوشیاری و شعور است. اگر به نتیجه‌ی روان‌شناسی تجربی نظر کنیم، درمی‌یابیم که آزمایش سه‌گانه‌ی احساسات، ذهن و قوه‌ی اراده نتیجه‌ی کارکرد متوازن سلول‌های قشایی مغز و هورمون‌هاست.

... علم تجربه‌گرا پذیرفته است که هیچ چیز از هیچ به وجود نیامده و هیچ چیز نابود نمی‌شود. در نتیجه می‌توان گفت نیازی نیست بشر نسبت به هیچ نوع قدرتی احساس قدرشناسی و تعهد کند. جهان مجموعه‌ی انرژی است که نه آغازی دارد و

نه پایانی. در این مجموعه همه چیز متوکد می‌شود، نمو می‌کند و می‌میرد، اما مجموعه هیچ‌گاه نابود نمی‌شود. تنها اشیا تغییر می‌کنند و تبدیل می‌شوند. حقیقتاً چیزی به نام مرگ و زوال وجود ندارد؛ فقط تغییر و تبدیل دائمی حاکم است. نمی‌توان چنین سؤال بزرگ و راز جهانی را به کمک قوانین علمی تشریح کرد. توضیحات غیرعلمی نیز چیزی جز توصیفات خیالی، تعصبات و عقاید باطل نیستند. بر مبنای منطق و علم اثبات‌گرا، صرف‌نظر از جسم مادی، روحی وجود ندارد.^{۲۲}

نظریات بالا را می‌توانید در کتب متفکران ماده‌گرایی چون «مارکس»، «انگلس»، «لنین»، «پولیتزر»، «ساگان» و «ماند» بیابید.

در جواب ادعای «ایشینداغ» باید گفت همه‌ی این نظریات که به کمک کشف‌های علمی صورت گرفته در نیمه‌ی دوم قرن بیستم باطل شدند. به عنوان نمونه «نظریه‌ی انفجار بزرگ» که در محافل علمی به اثبات رسیده نشان می‌دهد جهان میلیون‌ها سال قبل از عدم به وجود آمد. براساس «قوانین ترمودینامیک» ماده قابلیت سازماندهی خود را ندارد و نظم و توازن موجود در عالم، برآیند یک آفرینش هوشیار و هوشمند است. علم زیست‌شناسی با نشان دادن نمونه‌های شگفت‌آور از موجودات زنده، وجود خالق را که همه را خلق نموده اثبات می‌کند.

ایشینداغ چنین ادامه می‌دهد:

می‌خواهم بعضی اصول و حقایق مورد تأیید فراماسون‌ها را به اختصار بیان کنم: براساس اصول ما حیات از یک سلول آغاز

می‌شود و در نتیجه از تغییر شکل و نمو سلول، انسان به وجود می‌آید. ماهیت و هدف این وجود را نمی‌توان درک کرد. زندگی از آمیزش ماده و انرژی آغاز می‌شود و به آن خاتمه می‌یابد. اگر معمار بزرگ کائنات را به عنوان حقیقتی والا، افق بی‌پایان خوبی و زیبایی، اوج تکامل و عالی‌ترین مقام و کمال مطلوب انسان بپذیریم و اگر آن را مجسم نکنیم، شاید خود را از تعصب درامان نگه داشته باشیم.^{۳۳}

«ایشینداغ» ادامه می‌دهد:

ماسونی که تحت تعلیم این اصول و عقاید قرار گرفته وظیفه دارد مردم را تربیت کند ... و به نیابت از مردم و حتی بدون تمایل آنها کار خود را انجام دهد.^{۳۴}

ب) انکار روح و جهان آخرت: ماسون‌ها در نتیجه‌ی عقاید ماتریالیستی خود، وجود روح و جهان آخرت را به شدت انکار می‌کنند. با این حال گاهی در نوشته‌هایشان به واژگان و اصطلاحات معنوی همچون «مرده‌ای که به ابدیت سپرده شد» برمی‌خوریم که ممکن است متناقض به نظر برسد، ولی در واقع چنین نیست. چون اینگونه اشارات به جاودانگی روح، همه نمادین هستند. «معمارستان» این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان «عالم پس از مرگ در فراماسونری» چنین بیان می‌کند:

ماسون‌ها رستاخیزِ پس از مرگ را در افسانه‌ی استاد حیرام* به

* - در کتاب عهد عتیق درباره‌ی استاد حیرام آمده است: «و سلیمان پادشاه، فرستاده، حیرام را از صور آورد، او پسر زن بیوه از سبط نفتالی بود و پدرش اهل صور و مسگر بود. او پسر از

صورت نمادین می‌پذیرند. این رستاخیز نشان می‌دهد حقیقت همیشه بر تاریکی و مرگ غلبه دارد. فراماسونری به مسئله‌ی روح اهمیتی نمی‌دهد. در فراماسونری، رستاخیز پس از مرگ یعنی به میراث گذاردن بعضی امور مادی و معنوی به انسان‌ها. کسانی که توانسته‌اند در این زندگی کوتاه و فریبنده نام خود را جاودانه کنند، موفق شده‌اند و با ماندگار ساختن نام خود به دنبال شادمان کردن انسان‌ها و تضمین دنیایی مادی‌تر بودند. هدف آنان بالا بردن انگیزه‌های انسانی بوده است که بر زندگی انسان‌های زنده مؤثرند... انسان‌هایی که طی قرن‌ها ابدیت را می‌طلبند، با اعمال، خدمات و اندیشه‌های خود به آن می‌رسند و... این به زندگی آنان معنا می‌بخشد. چنانچه تولستوی گفت: «در آن هنگام، بهشت همین جا بر روی زمین برپا می‌شود و مردم به بهترین صورت ممکن کامیاب می‌شوند.»^{۲۵}

«ایشینداغ» در مقاله‌ی پیشین چنین نوشت:

باوری وجود دارد بر این مبنا که از دو نیروی سازنده‌ی انسان: جسم و روح، جسم می‌میرد اما روح باقی می‌ماند و به جهان ارواح می‌رود، در آنجا به حیات خود ادامه می‌دهد و به فرمان خداوند در جسم دیگری حلول می‌کند. این باور با مفاهیم

حکمت و مهارت در صنعت مگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمد و تمامی کارهایش را انجام داد. (اول پادشاهان، باب ۷، آیه ۱۳). ماسون‌ها حیرام را سازنده‌ی معبد یهودیان می‌دانند و او را پدر فراماسونری قلمداد می‌کنند. (م)

تغییر و تبدیل مورد قبول ما سازگار نیست. نظرات فراماسونری را می‌توان چنین تشریح کرد: پس از مرگ تنها خاطرات و دست‌یافت‌های شما به جای می‌ماند. این نظریه، فیلسوفانه و مبتنی بر اصول منطق است. باورهای مذهبی درباره‌ی جاودانگی روح و رستاخیز، با اصول منطق سازگار نیستند. ما اصول فکری خود را از نظام‌های فلسفی عقل‌گرا گرفته‌ایم، در نتیجه پاسخ این سؤال را با مفاهیمی متفاوت و نه با مفاهیم مذهبی می‌دهیم.^{۲۶}

انکار رستاخیز و جستجوی جاودانگی، اسطوره‌ای است که مشرکان از دیرباز به آن باور داشته‌اند. به گفته‌ی قرآن کریم مشرکان به گمان اینکه جاودانه زندگی خواهند کرد برای خود قصرهای باشکوه و محکم بنا می‌کنند. حضرت هود(ع) به قوم عاد هشدار داد و فرمود:

آیا از خدا نمی‌ترسید و پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟ من [از جانب خداوند] پیامبری امین برای شما هستم. از عدم اطاعت اوامر خداوند پرهیزید و از من پیروی کنید. من هیچ مزدی در برابر این مأموریت الهی از شما طلب نمی‌کنم، اجر و پاداش من تنها با آفریدگار جهان‌ها و جهانیان است. آیا شما صرفاً از سر هوس و خودنمایی در نقاط مرتفع بناهای یادبود می‌سازید؟ آیا به گمان اینکه جاودانه زندگی خواهید کرد برای خود قصرهای باشکوه و محکم بنا می‌کنید؟ و آیا بر روی زبردستان به شیوه‌ی ستمگران بی‌رحمانه دست می‌کشاید؟ پس، از عدم

اطاعت اوامر خداوند پرهیزید و از من پیروی کنید.^{۲۷}

اشتباه آن مردم ملحد ساختن ساختمان‌های فاخر نبود. مسلمانان نیز برای هنر اهمیت قائلند و تلاش می‌کنند دنیا را زیبا کنند. تفاوت در مقصود دو گروه است. مسلمانان تا حدی به هنر علاقمندند که مفاهیم زیبایی و زیبایی‌شناختی را که خداوند به انسان‌ها بخشیده القا کند.

تناقض علمی انکار روح

انکار وجود روح و این ادعا که هوشمندی و شعور از جنس ماده است با علم نیز سازگار نیست. برعکس، اکتشافات جدید علم. نشان می‌دهند نمی‌توان شعور را تا درجه‌ی ماده نزول داد و آن را برحسب کارکردهای مغزی تشریح کرد. امروزه بسیاری محققان متفق‌النظرند که هوشیاری و شعور انسان از منبعی ناشناخته و فراتر از اعصاب مغزی و مولکول‌ها و اتم‌های سازنده‌ی آن به دست می‌آید.

محقق‌ی به نام «وایلدر پنفیلد» پس از سال‌ها تحقیق به این نتیجه رسید که وجود روح، حقیقتی انکارناپذیر است:

پس از سال‌ها تلاش برای توضیح عملکرد ذهن تنها براساس کنش‌های مغزی، به نتیجه‌ای رسیدم که ساده‌تر (و منطقی‌تر) است. با درنظر گرفتن مغز و ذهن (جسم و روح) و اینکه همیشه نمی‌توان ذهن را براساس فعالیت‌های اعصاب مغز توجیه کرد ... باید بپذیریم که وجود ما از این دو عنصر اساسی ساخته شده است.^{۲۸}

مغز انسان مانند کامپیوتر فوق‌العاده‌ای است که اطلاعات را از حواس پنجگانه دریافت و مورد پردازش قرار می‌دهد، اما فاقد ادراک و شعور و دانش به «خود» است؛ یعنی نمی‌تواند درک کند، احساس کند یا به حواس دریافتی خود بیندیشد. «راجر پن‌رز»، فیزیک‌دان برجسته‌ی انگلیسی در کتاب خود با عنوان «ذهن جدید امپراتور» می‌نویسد:

چه چیز به انسان هویت فردی می‌بخشد؟ همان اتم‌هایی که بدنش را می‌سازند؟ آیا هویت او به انتخاب خاص الکترون‌ها، پروتون‌ها و دیگر ذرات تشکیل‌دهنده‌ی اتم‌ها بستگی دارد؟ حداقل دو دلیل برای رد این موضوع وجود دارد. در درجه‌ی اول در جسم مادی هر موجود زنده تغییر و تبدیل دائمی وجود دارد. بخش وسیعی از سلول‌های زنده (از جمله سلول‌های مغز) و در واقع تمام بدن از آغاز تولد بارها و بارها جایگزین شده‌اند. دلیل دوم را از فیزیک کوانتوم می‌آورم: ... اگر یک الکترون از جسم انسان را جایگزین الکترونی از آجر کنیم باید کیفیت الکترون جایگزین شده ثابت بماند و تفاوت دو الکترون قابل تشخیص باشد. همین موضوع باید در مورد پروتون‌ها و انواع ذرات اتم‌ها و مولکول‌ها صدق کند. با این حال اگر کلاً وجود مادی فردی را با ذرات نظیر در آجر خانه‌اش جایجا کنند، ابدأ هیچ اتفاقی نمی‌افتد.^{۲۹}

پن‌رز به طور واضح بیان می‌کند اگر همه‌ی اتم‌های بدن انسان را با اتم‌های آجر عوض کنند، خصوصیتی که انسان را زنده نگه می‌دارد باقی

نمی‌مانند. آجر، جان نمی‌گیرد. به طور خلاصه آنچه انسان را انسان می‌کند خصوصیات مادی نیست؛ بلکه ویژگی‌های روحانی و نهادی مستقل از ماده، این منبع را می‌سازد. پن‌رز در پایان کتاب خود توضیح می‌دهد:

به نظر من شعور چنان با اهمیت است که نمی‌توانم به سادگی باور کنم «تصادفی» و با محاسبات پیچیده ظاهر شده باشد. هوشیاری، پدیده‌ای است که وجود عینی جهان با آن شناخته می‌شود.^{۲۰}

جواب ماده‌گرایان به این یافته‌ها چیست؟ چگونه می‌توان ادعا کرد انسان با ویژگی‌هایی چون بینش، احساس، قدرت تفکر، حافظه و حواس، تنها با ترکیب اتفاقی اتم‌های بی‌جان به وجود آمده باشد؟

ماتریالیسم ماسونی: خدا انگاری ماده

خدا انگاری ماده و انتساب نقش آفرینش به اتم‌های بی‌جان ماده، فلسفه‌ی جدیدی نیست. بت‌پرستی از آغازین اعصار تاریخ وجود داشته و ماده‌گرایان نمونه‌ی نوین بت‌پرستان کهن هستند. نوشته‌های ماسونی آشکارا به این امر اعتراف می‌کنند:

برای تولید یک شیء مادی اتم‌ها ترکیب خاصی به خود می‌گیرند. روح هر اتم نیروی تولیدکننده‌ی این نظام است. چون روح عامل هوشیاری است، هر شیء هوشمند است و به نسبتی از هوشمندی برخوردار است. انسان، حیوان، باکتری و مولکول هر یک به نسبتی هوشمندند.^{۲۱}

این نویسنده همه چیز را هوشمند می‌داند. چون از اتم ساخته شده و چون منکر وجود روح انسانی است، انسان را توده‌ای از اتم‌ها می‌داند؛ درست همچون یک حیوان یا مولکول‌های بی‌جان. لکن حقیقت این است: *ماده‌ی بی‌جان (اتم‌ها) عاری از روح، هوشیاری و هوشمندی است.* تنها موجودات زنده هوشیارند، زیرا خداوند به آنها روح عطا نموده است. در میان همه‌ی موجودات زنده انسان‌ها از عالی‌ترین درجه‌ی شعور بهره‌مندند چون صاحب روحی منحصر به فرد از جانب خداوندند. این باور ماتریالیستی فراماسون‌ها، نمود عقیده‌ای به نام «جاندار پنداری» (animism) است که هر شیء را در طبیعت (کوه، آب، باد و غیره) صاحب روح خاص و هوشیاری می‌پندارد. ارسطو، فیلسوف یونانی این نوع باور را با ماده‌انگاری (عقیده به اینکه ماده خلق نشده و مطلق است.) ترکیب نمود. این باور به الحاد معاصر مبدل شده است. به عقیده‌ی ماسون‌ها توازن و نظم موجود در نظام عالم نتیجه‌ی ماده است. در مقاله‌ای با موضوع «تکامل زمین» می‌خوانیم:

فرسایش چنان ضعیف صورت می‌گیرد که می‌توان گفت حالت کنونی زمین در نتیجه‌ی هوشمندی پنهان ماگما (مابیع درون هسته‌ی زمین) پدید آمده است. اگر اینگونه نبود آب در گودال‌ها انباشته نمی‌شد و آب تمام زمین را فرا می‌گرفت.^{۳۳}

همچنین در مقاله‌ی دیگری چنین ادعا شده است:

آغاز حیات بر روی کره‌ی زمین هنگامی بود که یک سلول به وجود آمد. این سلول بلافاصله به حرکت درآمد و بر اثر

انگیزشی مؤثر و متمرّدانه به دو بخش تقسیم شد و این راه را تا بی‌نهایت ادامه داد. اما سلول‌های تقسیم شده قادر به ادراک هدفی برای سرگردانی خود نبودند و گویی به دلیل ترس از این سرگردانی و تحت تسلط نیروی غریزی حفظ بقا، با یکدیگر به فعالیت پرداختند، به هم پیوستند و به صورت هماهنگ، دموکراتیک و فداکارانه به خلق اندام‌های حسّاس و حیاتی اقدام نمودند.

باور به این عقاید چیزی جز خرافات نیست. مشاهده می‌کنید که ایشان برای انکار وجود خداوند و نقش او در خلق عالم، خواصّ مضحکی به اتم‌ها، مولکول‌ها و سلول‌ها نسبت می‌دهند؛ مانند هوش، قوه‌ی برنامه‌ریزی، فداکاری و حتی هماهنگی و رفتار دموکراتیک (۱). مفهوم دیگری که در اصول خرافی و ماتریالیستی فراماسون‌ها مطرح است، اصطلاح «طبیعت مادر» است که در فیلم‌های مستند، کتاب‌ها، مجلّات و حتی آگهی‌های بازرگانی بارها به آن برمی‌خوریم. کاربرد آن برای بیان این عقیده است که ماده‌ی سازنده‌ی طبیعت (نیترژن، اکسیژن، هیدروژن، کربن، ...) با هوشمندی و به صورت خودبه‌خود، انسان‌ها و همه‌ی موجودات زنده را خلق نموده. این افسانه نه بر مشاهده استوار است و نه بر منطق. بلکه قصد دارد به کمک تلقین افکار، بر ذهن انسان غلبه یابد و هدف آن به فراموشی سپردن خداوند، خالق حقیقی هستی و بازگشت به الحاد است. فراماسونری تلاش می‌کند این باور را تقویت و منتشر نماید. به همین منظور از قوای اجتماعی هم‌پیمان خود حمایت

می‌کند. در مقاله‌ای با عنوان «تفکرانی پیرامون تکامل همبستگی از دیدگاه علمی» می‌خوانیم:

از دیدگاه مادی و تعامل ماده، موجودات زنده، همه‌ی گیاهان، حیوانات، میکروب‌های مفیدی که در زمین زندگی می‌کنند و انسان‌ها، هماهنگی اسرارآمیزی دارند. این هماهنگی از مسوی «طبیعت مادر» ترتیب داده شده. آنها پیوسته درگیر نوعی همکاری و انسجام مؤثر هستند. بار دیگر تصریح می‌کنم فراماسونری هر نوع جنبش روان‌شناسی - اجتماعی را که به رفاه، صلح، امنیت و شادی و به طور خلاصه هر نوع جنبشی که در طریق اومانیسیم و اتحاد جهانی بشر گام بردارد، عامل پیشبرد آرمان‌های خود می‌داند و از آن حمایت می‌کند.^{۳۳}

مهم‌ترین نیروی پیشبرنده‌ی آرمان‌های فراماسونری نظریه‌ی تکامل است که حامی نوین ماتریالیسم و اومانیسیم به شمار می‌رود. در فصل بعد نگاه دقیق‌تری به نظریه‌ی تکامل از زمان داروین تا عصر حاضر می‌اندازیم و به ارتباط پنهان فراماسونری و این بزرگ‌ترین اشتباه علمی، پی می‌بریم.

پی‌نوشت‌ها:

1. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, 1997, p. 131
2. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 274-275
3. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, Masonlukta Yorumlama Vardir Ama Putlastirma Yoktur (There is No Idolization in Freemasonry but

Interpretation), Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 120

4. Celil Layiktez, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic Secret, What is Secrecy?), Mimar Sinan, 1992, No. 84, pp. 27-29
5. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 75
6. Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), Mimar Sinan, 1995, Vol. 95, pp. 62-63

۷. سوره‌ی نعل، آیه‌ی ۱۲

۸. سوره‌ی زخرف، آیات ۵۱ - ۵۴

9. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 74
10. Resit Ata, "Çile: Tefekkur Hucresi" (Ordeal: Reflection Cell), Mimar Sinan, 1984, No. 53, p. 61
11. Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social Origins and Aims of Freemasonry), Mimar Sinan, December 1968, No. 8, p. 26
12. Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 34

۱۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۲

14. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 9
15. Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 38
16. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, 1987, No. 63, p. 46
17. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, 1987, No. 63, p. 46
18. Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 39
19. Albert Pike, Morals and Dogma, Kessinger Publishing Company, October 1992, p. 839
20. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, pp. 2-3
21. Previous Master Mason Enver Necdet Egeran, Gercek Yuzuyle Masonluk (Freemasonry Unveiled), Basnur Press, Ankara, 1972, pp. 8-9
22. Dr. Selami Isindag, Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 189
23. Dr. Selami Isindag, Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 190
24. Dr. Selami Isindag, Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 189-190
25. Hasan Erman, "Masonlukta Olum Sonrasi" (After Death in Freemasonry),

- Mimar Sinan, 1977, No. 24, p. 57
26. Dr. Selami Isindag, Masonlugun Kendine Ozgu Bir Felsefesi Var Midir, Yok Mudur? (Does Freemasonry Have an Original Philosophy or Not?), Mirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 97
۲۷. سوره‌ی شعراء آیات ۱۲۴ - ۱۳۱
28. Wilder Penfield, The Mystery of the Mind: A Critical Study of Consciousness and the Human Brain, Princeton, New Jersey, Princeton University Press, 1975, p. 80
29. Roger Penrose, The Emperor's New Mind, Penguin Books, 1989, pp. 24-25
30. Roger Penrose, The Emperor's New Mind, Penguin Books, 1989, p. 448
31. Onur Ayangil, "Yeni Gnose" (New Gnosis), Mimar Sinan, 1977, No. 25, p. 20
32. Faruk Erengul, "Evrende Zeka" (Intelligence in the Universe), Mimar Sinan, 1982, No. 46, p. 27
33. Naki Cevad Akkerman, "Bilimsel Acidan Dayanisma Kavrami ve Evrimi Uzerine Dusunceler II" (Thoughts About The Concept and the Evolution of Solidarity from the Scientific Point of View II), Mimar Sinan, 1976, No. 20, p. 49

بازخوانی نظریه‌ی تکامل

سال ۱۳۸۲ م. است. کشتی «بیگل» در اقیانوس اطلس به پیش می‌رود. بیگل به کشتی‌های باری معمولی یا مسافری شباهت دارد، اما سفر آن، سفری اکتشافی است که سال‌ها به طول خواهد انجامید. این کشتی سفر خود را از انگلستان آغاز نموده و با گذر از اقیانوس، به سواحل آمریکای جنوبی خواهد رسید.

بیگل، کشتی‌ای که تا آن زمان زیاد شناخته شده نبود، مسافرتی پنج



تصویر شماره ۵۰

ساله در پیش داشت. آنچه نهایتاً این کشتی را بلندآوازه می‌ساخت مسافر آن، طبیعت‌شناس ۲۲ ساله، «چارلز رابرت داروین» (تصویر شماره‌ی ۵۰) بود. در واقع او پیش از مطالعه‌ی علم زیست‌شناسی، از دانشجویان رشته‌ی الهیات دانشگاه کمبریج به شمار می‌رفت. این مرد جوان مطالعات گسترده‌ای در زمینه‌ی الهیات داشت

و عصری که در آن می‌زیست، عصر نفوذ عمیق افکار ماتریالیستی بود. حقیقت این است که او یک سال پیش از پای گذاردن به کشتی بیگل از برخی اصول بنیادی آیین مسیحیت تبری جست.

داروین جوان همه‌ی اکتشافات ضمنی سفر خود را بر حسب عقاید و اصول ماده‌انگار تفسیر می‌نمود و در پی آن بود تا همه‌ی موجودات زنده‌ای را که در طول سفر مورد مطالعه قرار می‌داد، بدون هیچ‌گونه اشاره به آفرینش الهی، تشریح و تفسیر کند.

او طی سال‌ها این اندیشه‌ها را گسترش داد، از مفاهیم الهی تهی ساخت و بالاخره فرضیه‌ی خویش را منتشر نمود. نظریه‌ی وی در سال ۱۸۵۹ م. در کتاب منشأگونه‌ها (Origin of the Species) مطرح شد و با آنکه مورد استقبال روشنفکران قرن نوزده قرار نگرفت، اما می‌رفت تا مبانی علمی موردنیاز ملحدان نام برده را که قرن‌ها در پی آن بودند فراهم آورد.

آیا نظریه‌ی تکامل حاصل کار شخص داروین بود؟ آیا او خود به تنهایی باب نظریه‌ای را گشود که راه را برای بزرگ‌ترین خدعه‌های تاریخ هموار می‌ساخت؟

افسانه‌ی تکامل، از یونان باستان تا اروپای جدید

ماهیت نظریه‌ی داروین این است که ماده‌ی بی‌جان، تحت شرایط کاملاً طبیعی، بی‌اختیار اولین موجودات زنده را به وجود آورد و باز تحت همین شرایط و تنها بر حسب تصادف اولین گونه‌ها ایجاد شدند. به عبارت دیگر نظریه‌ی تکامل نظام جامع و بی‌نیاز از غیرری را معرفی می‌کند که بدون دخالت قدرت خالق، به خود سازمان داده و بی‌اختیار سایر موجودات را نیز به عالم حیات آورده است. این نوع تفکر که طبیعت بدون دخالت آفریننده

به خود سر و صورت می‌دهد «طبیعت‌گرایی» (Naturalism) نام دارد. نظریه‌ی طبیعت‌گرایی به همان گونه است که ادعا کنند کتابخانه‌ای بدون نیاز به نویسنده، خود را به وجود می‌آورد. اما از ابتدایی‌ترین ادوار تاریخ عده‌ی کثیری از متفکران تنها بر اساس خیالات فلسفی و آرمانی خویش به دفاع از آن پرداختند و بسیاری تمدن‌ها نیز آن را پذیرا شدند. طبیعت‌گرایی در جوامع ملحدی چون مصر و یونان باستان متولد شد و رشد کرد، اما با ظهور و گسترش مسیحیت تا حد زیادی متروک ماند و ایمان به خداوند بر آن چیرگی یافت. به همین صورت اسلام در شرق گسترش یافت و عقاید الحادی چون آیین زرتشت و جادوگری نابود شدند و عموم مردم حقیقت آفرینش را پذیرفتند.

با این وجود فلسفه‌ی طبیعت‌گرا مخفیانه به حیات خود ادامه داد و جوامع مخفی از آن محافظت می‌کردند، تا اینکه در شرایطی مناسب‌تر از گذشته بار دیگر سر برآورد. اطلاعات جالب توجه زیر در مجله‌ی «ماسون» که برای توزیع در میان ماسون‌های ترکیه چاپ می‌شود، آورده شده است:

کسانی که در جهان طبیعت به اکتشافات تازه دست یافتند و وجود خداوند را نادیده می‌انگاشتند، مجبور بودند افکارشان را برای خود حفظ کنند. تحقیقات آنها مخفیانه صورت می‌گرفت و حتی کسانی هم که با تحقیقات ارتباطی پیدا می‌کردند باید آن را مخفی نگه می‌داشتند. این نهان‌کاری نیاز به استفاده از علائم و نمادهای متعدد را ضروری می‌نمود.^۱

در اینجا منظور از «اکتشافات تازه» ادراک علم در تطابق با طبیعت‌گرایی

است. این مسیر رو به انحراف علم و مطالعات علمی، در جوامع مخفی که برای اهداف خود به علائم و نمادها نیازمند بودند، به صورت محرمانه ایجاد شد. از این رو ریشه‌های فراماسونری شکل گرفت.



تصویر شماره ۵۱

یکی از جوامع مخفی مذکور که عهده‌دار استقرار ریشه‌های فراماسونری بود، انجمن «رز و صلیب» نام داشت که تقریباً عامل اتصال شوالیه‌های معبد و فراماسونرها به شمار می‌رفت (تصویر شماره‌ی ۵۱). این انجمن که رذ آن در قرن پانزدهم دیده می‌شود، موج هیجان و علاقمندی شدیدی به کیمیاگری، مخصوصاً در اروپا، ایجاد نمود. گفته

می‌شود اعضای آن صاحب دانش سرّی بوده‌اند، اما مهم‌ترین میراثی که از این لژ به جای مانده فلسفه‌ی طبیعت‌گرای آن است که نظریه‌ی تکامل جزئی از آن به حساب می‌آید. مجله‌ی ماسون اعلام می‌کند ریشه‌های فراماسونری به شوالیه‌های معبد و اعضای انجمن رز و صلیب باز می‌گردد و بر طرز تفکر تکامل‌گرای دوم تأکید می‌ورزد.

فراماسونری نظری یا تشکیلات معاصر این سازمان بر پایه‌ی انجمن‌های ساختمان‌سازی قرون وسطی که به فراماسونری عملی منسوبند، بنا شده است. اما کسانی که به پی‌ریزی بنیادهای نظری سازمان اقدام نمودند عضو تشکیلات خاصی بودند که به مطالعه‌ی دستگاه‌های مبهم و سرّی کهن و شناخت آنها می‌پرداختند. مهم‌ترین این سازمان‌ها

شوالیه‌های معبد و گروه رز و صلیب بودند.

مکان و نحوه‌ی تأسیس نظام رز و صلیب ناشناخته است. اولین نشانه‌های آن در قرن پانزدهم در اروپا دیده شد، اما مشخص است که سازمان کهن‌تر از این است. تمایز آنها با شوالیه‌های معبد، علاقه‌شان به علم بود. اعضای این نظام عموماً مجذوب کیمیاگری بودند. ... مهم‌ترین ویژگی اعضا این بود که اعتقاد داشتند، هر مرحله از روند رشد جزئی از جریان تکامل است. به همین علت تفکرات خود را بر طبیعت‌گرایی بنا نهادند و با عنوان «طبیعت‌گرایان»، شناخته شدند.^۲

سازمان ماسونی دیگری که به گسترش اندیشه‌ی تکامل می‌پرداخت نه در غرب، که در مشرق زمین واقع بود. «سلامی ایشینداغ» این مفاهیم را در مقاله‌ی «فراماسونری و ما، از تأسیس تا امروز» فراهم آورده:

در جهان اسلام همتایی برای فراماسونری وجود داشت به نام «اخوان الصفا» این انجمن در بصره و در دوره‌ی عباسیان تأسیس شد و دائرةالمعارفی مرکب از ۵۴ جلد سترگ منتشر نمود. ۱۷ جلد از این دائرةالمعارف به علوم طبیعی می‌پرداخت و حاوی تعابیر علمی بود که شباهت بسیاری به تعاریف داروین داشت. آنها راه خود را تا اسپانیا گشودند و برطرز تفکر غرب تأثیر گذاردند. این انجمن با آنکه در جهان اسلام به وجود آمد، اما از اصول مسلم اسلام فاصله گرفت. انجمن اخوان الصفا تحت تأثیر فلسفه‌ی یونان باستان بود که نمود آن در رمزگرایی و نمادهایش مشهود است.

«سلامی ایشینداغ» ادامه می‌دهد:

انجمن مذکور از فرقه‌ی اسماعیلیه سرچشمه گرفت و هدف اصلی آن روشن نمودن عقاید دینی [تعصّب‌آمیز] به کمک مفاهیم تمثیلی و نمادین، و طرز تفکر آن متأثر از فیثاغورث و افلاطون بود. فرد برای ورود به گروه ابتدا فریفته‌ی آموزشات عرفانی و مرموزی می‌شد و سپس از عقاید و تعصبات عبث مذهبی تطهیر می‌گشت. سپس با روش‌های فلسفی و نمادین آشنا می‌گردید. گاهی تازه‌واردانی که دوره‌ی کارآموزی خود را طی نموده بودند، تعالیم نوافلاطونی می‌دیدند و سپس می‌توانستند در مباحث شیمی، ستاره‌شناسی و معانی رمزی اعداد وارد شوند. اما همه‌ی این دانش‌ها محرمانه حفظ می‌شد و تنها در دسترس افرادی قرار می‌گرفت که شایستگی‌اش را احراز نموده بودند. بنابراین بنیاد فراماسونری بر چنین سازمان‌هایی پی‌ریزی شده است. بعضی از مفاهیم نمادین آن منافاتی با علم و منطق ندارد، به همین جهت نیز تا به امروز در مکان‌های مختلف، در مراسم و تشریفات ما باقی مانده‌اند.^۳

از عبارات بالا چنین برداشت می‌شود که اخوان الصفا به عنوان انجمنی همسو با فراماسونری در دنیای اسلام به فعالیت‌هایی مشابه فعالیت‌های ماسون‌ها می‌پرداخته است. در تاریخ اسلام متفکران بسیاری را می‌توان یافت که به همین صورت از اسلام فاصله گرفتند و تحت تأثیر

افسانه‌های ماده‌محور و تکامل‌گرایی یونان باستان واقع شدند. این واقعیت که انجمن مذکور ویژگی‌های فراماسونی داشته، حقایق را روشن می‌کند. غزالی، دانشمند بزرگ اسلام از آن انجمن منزجر بود و در آثارش به تکذیب آن می‌پرداخت. وی در کتاب خود با عنوان «المفخذ من الضلال» مستقیماً به نکوهش اخوان الصفا پرداخته است و در کتاب «فضائح الباطنیه» به تشریح انحرافات اصول فرقه‌ی اسماعیلیه که آنها به آن تعلق داشتند می‌پردازد.

عصر روشنگری و ظهور افسانه‌ی سیر تکامل

با سست شدن قدرت اجتماعی کلیسای کاتولیک در اروپا، تفکرات ماده‌گرا و تکامل‌گرایی سازمان‌های ماسونی چون «گل و صلیب» و «اخوان الصفا» که به صورت رمزی و نمادین مطرح می‌شد، گسترش بیشتری یافت. در نتیجه، تعالیم شرک‌آمیزی که به مدت تقریباً هزار سال به دلیل حاکمیت سیاسی و فکری مسیحیت به شکل پنهان دنبال می‌شد دگرباره در میان متفکران قرن هفدهم و هجدهم اروپا رواج یافت.

دوره‌ای که در آن اندیشه‌های ماده‌انگار و تکامل‌گرا به طور گسترده مورد پذیرش جوامع اروپایی قرار گرفت و بر فاصله جستن اروپا از مذهب تأثیر گذارد، به عصر روشنگری (Enlightenment) معروف است. به طور حتم کسانی که این واژه را برگزیدند (یعنی کسانی که آن تحول را به معنای حرکت به سوی روشنائی مثبت توصیف نمودند) خود رهبران این خط‌انحراف بودند. آنها دوره‌ی پیشتر را «عصر تاریکی» نام نهادند و به ملامت مذهب پرداختند و چنین ادعا نمودند که اروپا زمانی

هدایت شد و به روشنایی قدم نهاد که سکولاریزه شد و از مذهب فاصله جست. این دورنمای یک سویه و غلط هنوز هم یکی از پایه‌های تبلیغات مخالفان دین را تشکیل می‌دهد.

درست است که مسیحیت قرون وسطی به دلیل خرافات و تعصبات بی‌جا، اندکی «تاریک» بود و بیشتر آن عقاید در دوره‌ی پس از قرون وسطی از جامعه زدوده شدند، اما حقیقت این است که روشنگری نیز نتایج مثبتی برای غرب به بار نیاورد. مهم‌ترین نتیجه روشنگری که در فرانسه رخ داد، انقلاب فرانسه بود و کشور را به دریای خون مبدل ساخت. امروز ادبیات متأثر از روشنگری، به ستایش این انقلاب می‌پردازد. اما انقلاب هزینه‌ی گزافی بر فرانسه تحمیل نمود و ناسازگاری‌های اجتماعی را موجب شد که تا قرن بیستم همچنان ادامه داشت. تحلیل متفکر مشهور انگلیسی، «ادموند برک» (Edmond Burke) (تصویر شماره‌ی ۵۲) از انقلاب فرانسه و جریان روشنگری بسیار قابل



تصویر شماره ۵۲

توجه است. وی در کتاب مشهور خود با عنوان «تأملاتی بر انقلاب در فرانسه»، که در سال ۱۷۹۰ منتشر شد به نقد انگاره‌ی روشنگری و ثمره‌ی آن، یعنی انقلاب در فرانسه پرداخت. به عقیده‌ی وی این جنبش ارزش‌های بنیادی دین، اخلاق و ساختار خانواده را که یکپارچگی جامعه را حفظ می‌نمودند نابود ساخت و راه را برای

ترس و هرج و مرج هموار کرد. وی سرانجام روشنگری را «جریان مخرب خرد انسانی» نام نهاد.^۴

رهبران این جنبش مخرب، فراماسون‌ها بودند. ولتر، دیدرو، مونتسکیو و سایر متفکران ضد‌مذهب که شرایط را برای انقلاب آماده نمودند همگی ماسون بودند. آنها یاوران نزدیک جاکوبین‌ها یا رهبران انقلاب به حساب می‌آمدند.

به عقیده‌ی مورخان در فرانسه‌ی این دوره، تشخیص این دو گروه از یکدیگر سخت است.

در طول انقلاب فرانسه اعمال خصمانه‌ای علیه دین صورت گرفت. بسیاری از روحانیان را به گیوتین سپردند و کلیساها را تخریب کردند. علاوه بر این افرادی بودند که می‌خواستند مسیحیت را از ریشه نابود کنند و مذهبی منحرف، مشرک و نمادین، به نام «مذهب عقل» را جایگزین آن سازند.

امروزه بسیاری از فرانسوی‌ها در جواب این سؤال تردید دارند که آیا انقلاب فرانسه حرکت مثبتی بود یا خیر؟!

با گسترش احساسات ضد‌مذهب انقلاب فرانسه در سراسر اروپا، قرن نوزدهم به یکی از ادوار گستاخ و متجاوز ضد‌دین مبدل شد. از همین رو این روند اجازه داد تا اندیشه‌های ماده‌انگار و تکامل‌گرایی که قرن‌ها به کمک نمادها مخفیانه به زیر پوست جامعه رخنه کرده بودند یکباره در اجتماع ظهور کنند و ماده‌گرایانی چون «دیدرو» و «بارون» بیرق ضدیت با دین را برافرازند.

آراسموس داروین

عموماً «جین لامارک»، زیست‌شناس فرانسوی و «چارلز داروین» انگلیسی، پایه‌ریزان نظریه‌ی تکامل پنداشته می‌شوند. بر این اساس لامارک اولین بار نظریه‌ی تکامل را مطرح نمود اما اشتباهش این بود که آن را بر مبنای «وراثت ویژگی‌های اکتسابی» استوار ساخت. سپس داروین نظریه‌ی دومی بر مبنای فلسفه‌ی «انتخاب اصلح» در طبیعت مطرح کرد. با این حال در اینجا باید نظریه پرداز دیگری را معرفی کنیم که نقش مهمی در ارتباط با مبادی این موضوع بر عهده داشت: «آراسموس داروین»، پدربزرگ چارلز داروین.

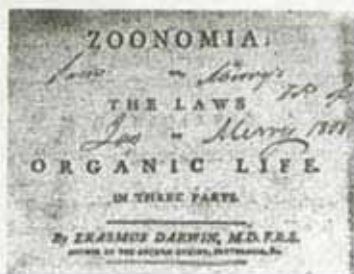


تصویر شماره ۵۳

آراسموس داروین (تصویر شماره‌ی ۵۳) معاصر لامارک در قرن هجدهم بود و جدای از فیزیک‌دانی، روان‌شناسی و شاعری، به عنوان نویسنده‌ای معتبر شناخته می‌شد. «دزموند کینگ‌هل»، که زندگی‌نامه‌ی وی را نگاشت، او را بزرگ‌ترین انگلیسی قرن نوزدهم نامید.^۵ اما

آراسموس داروین زندگی خصوصی بسیار تیره‌ای داشت.

آراسموس داروین در دهه‌های ۱۷۸۰م. و ۱۷۹۰م. طرح کلی نظریه‌ی تکامل را ایجاد کرد که بر مبنای آن ادعا می‌شد همه‌ی موجودات زنده به صورت تصادفی و بر اساس قوانین طبیعت، از جدی مشترک به وجود آمده‌اند. او تحقیقش را در باغ گیاه‌شناسی سه‌هکتاری خود انجام داد و به



تصویر شماره ۵۴

دنبال شواهدی برای اثبات عقیده‌ی خود گشت. وی نظریه‌اش را در دو کتاب به نام‌های «معبد طبیعت» و «زونومیا» (Zoonomia) (تصویر شماره‌ی ۵۴) تشریح نمود. به علاوه در سال ۱۷۸۴ م. برای انتشار

نظریات خود به تأسیس مجمعی به نام مجمع فلسفی اقدام کرد. سال‌ها بعد «چارلز داروین» وارث اندیشه‌های پدر بزرگ و طرح کلی نظریه‌ی تکامل گشت. تئوری داروین بر اساس قالب‌ریزی پدر بزرگ توسعه یافت، در حالی که مجمع فلسفی به یکی از حامیان پرشور نظریه‌ی او مبدل شد.^۶

به طور خلاصه، «آراسموس داروین» پیشگام واقعی نظریه‌ای بود که به نظریه‌ی تکامل معروف شد و طی ۱۵۰ سال در سراسر دنیا منتشر گردید. او این اندیشه را از کجا آورد؟ دل‌بستگی‌اش به این موضوع از کجا سرچشمه گرفت؟

آراسموس داروین مدیر «لژ کانینگیت» (Canengate) در اسکاتلند بود. به علاوه رابطه‌ی نزدیکی با ماسون‌های «ژاکوبین» که در آن زمان بنیان‌گذاران انقلاب در فرانسه بودند و همچنین با «ایلمیناتی» (Illuminati) که هدف اصلیشان تقویت و تشجیع خصومت با مذهب بود، داشت. به عبارت دیگر داروین در میان جوامع ماسونی ضد‌دین اروپا شخصیت با اهمیتی بود.

وی فرزند خود «رابرت» (پدر چارلز) را آموزش داد و او نیز از اعضای لژ شد. به همین سبب چارلز داروین میراث آموزش‌های ماسونی

را از طریق پدر و پدربزرگ دریافت نمود.

«آراسموس داروین» امیدوار بود فرزندش، رابرت، نظریه‌اش را اصلاح و منتشر نماید، اما تقدیر چنین بود که نوه‌اش، چارلز به این امر خطیر جامه‌ی عمل بپوشاند. با اینکه چند سال طول کشید، اما چارلز بالاخره کتاب «معبد طبیعت» آراسموس را بازبینی و اصلاح کرد. نظریات داروین فاقد بار علمی یک نظریه، و تنها بیانگر اصول طبیعت‌گرایی، مبنی بر قائل شدن نیروی آفرینش برای طبیعت بود.

فراماسون‌ها و فلسفه‌ی طبیعت‌گرا

با توجه به نظریه‌ی انتخاب اصلح که می‌انگاشتیم نتیجه‌ی مطالعات شخص «داروین» باشد، باید گفت آن نظریه پیش‌تر توسط گروهی دانشمند مطرح شده بود. اما این گروه نظریه‌ی انتخاب اصلح را استدلالی برای رد آفرینش الهی نمی‌پنداشتند. برعکس به آن به صورت یک سری مراحل می‌نگریستند که از سوی خالق جهت حفظ گونه‌ها تدبیر شده است. داروین نیز درست مانند «کارل مارکس» که از مفهوم آرمان‌گرای منطقی جدلی (دیالکتیک) استفاده کرد و آن را به تناسب فلسفه‌ی خود تغییر داد، نظریه‌ی انتخاب اصلح دانشمندان پیشین را گرفت و به گونه‌ای به کار برد که با طرز تفکر طبیعت‌گرای خود تناسب داشت.

بنابراین جایز نیست در نقش شخص داروین در شکل‌گیری داروینیسم اغراق شود. مفاهیم فلسفی مورد استفاده‌ی او پیش‌تر به وجود آمده بودند. به عبارت دیگر اگر او این کار را انجام نمی‌داد، شخص دیگری متکفل آن می‌شد. حقیقت این است که در همان زمان نظریه‌ی



تصویر شماره ۵۵

مشابهی توسط یک دانشمند انگلیسی به نام «آلفرد راسل والس» (تصویر شماره ۵۵) مطرح شد. به همین دلیل نیز بود که «داروین» برای انتشار نظریه‌ای منشأگونه شتاب داشت.

بالاخره در مسابقه‌ای که در اروپا برای تغییر الگوی حیات انسانی از ایمان الهی به ایمان اومانیستی و ناتورالیستی برپا شده بود، داروین به روی صحنه

آمد. نیروی محرک این کشاکش، اندیشمند یا متفکر خاصی نبود، بلکه سازمان ماسونی فعالیت می‌کرد که بسیاری از متفکران، نظریه‌پردازان و رهبران سیاسی عضو، سوختش را تأمین می‌نمودند.

تا کنون بسیاری، از جمله مسیحیان، به آشکار ساختن این حقیقت اقدام نموده‌اند. پاپ لئو سیزدهم در سال ۱۸۸۴ م. مطلبی را با عنوان «جنس انسان» منتشر نمود و به بیان سخنان با اهمیتی درباره‌ی فراماسونری و فعالیت‌های آن پرداخت. او نوشت:

در این دوره، پیروان شیطان با یکدیگر متحد شده‌اند و با شدت و حدت، به رهبری و همراهی آن انجمن کاملاً سازمان‌یافته و گسترده به نام فراماسونری، با خدا به ستیز می‌پردازند آنها دیگر اهداف سرّی ندارند، بلکه اکنون جسورانه علیه خداوند برخاسته‌اند.

... هدف اصلی آنان سرنگون‌سازی کامل نظام مذهبی و سیاسی جهان که به کمک تعالیم مسیحی به وجود آمده و جانشین‌سازی شرایطی مطابق با اندیشه‌هایشان است؛ شرایطی مطابق با اندیشه‌های آنان که بنیادها و توانینش از طبیعت‌گرایی محض استخراج می‌شوند.^۷

چنانچه پاپ لئو سیزدهم اشاره می‌کند آنچه فراماسونری تلاش می‌کند به کمک داروینسم به آن جامعه‌ی عمل بپوشاند ایجاد جامعه‌ای است منحصراً که قائل به هیچ قانون الهی نیست، از خداوند ابایی ندارد و مستعداً انجام هرگونه جنایت است.

فراماسون‌ها با این گمان که داروینسم قادر است به تحقق هدفشان کمک کند، نقش بزرگی در انتشار آن در میان توده‌ی مردم ایفا کردند. به



محض انتشار تئوری داروین گروهی از تبلیغات‌چی‌ها گرد آن جمع شدند. مشهورترین ایشان «توماس هاکسلی»، ملقب به «بولداگ داروین» بود. (تصویر شماره‌ی ۵۶) او در مناظره‌ی خود با «ساموئل ویلبر فورس»، اسقف آکسفورد، که در ۳۰ ژوئن سال ۱۸۶۰ م. برگزار شد، توجه جهانیان را به نظریه‌ی تکامل جلب نمود.

سهم «هاکسلی» در نشر نظریه‌ی تکامل با بیان این حقیقت آشکارتر می‌شود که هاکسلی عضو مجمع رویال (Royal Society)، از معتبرترین مؤسسات علمی انگلستان، و مانند سایر اعضا یک ماسون ارشد بود. سایر اعضای انجمن رویال، چه قبل و چه بعد از انتشار به حمایت از «داروین» پرداختند. این انجمن ماسونی، داروینیسیم را تا آنجا مورد تأیید و پذیرش قرار داد که مدال داروین نیز همچون جایزه‌ی نوبل هر ساله به دانشمندانی که شایستگی دریافت آن را داشتند اهدا می‌شد.

به طور خلاصه داروین تنها نبود. او از سرآغاز طرح نظریه، مورد تأیید و پشتیبانی گروه‌های اجتماعی که اساسشان را ماسون‌ها می‌ساختند قرار گرفت. «آنتون پنکاک» (Anton Pannekoek) متفکر مارکسیست در کتاب خود با عنوان «مارکسیسم و داروینیسیم» درباره‌ی این حقیقت و نیز حمایت طبقه بورژوازی از داروین که طبقه‌ی سرمایه‌دار اروپا محسوب می‌شوند سخن می‌گوید:

اینکه مارکسیسم وجهه و موقعیت خود را تنها مدیون ایفای نقش در منازعه‌ی طبقه‌ی کارگر است برای همه آشکار است. ... درعین حال تصور اینکه داروینیسیم هم باید همان تجربه را تکرار می‌کرد مشکل نیست. داروینیسیم نظریه‌ای نیست که بعد از بحث و آزمایش به تأیید مجامع علمی دنیا رسیده باشد. بلکه در پی ظهورش بلافاصله طرفداران مشتاق و مخالفان آتشین خود را به دست آورد. داروینیسیم نیز نقش خود را در منازعات طبقاتی بازی نمود و از این رهگذر به سرعت گسترش یافت.

داروینیسیم آلت دست بورژوازی‌ها در ستیزشان با طبقه‌ی فنودال، طبقه‌ی نجبا و روحانیان بود. ... هدف بورژوازی رهایی از قدرت حاکم سر راهش بود... روحانیون به کمک مذهب بر توده‌ی وسیعی از مردم استیلا داشتند و آماده‌ی مخالفت با درخواست بورژوازی‌ها بودند. ... علوم طبیعی به سلاح مخالفت با کیش و سنت مبدل شد و علوم و قوانین طبیعی تازه کشف شده، مطرح شدند. طبقه‌ی سرمایه‌دار به کمک چنین سلاح‌هایی می‌جنگید. ...

داروینیسیم در زمان مطلوب سربرآورد و تئوری آن بر این مبنا که انسان از نسل یک حیوان پست است، شالوده‌ی آموزه‌های مسیحی را نابود ساخت. به همین دلیل بود که به محض اینکه داروینیسیم ظاهر شد، طبقه‌ی بورژوازی با حرارت و شوق بسیار به آن چنگ انداخت.

... در این شرایط حتی بحث‌های علمی نیز با شور و اشتیاق یک منازعه‌ی طبقاتی ادامه یافت. نوشته‌هایی که در حمایت و مخالفت با داروین ظاهر شدند با اینکه نام دانشمندان را یدک می‌کشیدند، اما ماهیتی جز بحث و جدل‌های اجتماعی نداشتند.^۸

«آنتون پنکاک» بر اساس طرز تفکر مارکسیستی خویش طبقه‌ی بورژوازی را عامل ترویج «داروینیسیم» و تهاجم آن علیه مذهب می‌پندارد، اما به کمک شواهد تاریخی در می‌یابیم که درون طبقه‌ی

مذکور سازمانی وجود داشت که از داروین‌سبم جهت پیشبرد تهاجماتش استفاده می‌کرد. آن سازمان فراماسونری بود.

شواهد تاریخی و منابع ماسونی هر دو این واقعیت را تأیید می‌کنند. یکی از این منابع مقاله‌ای است از «سلامی ایشینداغ» با عنوان موانع پیشرفت علم و فراماسونری که در سال ۱۹۶۲ م. در پژوهشنامه‌ی سالانه‌ی لژ بزرگ فراماسون‌های ترکیه به چاپ رسید. او در ابتدا چون گذشته ادعای کهن این سازمان (مذهب افسانه‌ای است که انسان آن را به وجود آورد و توحید با علم و منطق ناسازگار است) را تکرار می‌کند و سپس به تشریح محرک اصلی ستیزه با مذهب، که در ظاهر در زمینه‌ی علم به فعالیت مشغول است می‌پردازد:

در کشاکشی که برای گسترش علم صورت گرفت، فراماسون‌ها به عنوان کسانی که در تمام سطوح فعالیت نموده‌اند شناخته شدند. علت این است که فراماسونری، در همه‌ی ادوار توسط علم و منطق رهنمود شده است؛ یعنی به کمک خرد. این سازمان از زمان تأسیس تا کنون با خرافات و افسانه جنگیده است.^۱

برخلاف ادعای این افراد «خرافات و افسانه» مذهب نیست. اما می‌تواند بنای عقاید ماتریالیستی، ناتوریالیستی و تکامل‌گرایانه‌ی آنها باشد. روشن‌ترین گواه بر این حقیقت منسوخ، عقاید و تکرار نمودن انگاره‌های پوچ تمدن‌های کهن مصر و یونان است که به کمک اکتشافات علم نوین باطل شده‌اند.

سرآغاز حیات از منظر ماسونی

چنانچه در ابتدا بیان شد نظریه‌ی تکامل بر این باور است که موجودات زنده خلق نشده‌اند، بلکه بر حسب تصادف و براساس قوانین طبیعی به وجود آمدند و پرورش یافتند. برای آزمایش علمی این نظریه ضروری است به همه‌ی مراحل آن نظر کنیم و محتمل بودن چنین روندی در گذشته را بررسی نماییم.

اولین مرحله از این جریان فرض موقعیتی است که در آن ماده‌ی عاری از حیات بتواند ترکیب جاندار به وجود آورد. پیش از این لازم است قان‌بنی را که از زمان پاستور در علم زیست‌شناسی شناخته شده به خاطر آوریم: «حیات از حیات به وجود می‌آید.» یعنی ترکیب جاندار تنها می‌تواند از ترکیب جاندار حاصل شود. به عنوان نمونه پستانداران از مادرشان زاده می‌شوند در گونه‌های بسیاری جانداران از تخمی که مادر گذاشته به وجود می‌آیند. گیاهان از بذر رشد می‌کنند. ترکیبات تک‌سلولی همچون باکتری با تقسیم شدن تکثیر می‌شوند. تا کنون مشاهده نشده گونه‌ای برخلاف این قانون عمل کند. در طول تاریخ هیچ کس شاهد این نبوده که موجود بی‌جان به جاندار حیات ببخشد. البته در مصر و یونان باستان و در قرون وسطی عده‌ای بودند که گمان می‌کردند چنین مشاهده‌ای نموده‌اند. مصریان معتقد بودند قورباغه‌ها از گل رودخانه‌ی نیل به وجود می‌آیند. فلاسفه‌ی یونان باستان، همچون ارسطو، عقاید مشابهی داشتند. در قرون وسطی تصور می‌شد موش از دانه‌ی غلات به وجود می‌آید. اما ثابت شد که همه‌ی این عقاید از جهل مردم ناشی شده‌اند و بالاخره پاستور در دهه‌ی ۱۸۶۰ م. در آزمایشات مشهورش ثابت کرد که حتی باکتری، بنیادی‌ترین

ترکیب زنده، نیز فاقد پیشینه‌ی حیاتمند نیست. به عبارت دیگر ممکن نیست موجود بی‌جان عامل حیات باشد.

«داروین» تلاش کرد سرآغاز حیات را، که علم چندان‌ی به آن نداشت، در یک جمله توصیف کند. از منظر او حیات باید ابتدا به صورت «چند دریاچه‌ی کوچک آب گرم» ظاهر شده باشد.^{۱۱} تکامل‌گرایان دنباله‌رو نیز به شرح بیشتر این موضوع پرداختند. اما تلاش‌ها برای بیان شرحی تکامل‌گرا از سرآغاز حیات نتیجه‌ای جز عمیق‌تر کردن چاهی که آنان به درونش افتاده بودند نداشت. آنان نه تنها نتوانستند ناچیزترین گواه علمی برای اثبات ادعای خود را ارائه‌کنند، بلکه در تشریح نظری نیز ناتوان ماندند به این دلیل که حتی ساختار درون تک‌سلولی‌ها نیز بسیار پیچیده است. غیرممکن است پروتئین‌های سازنده‌ی سلول - DNA یا RNA - نیز بر حسب تصادف به وجود آمده باشند، چه رسد به خود سلول.

این حقیقت که احتمال اتفاقی بودن حیات غیرممکن است خود وجود طراحی و حساب‌شدگی را ثابت می‌کند و در نتیجه وجود خالق خود به خود به اثبات می‌رسد. «فرد هویل» (Fred Hoyle) فضاانورد و ریاضی‌دان معروف انگلیسی در این ارتباط چنین توضیح می‌دهد:

در حقیقت این امر (که عاملی پیشمند خالق حیات عالم است) چنان واضح است که انسان حیرت‌زده می‌شود چرا همه آن را به صورت امری بدیهی نمی‌پذیرند. استدلال‌های مخالف بیشتر روانشناسی هستند نه علمی.^{۱۱}

«استدلال روانشناسی» که هویل به آن اشاره می‌کند گرایش‌ات

تکامل‌گرایان است که به کمک آن می‌خواهند هر نوع مدرکی را که باعث می‌شود آنها را به سر نهادن به حقیقت وجود آفریدگار مجبور نماید، انکار کنند.

در نوشته‌های گذشته‌ی خود درباره‌ی نظریه‌ی تکامل به اعترافات تکامل‌گرایان اشاره نمودیم. اما اکنون توجهمان را به لژهای ماسونی جلب می‌کنیم تا نظر آنان را درباره‌ی با این موضوع دریابیم. «سلامی ایشینداغ» در کتاب مسیر تکامل چنین توضیح می‌دهد:

مهم‌ترین ویژگی مکتب اخلاقی ما این است که هیچ‌گاه از اصول منطقی جدا نمی‌شوریم و به توحید ناشناخته و معانی رمزی یا تعصبات وارد نمی‌شویم. بر این اساس ادعا می‌کنیم که اولین نمود حیات در شرایطی که امروز قادر به شناخت و کشف آن نیستیم ظاهر گشت. موجودات زنده برحسب قانون تکامل متولد و به آهستگی در سراسر زمین پراکنده شدند. بشر امروزی در نتیجه‌ی تکامل به وجود آمد و از نظر آگاهی و هوش بیش از سایر حیوانات پیشرفت کرد.^{۱۲}

ایشینداغ هیچ‌گونه مدرک علمی برای نسبت دادن پیدایش موجودات به نظریه‌ی تکامل ارائه نمی‌دهد. تنها گواهی که برای تأیید نظریه‌ی تکامل بیان می‌کند نپذیرفتن توحید است.

در نظام‌نامه‌ی «مجمع بزرگ ترکیه» که ماسون‌های رتبه‌ی ۳۳ ترک، آن را تأسیس کردند بار دیگر سناریوی تکامل مطرح شد و انکار تفاسیر آفرینش‌گرا در این عبارات بیان گردید:

در ادوار اولیه طیّ روندی غیر ارگانیک، حیات انسان به وجود آمد. سلول‌ها برای ایجاد ترکیبات سلولی در گروه‌هایی به یکدیگر پیوستند. سپس ینش و آگاهی وارد شد و انسان متولد گشت. اما از کجا؟ همیشه این سؤال را از خود می‌پرسیم. آیا انسان در نتیجه‌ی دمیدن خداوند بر گل به وجود آمد؟ ما توضیحات و تفاسیر غیرعادی را در ارتباط با آفرینش مردود می‌دانیم، یعنی آفرینشی را که نقش انسان را نادیده می‌انگارد نمی‌پذیریم. چون شجره‌ی حیات موجود است باید سیر تکامل نژاد را دنبال کنیم. در این صورت درمی‌یابیم روندی وجود دارد که این امر بزرگ را توجیه می‌کند. این روند «جهش» نام دارد. همگی باید به وجود مرحله‌ای همراه با ترّقی که در آن حیات طیّ فعالیت بسیار از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر وارد شد ایمان آوریم.^{۱۳}

در اینجا درک کوتاه‌نگاری ماسون‌ها پی می‌بریم. هنگامی که نگارنده به انکار خلقتی که انسان در آن نقش ندارد می‌پردازد، اصول اولیه‌ی اومانیزم را تکرار می‌کند؛ وقتی از اعلی درجه بودن انسان در میان مخلوقات سخن به میان می‌آورد، آشکارا اعلام می‌کند که ماسون‌ها منکر هر نوع تغییر دیگر هستند. و بالاخره هنگامی که به تفاسیر غیرعادی آفرینش اشاره می‌کند منظورش ترد نقش خداوند در خلق موجودات است.

«ایشینداغ» اظهار می‌کند:

ما غیر از طبیعت نیروی هدایت‌گر دیگری نداریم. طبیعت تنها عامل افکار و آراء ماست. او بلافاصله اضافه می‌کند: حیات از یک سلول به وجود آمد و در نتیجه‌ی تغییرات و تکامل‌های بسیار به مرحله‌ی حاضر رسید.^{۱۴}

وی در نهایت معنای نظریه‌ی تکامل را چنین خلاصه می‌کند:
از دیدگاه سیر تکامل، انسان‌ها فرقی با حیوانات ندارند. چون در شکل‌گیری انسان و تکامل او نیروی خاصی وجود نداشته که در شکل‌گیری حیوانات مؤثر نبوده باشد.^{۱۵}

سنت پرستی و تعصب ماسونی

تعصب یعنی حمایت کورکورانه و مصرانه از عقیده‌ای که مدرکی برای اعتبار آن وجود ندارد. علت آن زمینه‌های روانی خاص بیان شده است. فرد متعصب به تحقیق و بررسی باور خود نمی‌پردازد تا به برهان برسد، بلکه آن را به صورت تام می‌پذیرد و سرسختانه بر آن اصرار می‌ورزد. فراماسون‌ها و سایر گروه‌های ضد مذهب برای اشاره به کسانی که به خداوند ایمان دارند واژه‌ی «متعصب» را به کار می‌برند و آنها را مکرراً به این گناه متهم می‌کنند.

خداوند انسان‌ها را به کشف نشانه‌هایش و تفکر در نظم و توازن و تدبیر عالم دعوت می‌کند و در آیات بی‌شماری او را به تفکر در وجود خود و کشف برهان در آسمان و زمین امر می‌کند. این برهان‌ها که در قرآن به آنها اشاره شده، از جمله مناسبت دنیا برای زندگی بشر، نقش و

طرح گیاهان و حیوانات، طرح اندام انسان و ویژگی‌های معنوی انسان، همگی با دلایل علمی به اثبات رسیده‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

آیا نمی‌بینید که خداوند همه‌ی نعمت‌های آسمانی و زمینی را برای استفاده‌ی شما به تسخیر درآورده و نعمت‌های مادی و معنوی را به لطف و کرم خود به شما عنایت فرموده؟ بعضی از مردم که فاقد علم و کتاب دینی و سابقه‌ی هدایت هستند درباره‌ی ذات پاک احدیت بحث و مجادله می‌کنند، و چون به آنان گفته شود: «از کلام خداوند که نازل فرموده پیروی کنید» می‌گویند: «ما فقط از آیین آبا و اجدادی خود پیروی می‌کنیم.» آیا اگر شیطان، اجداد آنها را به سوی آتش جهنم فرا خوانده باشد باز هم از آنان پیروی می‌کنند؟^{۱۶}

دلیل غم‌گزاران این است که به سنت پرستی کور گرفتار شده‌اند. بی‌شک سنت پرستی زیربنای فلسفه‌ی و تاریخ فراماسونری است که از ابتدا به بررسی آن پرداختیم. در حقیقت فراماسونری چیزی نیست جز «سازمان سنت‌های هزاران ساله‌ی انجمن‌های ملحد؛ یعنی سنت فرعون و جادوگرانش، فلاسفه‌ی ماده‌انگار یونان باستان، کابالیست‌ها، شوالیه‌های معبد، هرمتیسیست‌ها، گل و صلیبیان و ماسون‌های پیش از آنها. درک این سنت‌گرایی اهمیت دارد. افسانه‌ها، سمبل‌ها و واژگان هزاران ساله هنوز در لژهای مدرن ماسونی به کار می‌روند (تصویر شماره‌ی ۵۷). اگرچه تقریباً همه‌ی فراماسون‌ها سطح تحصیلی بالایی دارند و مشاغل مهم جامعه را دارا هستند، مراسمی برپا می‌کنند که در آن شمشیر زران‌دود به



تصویر شماره ۵۷



تصویر شماره ۵۸

دست می‌گیرند، کلماتی را به زبان کهن زمزمه می‌کنند و در حالی که دستکش سفید و لباس‌های غیرعادی پوشیده‌اند روبروی ستون‌هایی مطابق با ستون‌های معابد کهن می‌ایستند و سوگند یاد می‌کنند. شاید اگر فردی که از این مراسم کاملاً بی‌خبر است به یکی از لژها قدم بگذارد، گمان کند به محلّ اجرای یک نمایش کم‌دی‌پا نهاده و شاید هنگامی که ماسون‌ها را در حال اجرای تشریفات عضویت ببیند؛ هنگامی که چشم‌هایشان بسته است، دور گردنشان طناب است و با یک پای برهنه می‌چرخند، نتواند جلوی

خنده‌ی خود را بگیرد (تصویر شماره‌ی ۵۸). ماسون‌ها که در دنیای سُرّی خود می‌زیند چنین تشریفات را عادی قلمداد می‌نمایند و در جوّ رمزآلود لژهای خود به نوعی ارضای روانی دست می‌یابند. آنها پس از انجام تشریفات می‌نشینند و با یکدیگر از عقایدشان سخن می‌گویند:

از اینکه اتم‌ها روح دارند و برای تشکیل موجودات زنده به یکدیگر پیوستند؛ که جهان توازن خود را در نتیجه‌ی فراست پنهان «ماگما» به دست آورده، یا اینکه طبیعت مادر آنها را خوب خلق کرده.

همه‌ی این نمایش‌ها برای حفظ سنت‌ها به وجود آمده‌اند و روشن است که عاری از منطقتند. شگفت‌آور اینکه چنین نظام فکری چگونه تا به اکنون پا برجا مانده است؟!

وابستگی کور ماسون‌ها به سنت‌ها اهمیتی را که آنان برای «نشان تاریخی» قائلند، نشان می‌دهد. نشان تاریخی محل یا وسیله‌ای است که سمبل یک معنای مهم تاریخی است. در اصطلاح ماسونی، نشان‌های تاریخی قوانینی هستند که از آغاز تأسیس سازمان بدون تغییر منتقل شده‌اند. چرا تغییر نکردند؟ آنها جواب جالبی برای این سؤال ارائه می‌کنند. در مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۲ م. در «معمارسان» به چاپ رسید چنین آمده:

نشان‌های تاریخی فراماسونری قوانین بسیار کهنی هستند که از دوره‌ای به دوره‌ای و از نسلی به نسلی منتقل شده‌اند. هیچ کس نمی‌داند چطور به وجود آمدند و هیچ کس حق تغییر آنها و یا ملغی ساختنشان را ندارد. آنها قوانین نوشته شده و نوشته نشده‌ی جامعه هستند. قوانین نانوشته را تنها می‌توان از طریق مراسم و تشریفات لژ آموخت. شش قانون نوشته شده وجود دارد که می‌توان آنها را تحت عنوان «وظایف یک فراماسون» که اولین بار در سال ۱۷۳۳ م. در نظام‌نامه‌ی انگلیسی به چاپ رسید یافت.^{۱۷}

بگذارید این سخنان را دقیق‌تر بررسی کنیم:

یک سازمان به نام فراماسونری وجود دارد. اعضای این سازمان در طول قرن‌ها قوانینی را دنبال نموده‌اند که مبدأشان نامشخص است. کاملاً هم مصمم هستند که هیچ کس آنها را تغییر ندهد. هیچ یک نمی‌پرسند چرا از این قوانین، پیروی می‌کنند؟!... و در راه دنبال نمودن این قوانین به سادگی اکتشافات علمی و نتایج منطقی آن را نادیده می‌انگارند. آیا می‌توان گفت چنین سازمانی در راه «علم» و «منطق» گام برمی‌دارد؟

در بخش دیگری از نقل قول بالا چنین می‌آید:

به نظر من نشان تاریخی چنان کهن است که هیچ‌گاه دربارهی منشأ آن کنجکاوی نکرده‌ام؛ نه در لژ و نه در فعالیت‌هایم به عنوان یک فراماسون. نمی‌توانم بگویم چرا این احساس را دارم اما حس می‌کنم در صورتی که ساختار فراماسونری تغییر نکند، پابرجا می‌ماند. ... من با آن زندگی می‌کنم بدون اینکه تلاش کنم آن را تغییر دهم.^{۱۸}

فراماسون‌ها نیز همچون سایر ماده‌انگاران با اینکه دائماً از واژگان علم و منطق بهره می‌برند، مصرانه حامی طرز تفکری عاری از شواهد علمی هستند. اساساً آنچه آنها را به این اشتباه دچار کرده یا افسونشان نموده وابستگی‌شان به سنت‌هاست.

این حقیقت حاکی از فریبندگی تعالیم فراماسونری است. این نوع طرز تفکر مردم را از ایمانشان به خداوند بیگانه ساخت و با قوانین پوچ و افسانه‌ها و اسطوره‌های خود آنها را به پیروی از خرافات گمارد. آنچه

قرآن درباره‌ی قوم کافر سبا که از خدا روی برگرداندند تا خورشید را پرستند می‌فرماید، درباره‌ی فراماسونرها نیز صادق است:

اما من متوجه شدم که او و مردمش به جای خداوند در برابر خورشید سجده می‌کنند و خورشید را می‌پرستند: شیطان اعمال آنها را در نظرشان موجه و درست جلوه داده و آنها را از راه خدا باز داشته، پس هدایت نمی‌شوند.^{۱۹}

پی‌نوشت‌ها:

1. Mason Dergisi (Journal of Freemasonry), No. 48-49, p. 67
2. Mason Dergisi (Journal of Freemasonry), No. 48-49, p. 67
3. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 274-275
4. Pocock, in; Edmund Burke, Reflections on the Revolution in France, ed. J. G. A. Pocock, Indianapolis: Hackett Publishing Company, 1987, pp. 33-38
5. Desmond King-Hele, Doctor of Revolution: The Life and Times of Erasmus Darwin, Faber & Faber, London, 1977, p. 361
6. William R. Denslow, 10,000 Famous Freemasons, vol. I. Macoy Publishing & Macoy Supply Co., Inc. Richmond, Virginia, 1957, p. 285
7. Pope Leo XIII, Humanum Genus, "Encyclical on Freemasonry," promulgated on April 20, 1984.
8. Anton Pannekoek, Marxism and Darwinism, Translated by Nathan Weiser. Transcribed for the Internet by Jon Muller, Chicago, Charles H. Kerr & Company Co-operative Copyright, 1912 by Charles H. Kerr & Company
9. Dr. Selami Isindag, "Bilginin Gelismesinde Engeller ve Masonluk" (Obstacles in the Development of Knowledge and Freemasonry), 1962 Annual Bulletin of the Turkish Grand Lodge of Free and Accepted Masons p. 44
10. Francis Darwin, Life and Letters of Charles Darwin, Vol.II, from Charles Darwin to J. Do Hooker, March 29, 1963
11. Fred Hoyle, Chandra Wickramasinghe, Evolution from Space, p.130
12. Dr. Selami Isindag, Evrim Yolu (The Way of Evolution), Istanbul 1979, p. 141
13. P. M. Giovanni, Türkiye Fikir ve Kultur Dernegi E. ve K. S. R. Sonuncu ve 33. Derecesi Turkiye Yuksek Surasi, 24. Conference (The Turkish

Society of Idea and Culture, 33rd degree, Turkey Supreme Meeting, 24th conference), Istanbul, 1973, p. 107

14. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VI, Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 78
15. Dr. Selami Isindag, "Masonluk Ogretileri" (Masonic Doctrines), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 137

۱۶. سوره‌ی لقمان (۳۱) آیات ۲۰ - ۲۱

17. Tanju Koray, Mimar Sinan, 1992, No: 85, p. 46
18. Tanju Koray, Mimar Sinan, 1992, No: 85, p. 49

۱۹. سوره‌ی نمل (۲۷) آیه‌ی ۲۴

فراماسونری علیه مذهب

موجودیت فراماسونری اولین بار در سال ۱۷۱۷ در انگلستان رسماً اعلام شد. اما پیشتر، ابتدا در انگلستان، سپس در فرانسه و بعد در سراسر اروپا گسترش یافته و به عنوان مجمع اصلی مخالفان دین شناخته شده بود. بسیاری از ماسون‌های اروپایی در لژها گرد می‌آمدند و خود را «آزاداندیش» می‌نامیدند و منظورشان این بود که مذاهب الهی را به رسمیت نمی‌شناسند. بر اساس مقاله‌ای با عنوان اولین ادوار فراماسونری در نشریه‌ی «معمارستان» آمده است که:

محلی که ماسون‌ها دور هم جمع می‌شدند تا در خارج از کلیسا

به جستجوی حقیقت بپردازند به نوعی پناهگاه مبدل شد.^۱

با این حال همین گروه که در پی حقیقت بودند، در خود ضدیت عجیبی علیه مذهب پروراندند. به همین دلیل این سازمان به سرعت به مرکز قدرتی مبدل شد که کلیسا، بخصوص کلیسای کاتولیک را ناآرام می‌ساخت. کشاکش میان فراماسونری ادامه یافت و تأثیرش را بر اروپای قرن هجدهم و نوزدهم بر جای گذاشت. فراماسونری در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم شروع به گسترش در میان کشورهای خارج از اروپا کرد و هر

کجا قدم گذاشت، مقرر فلسفه‌ها و فعالیت‌های ضد دین شد.

در مقاله‌ای با عنوان سیاست و فراماسونری این مطالب را می‌خوانیم:

در اوایل قرن هجدهم فراماسونری که جناحی سیاسی نبود بصورت نهادی اجتماعی، با حوزه‌ی فعالیت بین‌المللی و هم‌سو با جریان‌های سیاسی و اجتماعی تشکیل شد. فراماسونری جهت یاری فرقه‌ها برای رسیدن به آزادی مذهبی‌شان، و در تلاش برای رسیدن به تنها هدفش، یعنی واژگونی قدرت و نفوذ کلیسا بر مردم، درگیر نبردی علیه روحانیون شد. به همین دلیل نیز در سال‌های ۱۷۳۸ م. و ۱۷۵۱ م. پاپ آن را بی‌خدا (کافر) اعلام کرد. فراماسونری در کشورهایی که اصول آزادی مذهب را پذیرفته بودند تنها اسماً انجمن سری و مرموز بود. در این کشورها، هم آن را نادیده می‌انگاشتند و هم تقویتش می‌کردند. در چنین کشورهایی بود که از میان طبقات متوسط و مقامات عالی‌رتبه‌ای که فرصت و امکانات مورد نیاز را فراهم می‌کردند افرادی را به عضویت پذیرفت و مقامات مهم و تأثیرگذار کشورها را در مناصب عالی سازمان خود قرار داد. اما در کشورهای جنوب که همه به اجبار کاتولیک بودند اعضای خود را مخفیانه تأمین می‌نمود. در چنین کشورهایی جوانان آزاداندیش و صاحب منصبان ناراضی از حکومت وارد لژها شدند و در نتیجه نقشه‌های انقلابی آغاز شد و

حکومت‌های اسپانیا، پرتغال، و ایتالیا که تحت سلطه‌ی واتیکان قرار داشتند هدف‌گیری شدند.^۲

شکی نیست که نویسنده به زبان سازمان خود سخن می‌گوید؛ آنجا که از نبرد فراماسونری با سلطه‌ی کلیسا سخن به میان می‌آورد. با بررسی دقیق‌تر درمی‌یابیم در بسیاری از کشورها، همان «سلطه» از سوی رژیم‌های مورد تأیید یا حمایت ماسون‌ها به کار گرفته می‌شود. به علاوه با آنکه کلیسا - چون آیین مسیحیت تحریف شد - الهیات قرون میانه را حفظ می‌نمود و روش‌های ظالمانه‌ای پیش می‌گرفت، اما دشمنی فراماسونری با آن به این دلایل نبود و از خصومت آن نسبت به مذاهب توحیدی نشأت می‌گرفت.

نمونه‌ای از یک لژ ماسونی: باشگاه آتش دوزخ (The Hell - Fire Club) برای پی بردن به چگونگی سازمان یافتن فراماسونری در قرن هجدهم و هدف آن لازم است به بررسی چند انجمن مخفی که در آن دوره تأسیس شدند بپردازیم. یکی از این انجمن‌ها «باشگاه آتش دوزخ» بود که در میانه‌ی قرن هجدهم در انگلستان فعالیت می‌نمود «دنیل ویلنز» (Daniel Wilens)، نویسنده‌ی ماسون، ساختار ماسونی و ضلّت دینی این باشگاه را در مقاله‌ی خود با نام «باشگاه آتش دوزخ، روابط جنسی، سیاست و مذهب در قرن هجدهم در انگلستان» شرح می‌دهد. در زیر بخش‌های جالبی از مقاله که در نشریه‌ی نویسیس (Gnosis) به چاپ رسیده است می‌آید:

در دوران سلطنت جرج سوم در انگلستان، در شب‌های مهتابی می‌شد اعضای عالی‌رتبه‌ی حکومت عالی‌جناب، متفکران و

هنرمندان صاحب نفوذ را در حالی که با قایق به سمت بالای رودخانه تمز، به سمت صومعه‌ای خرابه نزدیک ویکام می‌رفتند دید. آنها در آنجا در طنین زنگ دنیایی ناقوس دیر، ملبَس به لباس راهبه‌ها، به هر نوع فسادی مشغول می‌شدند و تشریفات «قداس سیاه»* را اجرا می‌نمودند و با پایان یافتن عنادات اهریمنی‌شان، برای طرح‌ریزی سیاست‌های امپراتوری بریتانیا راهی می‌شدند. این «همیمانان نامقدس»، چنانکه چنین نامیده شده‌اند، خود را راهبان سنت فرانسیس دیرِ مدمنم (Medmenham) می‌نامیدند.

انجمن با اینکه با عنوان باشگاه آتش دوزخ مشهور شده بود اما در آن عصر پرشایعه، گمانه‌زنی‌های بسیاری درباره‌ی فعالیت‌های شیطانی آن وجود داشت و در سال ۱۷۶۵ «چارلز جانستون» در مطلبی به زبان لاتین به افشای رموز «راهبان مدمنم» پرداخت.

باشگاه آتش دوزخ گروه پیشروی دیر به شمار می‌رفت که در سال ۱۷۱۹ م. توسط فیلیپ، دوکِ وارتنون (۱۷۳۱-۱۶۹۸ م.) تأسیس شده بود. وارتنون از سیاستمداران برجسته‌ی جناح چپ، فراماسون و ملحدی بود که تلاش می‌کرد با هدایت جشن‌های

* - در شیطان‌پرستی این نام به مراسمی اطلاق می‌شود که در روز شنبه اجرا شده و تقلید تمسخرآمیزی است از عشاء رتانی مسیحیان که در آن تشریفات شهبانی به اجرا در می‌آید. در این مراسم به عیسی (ع) دشنام می‌دهند و شیطان را می‌پرستند. (م)

عمومی که ویژگی‌های شیطانی داشتند به تمسخر مذهب بپردازد. وی در سال ۱۷۲۲ م. به مقام استادی اعظم لژ بزرگ رسید. متأسفانه اوضاع فراماسونری در ایتالیا بر وفق مراد نبود. چون پاپ درگذشت.

سرفرانسیس دشوود، از دیگر صاحب نفوذان این جرگه، پیش از اجرای کنفرانس تعیین پاپ جدید خود را به رم رساند. او در آنجا هویت کاردینال آتینسی، از مخالفان سرسخت ماسون‌ها را دریافت و به استهزاء آشکار و فحاشی علیه او اقدام کرد.

پسر سر رابرت والپلز، از دشمنان سیاسی دشوود و البته از افراد بیگانه با صومعه چنین نوشت: هر عقیده‌ای که داشتند به شدت شرک‌آمیز بود. آنها برای رب‌النوع شراب و ونوس (الهه عشق و زیبایی) به قربانی می‌پرداختند.^۳

هدف از آوردن این بخش، آگاهی از فضای گسترش فراماسونری در قرن هجدهم در انگلستان و تأثیر آن بر مردم است. فراماسونری اینگونه ظاهر شد؛ سازمانی سرّی و جذاب که مخالفت آن با عقاید کلی جامعه نوعی رضایتمندی روانی برای اعضا فراهم می‌نمود. چنانچه در نقل قول بالا آمد ویژگی اصلی تشریفات ماسونی تقدیس مفاهیم و نمادهای بت‌پرستان به جای سنن مذاهب توحیدی بود. بنابراین اعضا با پذیرش نمادها به مسیحیت پشت می‌کردند و مشرک می‌شدند. با این حال فراماسونری تنها به اجرای این نوع مراسم عجیب راضی نبود و خطّ

مشی خود را برای بیگانه ساختن اروپا با مذاهب الهی و انداختن آن در دام الحاد دنبال می‌نمود. در بخش زیر تحولات مهم تاریخ اروپا را کشور به کشور ملاحظه می‌کنیم و جنگ ماسونی علیه دین را ردیابی می‌نماییم. اولین کشوری که باید بررسی شود فرانسه است.

ستیز علیه مذهب در فرانسه

در بخش‌های گذشته نقش مهم فراماسونری در انقلاب فرانسه را بررسی نمودیم و گفتیم که شمار وسیعی از فلاسفه‌ی روشنگری، به خصوص آنها که شدیدترین نظریات ضد مذهب را داشتند، ماسون بودند و ژاکوبین‌ها که صحنه را برای انقلاب آماده کردند و رهبر آن شدند همگی از اعضای لژ به شمار می‌رفتند.^۴

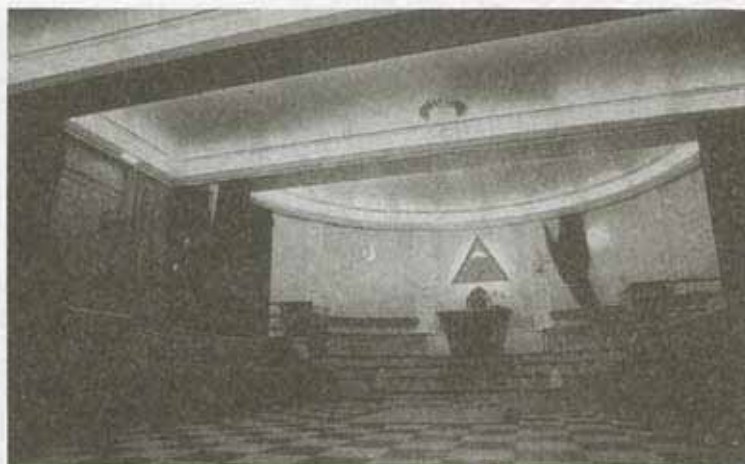
با دستگیری یک مزدور به نام «کنت کاکلیاسترو» (Count Cagliostro) و اعترافات او در سال ۱۷۸۹ م. نقش ماسون‌ها در انقلاب برملا شد. طبق اظهارات او ماسون‌ها در سراسر اروپا به طرح‌ریزی یک سلسله انقلاب مشغول بودند. او گفت: هدف اصلی آنها نابود ساختن سیمت پاپی و یا در دست گرفتن آن بوده است. وی همچنین در اعترافاتش تأیید کرد که بانکداران یهودی، از همه‌ی این انقلاب‌ها حمایت مالی می‌کردند و پول یهودیان در انقلاب فرانسه نیز نقش بااهمیتی داشت.^۵

با تلاش‌های مداوم انقلاب‌طلبان برای خلاصی از روحانیت و همچنین اشراف‌سالاری، بسیاری از روحانیون کشته شدند، نهادهای مذهبی نابود شد و عبادتگاه‌ها تخریب شدند. ژاکوبین‌ها حتی در پی نابودی کامل مسیحیت و جایگزین ساختن آن با عقیده‌ی الحادی که خود

آن را «مذهب عقل» می‌نامیدند بودند. اما در مدت زمان کوتاهی کنترل انقلاب را از دست دادند و فرانسه در آشوب کامل فرو رفت.

مأموریت فراماسونری با انقلاب به پایان نرسید. سرانجام آشوبی که در نتیجهی انقلاب به وجود آمده بود با به قدرت رسیدن ناپلئون فرو نشست. اما این حالت ثبات پایدار نماند و بلندپروازی ناپلئون برای سلطه بر کل اروپا به سرنگونی‌اش انجامید. پس از آن نزاع میان سلطنت‌طلبان و انقلابیان ادامه یافت. در سال‌های ۱۸۳۰ م، ۱۸۴۸ م. و ۱۸۷۱ م. سه انقلاب دیگر رخ داد. «جمهوری دوم» در سال ۱۸۴۸ م. و جمهوری سوم در سال ۱۸۷۱ م. تأسیس شدند. ماسون‌ها در این دوران آشفته بسیار فعال بودند.

«دائرةالمعارف کاتولیک» اطلاعات مهمی درباره‌ی مأموریت لژ بزرگ شرق (Grand Orient) (تصویر شماره‌ی ۵۹) که فراماسونری فرانسه با آن شناخته می‌شود فراهم می‌آورد:



بر مبنای اسناد رسمی سازمان فراماسونری فرانسه در بولتن لژ رسمی بزرگ شرق ثابت شد که همه‌ی فعالیت‌های ضد روحانیت که به تصویب پارلمان فرانسه می‌رسید، پیش‌تر در لژهای ماسونی حکم می‌شده و با هدایت لژ بزرگ شرق که هدف آن کنترل همه چیز و همه کس در فرانسه است به اجرا در می‌آمده است. سخنگوی رسمی انجمن سال ۱۹۰۳ م. می‌گوید: «در انجمن سال ۱۸۹۸ م. گفتم که وظیفه‌ی خطیر فراماسونری این است که هر روز بیشتر و بیشتر در منازعات سیاسی و سکولار دخالت کند. موفقیت (در جنگ ضد روحانیت) تا حد زیادی مدیون فراماسونری است. چون این روح فراماسونری، برنامه‌ی آن و روش‌های آن است که پیروز می‌شود. اگر بخواهیم کار را به اتمام برسانیم به هوشیاری و بالاتر از همه به اطمینان دوطرفه نیازمندیم. این کار... این نبرد ضد روحانیت ادامه دارد. حکومت جمهوری باید خود را از بند کلیسا آزاد کند و با شدت خود را از آن پاک سازد. روش‌های تدریجی همیشه خطرناکند. دشمن را باید با یک ضربه‌ی کاری شکست داد»^۶

«دائرةالمعارف کاتولیک» درباره علت این نبرد چنین ادامه می‌دهد:

در حقیقت همه‌ی اصلاحات ضد روحانیت که در سال ۱۸۷۷ م. در فرانسه انجام شدند، اعم از سکولاریزه کردن تعلیم و

تربیت، اقدام علیه مدارس خصوصی مسیحی و سازمان‌های خیریه، سرکوب مجامع مذهبی و نابود ساختن کلیسا، آشکارا نه تنها در فرانسه که در سراسر جهان با سازماندهی مجدد بی‌دینی در جوامع انسانی به اوج خود رسیدند. بنابراین فراماسونری فرانسه به عنوان پرچمدار فراماسونری کل وانمود می‌کند، باب عصر طلایی حکومت جهانی ماسونی را گشوده و همه‌ی مردم و ملت‌ها را در انجمن اخوت خود جای داده. سناتور دلپش، مدیر لژ بزرگ شرق، در بیستم سپتامبر سال ۱۹۰۲ م. گفت: «فتح جلیلی بیست قرن دوام داشت. اما امروز به نوبه خود می‌میرد. «کلیسای کاتولیک» که بر «افسانه‌ی جلیلی» بی‌ریزی شد، با آغازین روز تأسیس انجمن ماسونی به سرعت رو به زوال نهاد.»^۷

منظور ماسون‌ها از «جلیلی» عیسی (ع) است. چون بر اساس انجیل آن حضرت در فلسطین، در شهر «جلیل» متولد شد.

زمانی که در سال ۱۹۰۲ م. این سخنان بیان شد، قوانینی در فرانسه به تصویب رسید که دامنه‌ی ضدیت‌های دینی را گسترده‌تر ساخت. ۳۰۰۰ مدرسه‌ی دینی بسته شدند و آموزش تعالیم دینی در مدارس ممنوع اعلام شد. بسیاری از روحانیون دستگیر و بعضی تبعید شدند و به افراد مذهبی به عنوان شهروندان درجه‌ی دو می‌نگریستند. به همین دلیل واتیکان در سال ۱۹۰۴ م. همه‌ی روابط سیاسی خود را با فرانسه قطع نمود. اما این کار وضعیت کشور را تغییر نداد. این کشور تلفات صدها هزار فرانسوی در

جنگ جهانی اول در مقابله با آلمان‌ها را هزینه کرد تا توانست نخوت و گستاخی‌اش را رام کند و بار دیگر به اهمیت ارزش‌های معنوی پی ببرد. در تأیید نوشته‌ی «دائرةالمعارف کاتولیک» در نقل قولی از یک مقاله با عنوان «سخنرانی گامبتا در هشتم جولای ۱۸۷۵ م. در لژ کلمنت» می‌خوانیم:

هنگامی که شیخ بازگشت مجدد به اوضاع پیشین، فرانسه را تهدید می‌کرد و عقاید مذهبی و عقب افتاده به اصول و قوانین اجتماعی نوین حمله می‌کردند، در نبرد علیه مطالبات غیر معقول کلیسا، گزافه‌گویی‌های مضحک آن و بی‌اعتدالی‌های همیشگی‌اش، در آغوش سازمان‌های کوشا و دوران‌دیشی چون فراماسونری که به اصول برادری پابندند، قوت و تسلی می‌یافتیم. باید هوشیار باشیم و به نبرد ادامه دهیم. بیایید در راه برپا ساختن مفاهیم انسانی و پیشرفت بردباری کنیم تا از خود حفاظت کرده باشیم.^۱

ملاحظه می‌کنید که ادبیات ماسونی دائماً مفاهیم خود را دوران‌دیشانه می‌خواند و دینداران را به عقب‌ماندگی متهم می‌کند. اما این تنها بازی با کلمات است. به علاوه لازم به تأکید است که فلسفه‌ی ماتریالیستی - اومانیستی ماسون‌ها جز طرز تفکرات موهوم، پسرو از آن تمدن‌های بت‌پرست مصر و یونان باستان نیست.

نبرد میان ماسون‌ها و دینداران چیزی نیست جز نبرد دائم دو اندیشه‌ی خیر و شر که از ابتدایی‌ترین ادوار تاریخ پابرجا بوده است.

«دائرةالمعارف کاتولیک» بیان می‌کند:

این موارد اهداف اصلی [فراماسونری] هستند:

۱. نابود ساختن بنیادین نفوذ اجتماعی کلیسا و مذهب با سرکوب آشکار کلیسا و یا با روش حيله‌گرانه و ریاکارانه‌ی جدایی دین از سیاست. همچنین تا حدّ ممکن نابود ساختن کلیسا و همه‌ی مذاهب مافوق انسانی که معنایی بیش از فرقه‌های مبهم با عناوینی چون میهن پرستی و بشردوستی دارند.

۲. دنیایی کردن یا سکولاریزه نمودن حیات فردی و اجتماعی و بالاتر از همه تعلیم و تربیت، با همان روش حيله‌گرانه‌ی «فرقه زدایی». از دیدگاه لژ بزرگ شرق فرقه زدایی به معنای ضدیت با مسیحیت کاتولیک و حتی ضدیت با مسیحیت، و به معنای الحاد و فلسفه‌ی مثبتی است که در ظاهر این واژه نمود می‌یابد. به عقیده‌ی آنان آزادی اندیشه و وجدان کودک باید در مدرسه به صورت روشمند پرورش یابد و به کمک اجبار اخلاقی و فیزیکی تا حدّ ممکن در برابر تأثیرات مخلّ کلیسا و حتی والدین حفظ شود. لژ بزرگ شرق در راه برپایی نهایی جمهوری اجتماعی جهانی این روش را واجب الاجرا و لغزش ناپذیر می‌پندارد.^۹

مشاهده می‌کنید فراماسونری برنامه‌ای را تحت عنوان «آزادسازی جامعه» به اجرا در آورده که هدف آن ریشه‌کنی دین است؛ برنامه‌ای که هنوز در حال اجراست.^{۱۰} نباید این موضوع را با طرحی که در پی ایجاد فرصت مناسب برای همه‌ی شهروندان است تا آزادانه مذهب خود را

دنیال کنند اشتباه گرفت. این برنامه یک شست و شوی مغزی عمومی است که برای زدودن کامل مذهب از جامعه و ذهن افراد و در صورت لزوم آزار دادن پیروان مذاهب طرح‌ریزی شده است.

فراماسونری تلاش می‌کند این برنامه را در هر کشوری مطابق با فرهنگ و شرایط خاص آن اجرا کند.

عملیات ضد مذهب در آلمان

تا ۱۵۰ سال پیش کشوری به نام آلمان وجود نداشت. کشور حاضر که آلمان نام دارد توسط چندین شاهزاده و به شکل چند ایالت اداره می‌شد. وسیع‌ترین این ایالت‌ها «پروس» نام داشت که بخش شرقی آلمان امروز و قسمت وسیعی از لهستان را در بر می‌گرفت.

پروس در دهه‌ی ۱۸۶۰ شروع به ضمیمه کردن بخش‌های کوچک‌تر به

خود نمود و امپراتوری آلمان در سال ۱۸۷۱ تأسیس گردید. حاکم این کشور جدید نخست‌وزیر یا صدر اعظم «اتوون بیسمارک» (Otto von Bismarck) نام داشت (تصویر شماره‌ی ۶۰). بیسمارک سیاستمداری موفق به خصوص در حیطه‌ی سیاست خارجی بود اما در امور داخلی کشور موفقیت چندانی نداشت. از علل آن، وجود گروهی از



تصویر شماره ۶۰

روشنفکران به نام آزادی خواهان ملی بود که بر روی بیسمارک تأثیر داشتند. آنها را می توان با ضد روحانیون فرانسوی مقایسه نمود که به طور مشابه روش ضد دینی پیش گرفتند. آزادی خواهان ملی معتقد بودند برای رسیدن به اتحاد آلمان لازم است مردم را از هر گونه حس وابستگی به چیزی خارج از مرزهای سرزمین رها ساخت و در نتیجه آنها بزرگ ترین مانع را در این راه ارتباط یک سوم جمعیت کشور با پاپ دانستند. «بیسمارک» با دلگرم شدن به پیشنهاد آزادی خواهان ملی ساز و برگ عملیاتی علیه مسیحیت کاتولیک را که به Kuhurkampf یا «جنگ فرهنگی» شناخته شد آماده نمود. این طرح را نبردی برای کنترل ذهن آلمانی ها نیز توصیف کرده اند.^{۱۰}

در طول این جنگ فرهنگی کاتولیک ها، به خصوص کاتولیک های جنوب آلمان از فشار بسیاری رنج بردند. در سال ۱۸۷۲ م. با تصویب قانونی، همه ی کشیش های ژوزویت کشور یک شبه دستگیر شدند و نهادهایشان مصادره شد. در سال ۱۸۷۳ م. نیز همه ی کشیش هایی که در خدمت دولت بودند اخراج شدند، کلیسا از ارتباط با هر موضوع مربوط به ازدواج و تحصیل منع شد و موعظه ها به موضوعات خاص محدود شدند. بسیاری از اسقف های اعظم دستگیر شدند و بالاخره ۱۳۰۰ م. کلیسا بدون کشیش ماند.

اما در نتیجه ی عکس العمل شدید کاتولیک ها علیه دولت اجرای عملیات سست تر گردید. بیسمارک پیشنهادهای آزادی خواهان ملی که او را به مبارزه هدایت کرده بودند نادیده گرفت و روند جنگ فرهنگی را کندتر و کندتر و در نهایت آن را ملغی ساخت. نتیجه ی این نبرد چیزی جز فشار به کاتولیک های با ایمان و تخریب احساس رفاه اجتماعی نبود.

امروزه بسیاری از مورخان این حادثه‌ی تاریخی را شکست مفتضحانه‌ای می‌پندارند که احساس امنیت اجتماعی آلمان را در هم شکست. به علاوه طوفان جنگ فرهنگی پس از آلمان، اطریش، سوئیس، بلژیک و هلند را نیز در ربود و بحران‌های اجتماعی بزرگی در این کشورها به وجود آورد. نکته‌ی جالب توجه این است که روشنفکران ماسون، «بیسمارک» را با این سیاست فریفتند. «دائرة‌المعارف کاتولیک» می‌نویسد:

مسلمانان آنها (ماسون‌ها) جنبشی را پیش بردند که به گمان خودشان پروس را به ایالت پیشروی آلمان و «نماینده و محافظ تکامل مدرن» علیه «تفوق مطلق پاپ»، «تعصب» و «غصب حکومت از سوی پاپ» تبدیل کرد. گذشته از این آنها بودند که جنگ فرهنگی را برانگیختند. بلانسکلی، حقوقدان و ماسون معروف از محرکان اصلی این کشاکش بود و نبرد مشابه این را در سوئیس نیز به راه انداخت. فراماسون‌های آلمانی با اصول خود تلاش‌های خستگی‌ناپذیری صرف اعمال نفوذ فریبکارانه به حیات مردم این کشور نمودند و در نتیجه‌ی آن نبردی آرام و دائمی را ادامه دادند. روش‌های عمده‌ای که آنان به کار گرفتند ایجاد کتابخانه‌های عمومی، کنفرانس‌ها، مؤسسات و انجمن‌های خویشاوندی و در صورت لزوم ایجاد مؤسسات جدیدی که با آنها روح فراماسونری را به درون ملت نفوذ دهند، بود.^{۱۱}

جنگ فرهنگی با آنکه رسماً توسط بیسمارک ملغی شد اما به صورت

یک جریان ضدّ مذهب که جامعه را هدف قرار داده بود ادامه یافت. تلخ‌ترین میوه‌ی این کشاکش در دهه ۱۹۲۰ م. به ثمر رسید.

نازی‌ها که هدفشان بازگرداندن کشور آلمان به دوران کفر پیش‌مسیحی بود به تدریج نیرو گرفتند و در سال ۱۹۳۲ م. به قدرت رسیدند. از مهم‌ترین فعالیت‌های آنها ابتکار عملشان در به راه انداختن نبرد دوم علیه اختیارات مذهب بود. البریج کلبی (Elbridge Colby) مفسر آمریکایی بیان می‌کند «نازی‌ها ستیزه‌ی جدیدی علیه کلیسای کاتولیک آغاز کردند؛ کشیش‌ها را دستگیر و اسقف‌ها را عزل نمودند. اما بر خلاف سال ۱۸۷۴ م. هیتلر علیه مسیحیت پروتستان نیز وارد عمل شد».^{۱۲}

به طور خلاصه باید گفت اعمالی که توسط ماسون‌ها آغاز شده بود تا جامعه را با مذهب بیگانه سازد به یکی از ظالمانه‌ترین حکومت‌های دیکتاتوری تاریخ منجر شد و جهان را در دام جنگ جهانی دوم انداخت که در آن ۵۵ میلیون نفر جان خود را از دست دادند.

جنبش ضدّ مذهب در ایتالیا

کشور دیگری که فعالیت ماسون‌ها در آن آشکارا انجام می‌شد ایتالیا بود. سرزمین ایتالیا تا سال ۱۸۷۰ م. به دلیل بقایای دوران فئودالی به صورت ایالت‌های کوچک اداره می‌شد که مهم‌ترین آن ایالت‌ها، ایالت پاپ بود. این بخش در رم واقع بود و توسط پاپ اداره می‌شد که بر بخش وسیعی از ایتالیای مرکزی نظارت داشت. ماسون‌های ایتالیا در امتداد راه ماسون‌های فراهسه بودند و از آغاز قرن نوزدهم نفوذ خود را بر این کشور آغاز کردند. هدف آنان نابودی کلّ ایالت پاپ و ریشه‌کنی

اختیارات کلیسا بود. «آلک ملور»، نویسنده‌ی کتاب «کلیسای کاتولیک رم و صنعت» که خود فراماسون نیز هست می‌گوید:

«منشأ ایجاد بی‌رویه‌ی لژها، سیاسی بود. آنها فراماسونری را با

نبرد علیه قدرت موقتی پاپ اشتباه گرفتند.»^{۱۳}

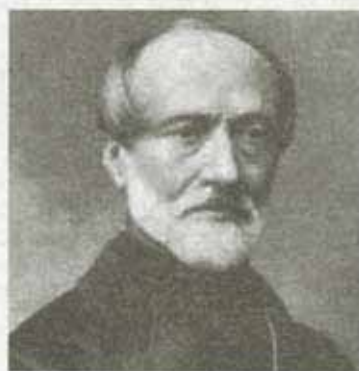
در ایتالیا فراماسونری کشاکش خود را به کمک انجمن مخفی دیگری که خود تأسیس و کنترل می‌کرد، انجام داد. این انجمن مخفی به «کربانری» (Carbonari) شناخته می‌شد. اولین اخبار این انجمن در اوایل قرن نوزدهم در ناپل شنیده شد. کربانری، نام خود را از کوره‌های زغال چوب گرفت و همچون فراماسون‌ها که برای خود صاحب نشان بودند و عقایدشان را با نمادها منتقل می‌کردند، آنها نیز نشان کوره‌ی زغال چوب را انتخاب کردند. اما انجمن اهداف فراتری داشت. اعضای آن در پی ایجاد برنامه‌ای سیاسی بودند تا ابتدا در ایتالیا و سپس در فرانسه نفوذ و کلیسا را از بین ببرند، دولت جدیدی تأسیس کنند و همه‌ی نهادهای اجتماعی را از حالت روحانی خارج کنند.

ارتباط میان فراماسونری و کربانری مشهود است. ماسون‌ها خود به خود به اعضای انجمن جدید تبدیل شدند و از آغازین لحظه‌ی ورود به آن درجه استادی را احراز کردند. (از سوی دیگر سایر اعضای کربانری ملزم بودند راه طولانی را طی کنند تا به این رتبه برسند.) دو کاردینال به نام‌های «کنسالوی» (Consalvi) و «پکا» (Pacca) در پانزدهم اوت سال ۱۸۱۴ م. طی حکمی ماسون‌ها و کربانری‌ها را متهم به دخالت در امور سیاسی - اجتماعی و ترویج دشمنی با دین، نمودند.

حقیقت این اتهام با شورش‌های نظامی و سیاسی که اعضای کربانری

به راه انداخته بودند به اثبات رسید. شورش‌های نظامی که در ۲۵ ژوئن ۱۸۱۷ م. در «ماکرتا» روی داد به رهبری «کربانری» انجام شد اما توسط نیروهای امنیتی پاپ سرکوب گردید. به همین نحو جنبش‌های انقلابی سال ۱۸۲۰ م. در اسپانیا و ناپل و ۱۸۲۱ م. در پیدمنت توسط همین گروه علیه کلیسا و نظام عمومی شکل گرفتند.

این موضوع که ماسون‌ها گروه کربانری را که در فعالیت‌های شورشی



تصویر شماره ۶۱

با آنها همگام بود شکل دادند حقیقتی پذیرفته شده است. پس از انقلاب جولای سال ۱۸۳۰ م. در فرانسه این سازمان نفوذ خود را از دست داد و به تدریج ناپدید شد. این سازمان در ایتالیا با جنبش «ایتالیای جوان» که توسط «جوزپه مازینی» (Giuseppe Mazzini) (تصویر شماره ۶۱) تأسیس شده بود متحد شد.

مازینی، ملحد معروف، سال‌ها علیه دولت پاپی و کلیسا جنگید و بالاخره به ماسون عالی‌رتبه‌ای مبدل شد که قرار بود مؤسس اتحادیه‌ی ایتالیا باشد. او در سال ۱۸۷۰ م. به کمک دو ماسون مهم دیگر به نام‌های «جوزپه گاریبالدی» (Giuseppe Garibaldi) و «کنت دی کاور» (Count di Cavour) (تصویر شماره ۶۲) اتحادیه‌ی ایتالیا را برپا کرد و مرزهای حوزه‌ی پاپی را به صورت امروزی در آورد. پس از آن ایتالیا وارد جریان‌ی شد که آن را بیش از پیش از مذهب دور ساخت و شرایط



تصویر شماره ۶۲

حکومت دیکتاتوری و فاشیستی «موسولینی» را در دهه‌ی ۱۹۲۰ م. فراهم نمود. به طور خلاصه می‌توان گفت «مازینی»، «گاریبالدی» و «کاوور»، سه رهبر برجسته بودند که نقش مهمی در جنبش ضد مذهب اروپا بازی کردند. مازینی علاوه بر رهبری سیاسی، یک ایدئولوگ بود. شعارش «هر ملت، یک کشور»

جرقه‌ای بود که آتش شورش گروه‌های اقلیت را بر آفروخت. دلیل سرنگونی امپراتوری‌های چند قومی همچون امپراتوری‌های مجارستان - اتریش و عثمانی همین شورش‌ها بود. شعار مازینی مردم را با حسن اتحاد مذهبی بیگانه ساخت و آنها را به کشاکش‌های قومی دعوت نمود. بر مبنای اطلاعاتی که از مطالبی با عنوان «۱۰,۰۰۰ فراماسون مشهور» بدست آمده، مازینی از لژ ماسونی برخاست و سال‌ها بعد در ۱۸۶۷ م. ماسون منتخب لژ بزرگ شرق ایتالیا شناخته شد. در سال ۱۹۴۹ م. در مراسمی که در شهر رم به خاطر او برگزار گردید، سه هزار ماسون حضور یافتند و یاد استاد اعظم خود را گرامی داشتند. گاریبالدی، مرد دست راست مازینی، در سال ۱۸۶۳ م. از سوی مجمع عالی ایتالیا رتبه‌ی ۳۳ را دریافت کرد و در سال ۱۸۶۴ م. به عنوان استاد اعظم کشور ایتالیا انتخاب شد. به یاد این استاد اعظم یک لژ با نام گاریبالدی ثبت گردید.

برنامه‌های انقلابی ماسون‌ها در روسیه

صرف نظر از اروپا ردیابی فعالیت‌های انقلابی ماسون‌ها در بسیاری از دیگر کشورها امکان‌پذیر است. «دائرة المعارف کاتولیک» می‌نویسد:

ادعا شده است که هیأت ماسونی در انقلاب‌های دیگری در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال و آمریکای مرکزی و جنوبی کمابیش فعال بوده‌اند. بالاخره فراماسونری در روسیه نیز به «توطئه‌گر سیاسی» مبدل شد که کشور را در بر گرفت.^{۱۴}

توطئه‌ی ماسونی در روسیه به صورت ویژه جالب توجه است.

فراماسونری در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم به این کشور وارد شد و میان روشنفکران گسترش یافت و با آنکه به نظر می‌رسید تنها به انجمن‌های فرهنگی محدود است، اما طرز تفکرات ضد دینی و ضد حکومتی سایر نقاط اروپا در آنها مطرح و بحث می‌شد. اولین نهادی که متوجه آن شد «کلیسای کاتولیک» بود. روحانیان اطلاعات به دست آمده‌ی خود را به تزار الکساندر اول، که رابطه‌اش با کلیسا خوب بود فرستادند و او را از توطئه‌های ماسونی برای سرنگونی حکومت تزاری باخبر ساختند. تزار در واکنش به این اخبار، قانونی را در سال ۱۸۲۲ مبنی بر تعطیلی همه‌ی لژهای ماسونی و غیرقانونی اعلام داشتن سازمان منتشر نمود. با این حال این عمل در حذف ماسون‌ها ناموفق بود. آنها به فعالیت خود ادامه دادند، اما به صورت محرمانه.

سه سال پس از تصویب این قانون تزار بیمار شد و درگذشت و تزار نیکلاس اول جای او را گرفت. جانشینی نیکلاس پس از یک سری ستیزه‌ها و توطئه‌ها انجام شد و وضعیت پرآشوبی در کشور ایجاد کرد.

افراد خاصی که می‌خواستند با سرنگونی حکومت ثبات را به کشور بازگردانند کودتایی را علیه تزار جدید طرح‌ریزی نمودند. آنها حامیان بسیاری در میان ارتش داشتند. بالاخره در چهاردهم دسامبر سال ۱۸۲۵ م. عده‌ای از سربازان آشوب‌طلب به همراه شماری از غیرنظامیان به سمت کاخ تزار در پایتخت سنت پترزبورگ حرکت کردند. میان آشوب‌طلبان و نیروهای تزار رویارویی نظامی رخ داد و در نتیجه آشوب‌طلبان شکست خوردند. این گروه به تناسب ماهی که دست به انقلاب زدند «دسمبريست‌ها» نام گرفتند. رهبران آنها دستگیر و پنج نفر اعدام شدند.



تصویر شماره ۶۳

هیچ یک از دسمبريست‌ها ماسون نبودند. بلکه افسران، روشنفکران و نویسندگانی که گروه را ایجاد کردند از اعضای لژهای غیرقانونی اعلام شده، به شمار می‌رفتند. «کنت پوشکین» (تصویر شماره ۶۳)، نویسنده‌ی برجسته، یکی از این افراد بود.

اقدام دسمبريست‌ها با شکست پایان یافت اما ماسون‌ها دست از تلاش برای سرنگونی تزار نکشیدند. آنها همیشه در

میان گروه‌هایی که در قرن نوزدهم و ربع اول قرن بیستم علیه حکومت تزاری فعالیت می‌کردند، نقش مهمی ایفا می‌نمودند. در انقلاب فوریه‌ی سال ۱۹۱۷ م. رهبر انقلاب، «الکساندر کرنسکی» و تقریباً همه‌ی حامیان نزدیک او ماسون بودند.^{۱۵} اکثریت دولت جدید را نیز ماسون‌ها تشکیل می‌دادند. تنها

کمکی که دولت بی دوام کرنسکی به تاریخ نمود تحویل کشور به دستان «لنین بلشویک» بود.

فراماسونری قرن بیستم: آرام و متحرک

لازم به اشاره است که بر اساس آنچه تا کنون بررسی کردیم، فعالیت‌های ماسون‌ها در کشورهایی چون فرانسه، آلمان، ایتالیا و روسیه به خوبی نشان می‌دهد که هدف این گروه ایجاد انقلاب اجتماعی - سیاسی بوده است. فراماسونری در پی برقراری نظام جدیدی بوده که نهادهای مذهبی و ایمان دینی از آن ریشه‌کن شده باشد. با این هدف نیز تلاش نموده رژیم‌های سلطنتی حامی مذهب را سرنگون کند. در بسیاری از کشورهای اروپایی، لژهای ماسونی به مراکز مخالفان دین تبدیل شدند که کودتاها، شورش‌ها، ترورها، طرح‌های سیاسی و سیاست‌های ضد مذهب در آنها توطئه چینی می‌شد. از زمان انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ نفوذ فراماسونری در پس‌همه‌ی این فعالیت‌ها، چه در مقیاس کوچک و چه بزرگ یافت می‌شود.

به گفته‌ی مورخ انگلیسی «مایکل هاوارد»، لژها در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تلاش‌هایشان را صرف سرنگونی بقایای دو امپراتوری مهم کردند: امپراتوری اطریش - مجارستان و امپراتوری روسیه و در نتیجه‌ی جنگ جهانی اول، در رسیدن به هدف موفق شدند.

به عبارت دیگر فراماسونری در اوایل قرن بیستم به میزان زیادی به هدف خود یعنی شورش‌های اجتماعی - سیاسی دست یافت.

بنابراین قرن بیستم دیگر دوره‌ی شورش‌های ماسونی نبود. بلکه با این

خیال که مانع دیگری بر سر راه خود ندارد، ترجیح داد به جای توطئه‌چینی‌های سیاسی به انتشار فلسفه‌اش پردازد. آنها در لباس میدل علم و یا به کمک هنر، رسانه‌ها، ادبیات، موسیقی و همه‌ی لوازم فرهنگی توده‌پسند، طرز تفکر ماده‌انگار و انسان‌محور خود را ترویج می‌کنند. هدف آنها دیگر ریشه‌کنی یکباره‌ی مذاهب الهی در انقلابی ناگهانی نیست، بلکه می‌خواهند طی دوره‌ای طولانی به این هدف دست یابند و همه‌ی انسان‌ها را اندک اندک وارد میدان فکری خود کنند.

یک ماسون آمریکایی این روش را در عبارت زیر خلاصه کرده است:
فراماسونری کار خود را به آرامی انجام می‌دهد، اما عملش شبیه رودخانه‌ای در عمق دره است که آرام و بی‌صدا راه خود را به سمت اقیانوس طی می‌کند.^{۱۷}

«جی. دلیو تیلور»، کشیش اعظم ایالت جورجیا در ایالات متحده نظر جالبی در این باره دارد:

دل‌کندن از موضوعات کهنه و ایجاد موضوعات جدید همیشه با دلایل قابل درکی که همه بر آن اتفاق نظر دارند صورت نمی‌پذیرد، بلکه به اوج رساندن اصولی که سال‌ها برای ورود آنها به ذهن افراد کار شده تا در زمان مناسب و موقعیت مساعد حقیقت نهفته را برملا کند و همه را با یک علت تصادفی نیرومند متحد نماید و ملت را متحدانه به اجرای اهداف بزرگ برانگیزد با این روش عملی می‌شود. سازمان فراماسونری بر اساس این اصل گستره‌ی نفوذش را در میان

انسان‌ها افزایش می‌دهد و در خفا و آرامش فعالیت می‌کند اما با ارتباطات وسیع خود به همه‌ی خلل و فرج جامعه نفوذ می‌نماید. گیرندگان آن از موفقیت بزرگش وحشت‌زده می‌شوند اما قادر نیستند بگویند از کجا و چگونه آمد.^{۱۷}

بر اساس مجله‌ی «وِیس» (Voice) که لژ بزرگ شیکاگو آن را به چاپ رسانده، [فراماسونری] در نهایت آرامش و البته به صورت پیوسته بر کالبد جامعه‌ی انسانی سوار می‌شود.^{۱۸} این زمانی تحقق می‌یابد که طرز تفکر ماسونی - ماده‌انگاری و داروینیسیم - بر جامعه تحمیل شده باشند. جالب‌ترین جنبه‌ی این استراتژی آرام و متحرک این است که فاعلان آن هیچ‌گاه نام فراماسونری را افشا نمی‌کنند. آنها کار خود را در لوای عناوین، شخصیت‌ها و مناصب قدرت گوناگون اجرا می‌کنند اما طرز تفکر مشترکی را بر جامعه تحمیل می‌نمایند. چند سال قبل یکی از استاد‌های اعظم فراماسونری ترکیه به نام Halil Mulkus طی مصاحبه‌ای به تشریح این موضوع پرداخت:

فراماسونری با عنوان فراماسونری کار نمی‌کند. فراماسونری به هدایت اشخاص می‌پردازد و اشخاصی که در اینجا تربیت شده‌اند و ماسون‌هایی که در توسعه‌ی روشنفکری سهیم‌اند در سطوح مختلف کاری خود در همان جهان واقعی که زندگی می‌کنند مشغولند. آنها رؤسای دانشگاه‌ها، استادان، نمایندگان مجلس، پزشکان، مدیران بیمارستان‌ها، وکلا و... هستند و هرکجا که زندگی کنند مجاهدانه در پی انتشار عقاید ماسونی

هستند که برایشان آموزش دیده‌اند.^{۱۹}

اما دیدیم عقایدی که فراماسونری سرسختانه در پی آشنا ساختن جامعه با آنهاست جز فریب چیز دیگری نیست. و آنها با این کار هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهند. در عصر جهانی شدن، نقش «فراماسونری جهانی» این است.

حاصل این نیرنگ بسیار دردناک خواهد بود. برنامه‌ی آنها برای بیگانه‌سازی جوامع از مذهب در قرن هجدهم و نوزدهم به ظهور ایدئولوژی‌های نوملحدی همچون نژادپرستی «فاشیسم» و خشن و ماده محوری چون «کمونیسم» انجامید. «داروینیسم اجتماعی» انسان‌ها را حیواناتی می‌پنداشت که برای بقای خود نزاع می‌کنند و محصول ترویج آن در میانه‌ی قرن نوزدهم و قرن بیستم به بار نشست. جنگ جهانی اول حاصل کار رهبران اروپایی بود که در نتیجه‌ی تلقین‌های داروین، به جنگ و خونریزی به مثابه یک ضرورت زیستی می‌نگریستند. در طول این جنگ ۱۰ میلیون نفر بی هیچ دلیلی کشته شدند. جنگ جهانی دوم که در پی آن آمد و به کشته شدن ۵۵ میلیون نفر انسان انجامید، بار دیگر حاصل استبداد بود؛ آن نیز همچون فاشیسم و کمونیسم حاصل بذر «سکولاریزم جنگ‌طلب» بود که ماسون‌ها آن را کاشتند. در سراسر جهان، در طول قرن بیستم همه‌ی جنگ‌های ویرانگر، نزاع‌ها، ظلم‌ها، بی‌عدالتی‌ها، استثمار، گرسنگی و تنزک معنوی انسان‌ها، همه حاصل فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های لامذهب بودند.

به طور خلاصه باید گفت فلسفه‌ی فراماسونری میوه‌ی تلخ به بار آورد. غیر این امکان‌پذیر نبود. چون این قانون الهی است. بر مبنای تاریخ

کافرانی که دین خدا را انکار کنند و اسطوره‌های سنتی خود و مذهب اجدادشان را مقدم بدانند، راه خسران را پیش گرفته‌اند. فراماسونری، مانیفست معاصر این الحاد، خود را و کلّ جهان را به نابودی می‌کشاند. از همین روست که انسان‌ها باید با چیرگی بر علایم بیماری که «بدیع‌الزمان سید نوری»، عالم شهیر اسلامی آن را بیماری «ماتریالیسم و ناتوریالیسم» نامید خود را از این مصیبت بالقوه در امان بدانند و در این راه حافظ ایمان توده‌ی مردم باشند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Neset Sirman, "Masonlugun İlk Devirleri" (The First Periods of Masonry), Mimar Sinan, 1997, No. 104, p. 41
2. Naki Cevad Akkerman, "Politika ve Masonluk" (Politics and Freemasonry), Mimar Sinan, September 1968, No. 7, pp. 66-67
3. Daniel Willens "The Hell-Fire Club," Gnosis, no.24, Summer 1992
4. For the relationship of Enlightenment and French Revolution with Masonry, see Harun Yahya, Yeni Masonik Duzen (New Masonic Order), pp. 203-215
5. Michael Howard, The Occult Conspiracy, p. 69
6. Compterendu Gr. Or., 1903, Nourrisson, "Les Jacobins," 266-271; The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," NewAdvent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
7. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
8. Nur Safa Tekyeliban, "Taassuba Karsi Mucadele, 1962, Kardes Press, Ankara, 1963, p. 19
9. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
10. Louis L. Synder and Ida Mae Brown, Bismarck and German Unification, New York, 1966, pp. 90-91.
11. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
12. Elbridge Colby, "In Hitler's Shadow: The Myth of Nazism's Conservative Roots," In Bad Faith?: Politics and Religion at Harvard, October 13, 1999
13. Alec Mellor, The Royal Arch Mason, Spring 1972
14. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)

15. Stephen Knight, *The Brotherhood: The Explosive Expose of the Secret World of the Freemasons*, HarperCollins, 1985, p.33
16. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
17. The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
18. Voice, Chr. 1889, II, 257 sq.; The Catholic Encyclopedia, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
19. "Masonluk Gucunu Yitiriyor mu?" (Is Freemasonry Losing its Power?), Nokta, October 13, 1985, vol. 40, p. 30)

نتیجه‌گیری

طی دو قرن گذشته «فراماسونری» از جالب‌توجه‌ترین پدیده‌ها بوده و طبیعتاً به دلیل ویژگی‌های محرمانه و مرموزش توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. هم‌زمان نوعی احساس انزجار از آن نیز بروز نموده. فراماسونری تلاش می‌کند خود را یک «نهاد خیریه‌ی بی‌ضرر» نشان دهد. در عین حال در نتیجه‌ی ادعاهای ضد و نقیض ادامه‌ی ضدیت‌ها و مخالفت‌ها را نیز شاهد بوده است.

با این وجود آنچه باید در قبال فراماسونری انجام داد مخالفت کورکورانه و تعصب ضد ماسونی نیست، بلکه ضروری است در راه تشخیص و نشان دادن بی‌اعتباری فلسفه‌ی این تشکیلات تلاش نمود. «بدیع‌الزمان سید نوری» از علمای بزرگ اسلامی طرح کلی این وظیفه را در یک بند تشریح می‌کند:

در آخرالزمان جریان ستم‌پیشه‌ای که زائیده‌ی فلسفه‌ی ماده‌انگار و طبیعت‌گراست به تدریج قدرت و گسترش می‌یابد و در نهایت به کمک فلسفه‌ی ماده‌انگار به جایی می‌رسد که خداوند را انکار می‌کند. روشن است که این عمل برای انسان جز

حمایت چیز دیگری نیست؛ انسان که ممکن است پشهای او را از پا در آورد و حتی قادر به خلق بال پشهای نیست، مدّعی مقام خدایی می‌شود.^۱

به عبارت دیگر، جریان مفاهیم «ماده انگار» که در آخرالزمان بروز می‌کند تا بدانجا پیش می‌رود که به نفی وجود خداوند منتهی می‌شود. در پاسخ به آن لازم است ماهیت این «حمایت» را شناخت و آیات و شواهد مبتنی بر اثبات وجود خداوند را همانطور که در قرآن آمده بیان کرد. راه مبارزه با فراماسونری این است: باطل کردن و غلبه بر فلسفه‌ی ماسونی. از میان بردن نفوذ عقاید این سازمان که به صورت آرام و از فاصله‌ای دور به عملیات تبلیغات جمعی خود می‌پردازد و مردم را از ایمانشان دور و به افسانه‌های ماده‌گرا، انسان محور و داروینی مبتلا می‌کند ضروری است. به علاوه لازم است حرکت این جریان را تغییر داد و از وجود خداوند، از یگانگی او و از مذهب حقیقی با مردم سخن گفت. این کار باید همچون ماسون‌ها با دقت و شکیبایی بسیار صورت گیرد.

در واقع این عمل جنگ با فراماسونری نیست، چون هدف رهایی بخشیدن ماسون‌های فریب‌خورده نیز هست. فرمان خداوند به قوم عاد و ثمود، درباره‌ی ماسون‌ها نیز صادق است:

قوم عاد و ثمود را که منازل خراب و ویرانشان را به چشم می‌بینید، آنها نیز با آنکه بینا و هوشیار بودند، چون شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان نیکو جلوه داد و آنها را از راه حق بازداشت، همه هلاک و

نابود گردیدند.^۱

هدف نشان دادن حقیقت به همه‌ی مردم و رهانیدن آنان از اشتباه است. این هدف ماسون‌ها را نیز در برمی‌گیرد.

از مشخصه‌های آخرالزمان سهولت این امر است که برای مؤمنان به ارمغان می‌آید. چون علمی که ماسون‌ها طی دویست سال برای دفاع از فلسفه‌شان به کار گرفتند اکنون در برابرشان قد علم کرده. نظریه‌ی تکامل که سال‌ها تکیه‌گاه ماتریالیسم و اومانیسم را می‌ساخت از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا کنون به شدت اعتبار خود را از دست داده است. در این راه لازم است از شواهدی بهره برد که علم، آنها را به ما پیشکش نموده تا بتوان به کمکشان توده‌های مردم را از بطلان فلسفه‌ی مذکور مطلع ساخت. فراماسونری مدتی موفق بوده و به یاری روش‌های مؤثر تبلیغات توانسته اندیشه‌های غلطش را به مردم بقبولاند. واضح است که گفتن حقیقت و کمک مردم به پذیرش آن آسان‌تر از فعالیت‌های گذشته‌ی این سازمان است. هنگامی که مسلمانان به امر خداوند عهده‌دار این وظیفه شوند حقیقت این عبارت آشکار می‌شود:

بلکه ما همیشه حق را بر باطل غالب و پیروز می‌گردانیم تا
باطل را محو و نابود سازد. وای بر شما مردم جاهل که خدا را
به وصف کار باطل و بازیچه متصف می‌گردانید.^۲

در آن هنگام، قرن بیست و یکم به خیال خام فراماسون‌ها دیگر قرن «فراماسونری جهانی» نخواهد بود، بلکه به عصر سیرت اسلامی مبدل خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

3. Bediuzzaman Said Nursi, Letters, 15th Letter, The Meaning of Your Fourth Question, The Second Current
(<http://www.bediuzzaman.org/letters/let15d.html>)
۴. سوره‌ی عنکبوت (۲۹)، آیه‌ی ۳۸
۵. سوره‌ی انبیاء (۲۱)، آیه‌ی ۱۸